

۸۱/۸۱/۸۷  
احمد سول



صالح رات

[illegible]



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي كتب لنا هذا الكتاب المستطاب ان تصاحبه الفقه في الدين لانا شاه عبد العزيز محدث دهلوي

مسند

فَسَدِّحُ الْعَزْزِ

معروف

مسیح بر

فارسی پاره عم

صحيح تام صحيح ما الاكلام زلتهم بندهم محمد بن عبد الله بن علي بن حماد الاول سنة

مطلع محبت اوامر و مضامین

(همزة الدين احمد)





بسم الله الرحمن الرحيم

سورة تساول و این را سورة نبأ نیز گویند کیست چهل آیه و صد و هفتاد و سه کلمه و هفت صد و هفتاد و هفت است  
 در بطا و یا سورة و المرسلات الذین جیه واقع است که در هر دو سورة معامله مجازات را وابسته به آمدن  
 یوم الفصل بیان گردانیده اند و برخی از احوال یوم الفصل بیان فرموده و استعجاب کافران را که در  
 آمدن قیامت داشتند بهین مقدمه دفع نموده که چون آمدن قیامت بدون یوم الفصل نمی شود و یوم الفصل  
 بدون تحریب این عالم و انقراض نوع انسانی صورت نمی بندد پس پیش از آن طلب مجازات کردن  
 به منزله آنست که در تابستان میوه زمستان خواهند و در زمستان میوه تابستان که تحت هیچ کار و  
 قیام است و مهمل و مضایق متفرقه این هر دو سورة نیز کمال مشابهت واقع است دران سورة و آدا  
 الشَّعَاءُ وَجِئَتْ أَوَّالُ الْجِبَالِ سُبُحَتْ وَاقْعَتْ وَدَرِین سورة وَفُتِحَتْ الشَّعَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَ  
 سُبُحَتْ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَوَابًا و دران سورة أَلَمْ یَجْعَلْ لَّارْضِ لِفَافًا وَجَعَلْنَا قِوَامًا وَارِثًا  
 سَاحِلَیْنِ وَاسْتَفِیْضًا كُفُومًا فَرَأَوْا آثَا وَاقْعَتْ و درین سورة أَلَمْ یَجْعَلْ لَّارْضِ وَهَادًا أَوَّالُ الْجِبَالِ  
 أَوَّالًا وَانْرَلْنَا مِنْ أَلْفِیْنِ مَاءً یَنْجَلِیْ وَدَرِین سورة سوزش دوزخ و اشتعال شهرهای آن  
 مذکور است و درین سورة قط آب سرد و خوردن آب نهایت گرم و دوزخ و دران سورة هَذَا یَوْمُ  
 أَمِیْطُ قُوتٍ و درین سورة یَوْمَ یُفْجَرُ السَّیْحُ وَالمَلَأْنَاهُ هَمَاقًا یَسْکُمُونَ و دران سورة  
 إِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِی ظِلَالٍ وَعُیُونٍ وَفَوَکِهُ مذکور است و درین سورة حَذَّاقٌ وَاعْقَابًا بَارِئَتِیْنِ  
 موعود و دران سورة ارشاد فرموده اند که اگر کافران را در دنیا گفته شود که برای خدا یک بار پشت خم  
 کنید گفتند و درین سورة ارشاد شد که هر روز قیامت آرزو خواهند کرد که کاش بخاک برابریم

و اعذاب دوزخ خلاصی یا بیم آن تکیه و تحت را باین زاری و ذلت چه نسبت و وجه تسمیه این سورة نبأ  
 تساول آنست که تساول در لغت عرب یعنی کثرت سوال از چیزی به باهم دیگر است و منظور درین سورة  
 بیان آنست که بسیار سائل گردان از حقائق امور اخسرویه و مباحث ذات و صفات و مسئله قضا  
 و قدر و جبر و اختیار و توحید و جود و ی، و شهودی، و مشاهدات صحابه و حکمت های احکام  
 شرعی که از افهام عوام برتر است و در عقل ایشان گنجایش نمی کند بسیار قبیح و مذموم است  
 زیرا که غالباً مقتضی بانکار آن حقائق می شود و لا اقل موجب تشکیک در اکثر اذیان می گردد و حال آنکه  
 ایمان بآن چیز با موقوف و بر تفتیش زائد و اطلاع بر تفصیل کیفیات و کمیات آن امور نیست  
 و بعضی دایر عضال است یعنی مرض معصب که درین است موجب فساد عقائد و افتراق فرق  
 ضاله گشته و ایمان عالم را بیاد داده حق تعالی درین سورة قبیح این امر بیان فرموده و فرموده  
 از آن احتراز نمایند و در ورطه ضلالت نیفتند و وجه تسمیایش به سورة نبأ آنست که نبأ  
 در لغت عرب یعنی خبر است و خبر قیامت بان مرتبه عظمت دارد که گویا سوائی آن خبر نیست  
 که توان پرسید و لهذا آن خبر را با عظیم فرموده اند که هم در ذات خود عظمت دارد و هم در وقوع  
 او عظمت است و هم در تعقل و فهمید او و ظاهر است که عظمت خبر یا باعتبار ذات او است  
 که شخص عمده آن را می گوید یا باعتبار وقوع و هم چون آن خبر است که دلالت بر حادثه عظیم می کند  
 یا باعتبار تعقل و فهمیدن مدلول آن خبر است که در فهم هر کس نمی آید و بوقت فهمیده می شود و  
 چون بر سه صفت درین خبر جمع شده است یعنی هم خبر عمده ترین موجودات است که حقیقتاً  
 گفته است و غیر از این خبر را کسی نمی تواند گفت و هم دلالت بر وقوع حادثه عظمی میکند که در فهم  
 و فهم کسی نمی گنجد و هم فهمیدنش بغایت دقیق و باریک است که قوت عقلیه بشر بدون امداد  
 نور ربی آنرا نمی تواند دریافت ازین جهت این خبر نهایت عظمت پیدا کرده پس در مانت آن  
 دعوی توان کرد که گویا خبر نام همین خبر است و هر گاه با هم گفته شود که خبر چیست گویا همین خبر است  
 می شود پس سورة را که مثل برین خبر است خبر باید نامید و سبب نزول این سورة آن است که  
 چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم معجوث شدند مذکور قیامت بیان فرمودند کافران بشنیدن  
 آن اندزه تعجب و استهزا و استبعاد با هم تفتیش این خبر کردند آغاز نهادند بعضی می گفتند که کیف  
 یحیی العظام دهی ریم یعنی چه طور زنده خواهند شد آن بانی بوسیده و بعضی می گفتند که حتی هَذَا  
 الْوَعْدُ یعنی کس خواهد شد این وعده و بعضی ترود داشتند می گفتند که وَمَا أَطْلَقَ الشَّاعَةَ قَائِمَةً



و بعضی می گفتند که هرگز این امر شدنی نیست ان علی الاحوط ان الله انشا الله و تعالی و نحن یسبحون و آخر  
مقطع تفتیش آنهاست سخن بود که اگر این قسم واقع ممکن الوقوع است پس چرا یکبار تصور واقع نمی شود و در  
دادن نیکان و بدان مواضع که در آیه آنها انتظار آنروز چر است در دنیا چر از آن می چند نام و عبرت گرفته کارای  
باید انداخته و کارهای نیک را عمل کند و متعلی این گفتگوی آنها را در فرموده و چه توقف در مجازات بر آمدن یوم اس بیان نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

لکمه یس که کون یعنی از چه چیز باید پرسید سوال می کنند تفتیش می نمایند آیا چیزی است که قابل سوال تفتیش  
است و استعداد فهمیدن آن دارند و سبب کثرت سوال در ذهن ایشان منع خواهد شد یا چیزی است که قابل  
سوال تفتیش نیست و استعداد فهمیدن آن ندارند و هر قدر دان کج کا خواهند کرد و از طلب دور خواهند افتاد  
و درین نوع پرسیدن که از چه چیز سوال می کنند اشعار است بآنکه عاقل را می باید که تفتیش و سوال را بفهمد و  
سخنیه باطل آورد و چنان نماند که سوال تفتیش بی محل نماید و مقصد ابر یا دود و لفظ غم در اصل عاقل و الف لام را  
تحقیق و کثرت استعمال حذف کرده اند و قاعده عرب است که الفاء را بعد از هشت حرف جر حذف می کنند  
عن و من و یا و لام و ت و ط و ظ و لی و حتی که محل کثرت استعمال است و چون کلام را بمنی پرس سوال و جواب  
گردانیدند و جواب این سوال بظاهر معلوم بود و جواب می فرمایند که عن التثابة العظم یعنی با هم سوال میکنند  
از چیز بزرگ که هم باعتبار ذات خود عظمت دارد و هم باعتبار وقوع مضمون و هم باعتبار فهم و دریافت پس آن خبر  
الذی یخبر عن کون یعنی خبریست که ایشان در آن مختلف می مانند هر چند از ابتدا و خلقت آدم تا این دم  
بر زبان انبیاء و مسلمین آن خبر متواتر می رسد از جانب خدای رسد انبیاء و مسلمین در اثبات آن بدلائل و  
شواهدی که شوند و شرح و بسط و تفصیل و تذیل و قانع آن خبر یکمال توفیق و کشف می نمایند لیکن بنی آدم را  
هرگز اختلاف دفع نمی شود و بعضی مطلقا انکار آن می کنند و بعضی می گویند که مجازات عقلی خواهد بود و بس و  
بعضی می گویند که خیالی خواهد بود و بعضی می گویند که حسی خواهد بود و بعضی طور دیگر و راس عقلی و خیالی و حسی  
می فهمند و بعضی معاد را مخصوص هر طرق تناسخ میدهند و بین نشان دنیا را محل مجازات قرار میدهند و  
تخریب عالم کبیر را که از زبان انبیاء و مسلمین می شنوند بر اختلاف احوال بنیه انسانی عند الموت حمل می نمایند  
بالجمله با وجود این بیان واضح اختلافی که درین مسئله است در هیچ مسئله واقع نیست و بین اختلاف موجب  
انکار و تشکیک در اکثر زبان گردیده سبیل مومن آنست که چون این قسم حقایق مشککه را که عقل بشری بکند  
آن نمیرسد از زبان پیغمبران با قطع بشود و ایمان اجمالی را که سر مایه سعادت ابدی است از دست نهد و تفتیش  
نماید از کیفیات و خصوصیات آن نه نماید و الا مقصدش فوت خواهد شد و چون درین کلام مبین شده که درین

مسئله تفتیش بسیار و سوالات دور از کار در میان مردم جاری است و این همه ضرر و غیر نافع حالابرین تفتیش و  
تحقیق بی محل توفیق می فرمایند که کلامی چنین نباید که تفتیش را اند در میان این چیزها نباید نمود که در ایمان  
اجمالی ضرر عظیم لاحق می گردد و سبب کثرت است که خواهند داشت کیفیت مجازات اخروی را بوجهی که  
برج اختلاف و اشتباه نخواهد ماند کلامی که می گویند که چنین نباید که در کتاب است که نخوا  
وانست و تکرار این کلام محض برای تاکید و توفیق است گویا بار بار ازین فعل شلغ منع می فرمایند و فتن  
آزاد در زمان قریب نشان می دهند زیرا که هر چه آمدنی است نزدیک است و بعضی مفسرین در اول باب سبعلو  
را بر دانستن برج محل نموده اند که مجازات آنجا بطریق تحیل واقع خواهد شد و در دوم بار دانستن قیامت که در آنجا  
مجازات حقیقی خواهد بود زیرا که روح را باید با لعلق تعلق خواهد شد و با وجود تعلق معن تجرد بر روح غالب خواهد بود  
و کیفیت تعلق با وصف غلبه تجرد در آن روز منکشف خواهد شد زیرا که در دنیا لعلق موجب مغلوبیت تجرد است  
و در برج تجرد غالب تعلق مغلوب پس اطلاق بر جامعیت تعلق و غلبه تجرد پیش از آمدن قیامت ممکن نیست  
باقی مانده و درین جاسوسه جواب طلب آن آنست که در سورة تکانه کاسوف تعلکون ثم کلا سوف نعلکون  
واقع شده و درین سورة سبعلون و سوف دلالت بر تأخیر و مهلت می کند و مبین برشتی و سیدرگی و آمدن  
قیامت را اگر قریب اعتبار کنند پس لفظ سوف در آن سورة چرا آورند و اگر دور اعتبار کنند پس حرف مبین  
در اینجا چرا مذکور کرد و جواب این آنکه مخاطب در سورة تکانه کافران اند و در نظر ایشان قیامت بسیار بعید می نمود  
و موافق زعم آنها خطاب فرمودند و حرف سوف که دلالت بر دوری و بعدی میکند را آورند و درین سورة  
مخاطب مومنین اند که آمدن قیامت بنظر ایشان نصب العین و پر نزدیک است انهم یخرون و نه یعبدون  
و قوله خیر یب گویا مومنین ارشاد می شود که این کافران عنقریب آمدن قیامت را بجمع کیفیات  
و کمیات خواهند دانست و چون از توفیق برین سوالات لایقی فلان شد نه بطریق استقامت تقریری از چند چیزی  
پرست و اقوامی که مانند آن همه چیز است که مدار نشان و نیاد را زبان عوام بران چیزهاست اگر که در آن چیزها ملاحظه  
ماند گویا و دنیا نیست پس هر که زندگانی دنیا دارد لابد درین چیزها شریک خواهد بود و با وجود مشترک ماندن درین چیز  
فصل و جدایی نمی در میان مردم حاصل نمی تواند شد پس خواست محصل جدایی با وجود مشترک ماندن درین چیزها  
از ان باب است که مردم یک خانه بگویند که در میان ما با وجود سکونت در بین خانه و انتفاع باب و نمک و خورق  
پوشش و صحن و سقف و فرش و دخت و اخانه تفرقه کلی و جدایی باید کرد و بوجهی که در هیچ چیز با هم مشابیه یکدیگر نداریم  
که صریح لغت و مکابره و در خواست جمع بین الفئدین است الله یجعل کلامهم حمدا آیا مانگر دانیدیم زمین را  
فرش بساطش که در رویه باشد و زراعت و تجارت می کنند و در زندگی و مردگی مقروما و دشمنان است درین



امرنیک و مردمان و کافر شرک اند با هم جدا می نهند و فصل را می باید که مستقر نیکان بهشت باشد مستقر  
بدان و در رخ آمدن و امتیازاتی تحقیق شود چنانچه در جای دیگر فرموده اند **وَمَنْ جَعَلَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَفْسَهُ**  
**وَنَفْسَهُ فَرَمُودَةً لِّمَنْ جَعَلَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَفْسَهُ** و اما ما که و اندیک که بهار است مستقر با که سبب قتل و  
گران باره خود زمین را بوزیدن با دای تند حرکت کردن بی در چنانچه چنانچه با و درین منفعت نیز بهر آید و این است  
اند و این و امتیازات با هم ندارند و فصل را می باید که سبب قرار بهشتیان در بهشت تصور و کوششهای بدین مرصع باشد  
و سبب قرار در دوزخیان در دوزخ زنجیر با و طوطی است که سبب گرمی آتش و آرموزان باشد و خلقا که از آن  
یعنی و سبب دیگر و شمار اجفت نروده تا با هم صحبت کنند و نسل جاری شود و علقه است نسبی و صهری فیما بین شما  
محقق گردود و سبب آن تالف و اجتماع و تعاون و تناسل حاصل شود و زندگی در دنیا و نفع پذیر و یوم الفصل  
را می باید که ازین علقه با هم چنانچه نماید زیرا که الم یک کس از اقارب خود موجب الم دیگران می گرد و پس اگر در دنیا اقارب  
نیکان را عقوبت کنند موجب عذاب نیکان شود و شرکت در آن عقوبت بهم رسد و اگر اقارب بد از نعمت چند  
آنها بدان را نیز به حکم علقه قرابت با خود در آن نعمت شریک کنند و الا بر اقارب از ایشان فوت شود و در نیکی  
آنها تصور افتد پس تعیم بدان لازم آید و اختلاف جز صورت نگیرد و بخلاف یوم الفصل که در آن این علقه با  
بر هم خواهند خورد و چنانچه در جای دیگر فرموده اند **فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلا تُسْمَكُ بِذَنبِكُمْ** و نیز فرموده اند **وَلَا**  
**يُشْرِكُ بِكُمْ جَيْمٌ وَجَيْمٌ** و **وَجَعَلْنَا أَوْفَكَ سُبُلًا لِّعَيْنِ** و اگر اندیک ما در دنیا خواب شما را سبب راحت و فرار از غل  
تا ماندگی و مشقت دفع شود و نشاط و تازگی بهم رسد و یوم الفصل را باید که خواب در آن نباشد زیرا که اگر شخص  
نیک است او را غیر از نشاط تازگی چیز دیگر نخواهد بود و چنانچه در جای دیگر در حق بهشتیان فرموده اند **كَا**  
**يَمْتَنُّ فِيمَا هُمْ فِيهَا مُتَبَوِّئِينَ** پس حاجت خواب بهم نخواهد بود بلکه خواب اگر در اینجا باشد  
موجب حرمان از استیقای فواید عظیم گردد و موجب نقصان دوام ثواب باشد و اگر شخص بد است پس او را  
رنج و طلال دایمی و فریاد و فغان لازم است او را کشیدن رنج عقوبت کی فرصت میدهد که وی بر احوال بگذرد  
و اینجا غیر از صرخ و فریاد و شقیق و دوا و یلا چیز دیگر نیست چنانچه در جای دیگر این معنی تبصر فرموده اند  
**وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا لِّعَيْنِ** و اگر اندیک ما بر اهل دنیا شب را لباس پرده که هر چیز پوشیدگی در آن می کنند  
مثل صحبت زنان و مشورتها و پنهان و فرار از دشمنان و دزدی و خیانت و عیش و نشاط و رقص و  
تجود و مراقبه و منافع دیگر که تعلق به پنهانی دارد و لهذا گفته اند **اللَّيْلُ لِلْعَاشِقِينَ** ستو یا لیت او فانه ند  
و نیز گفته اند **وَكُلَّ لَظْلَمٍ لِّلَّيْلِ** عند الله من يد **فَيُخْبِرُونَ** الما نویه تكذب **وَلَوْ** الفصل را می باید که قلیل او  
بر هر کس از خاص و عام ظاهر و روشن باشد نه مخفی و مستور و الاعظم و شوکت نیکان و محبت و رسوائی

بدان متحقق نشود و از حضرت ابن عباس شخصی پرسید که مجلس عقد نکاح را شب باید کرد یا بر روز فرمود که  
بشب زیرا که حق تعالی شب را لباس فرموده است و زنان مناکحه را هم لباس فرموده که **هِنَّ لِبَاسٌ**  
لکتر یک لباس را با لباس دیگر نسبت تمام است **وَجَعَلْنَا النَّارَ مَعَالًا لِّعَيْنِ** یعنی و اگر اندیک ما بر مردم  
دنیا روز را وقت تلاش معاش و در یوم الفصل اصلا تلاش نمی باشد زیرا که نیکان را خود بخود نعمت با ما و  
و بهیاتی رسد اگر در اینجا هم ایشان را تلاش کردن ضرر و فساد عین عذاب است و بدان را جای تلاش نیست  
که زنجیر در پا و طوق در گردن در دست موکلان و نفع گرفتار اند و در عذاب گرمی و تشنگی به قرار تفرق  
کلی در معاش بهر دو گروه ظاهر شود و مثل دنیا یکسان در رخساری و گرفتاری این فکر نباشد و **وَنَسْتَبِ**  
**فَوْقَهُمْ سَبْعَ مَائَةٍ** یعنی و بنا کردیم مابالائ شهابت طبق سخت و حکم را که اصلا به گذشتن قرون و دور  
که نمی شود و بهشت ستاره سیاره در آن با حرکات مختلفه می نمایند و اوضاع جدید بهر روست کار می آید  
و در هر وضع تاثیر از ایشان بطوری رسد و در تصرف و انقطاع بان تاثیر بهر همه از مومن و کافر و صلح و  
طرح شریک می شوند بخلاف یوم الفصل که در اینجا نیکان را بمنزله سقف و درجات جنت اند و از مراج  
نورانی و انبیا و پیشوایان مرتبه مرتبه در حق مردم پائین خود اندا می فرماید و مردم پائین بان امداد ترقی  
حاصل میکنند و بدان را از زیر درجات دوزخ محیط اند و از او حذیثه و دجاله و آله الکفر به کیفیات مظلمه خود  
مردم بالا را تضعیف عذاب نمایند **وَجَعَلْنَا لِكُلِّ امْنَاءٍ وَهَاجًا** یعنی و گردانیدیم ما بر آن منفعت اهل نیچرا  
در خشنده تیز شعل را که آفتاب است و در میان حرارت و نور جامع است و هر کس از نیک و بد یکسان  
به نور و حرارت او منتفع و ترغیر می گردد و بخلاف یوم الفصل که تنگی جمال الهی در بهشت بر نیکان نور  
افشانی می کند و تنگی جلای الهی که در حدیث از آن به قدم تعبیر فرموده اند و دوزخیان را بحسارت شدید  
می سوزاند **وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ** یعنی و ما نازل کردیم از بار باری چکان **هَآءُ نَجَا جَا** آب بسیار  
ریزان را از نچر چه حتما بنا بر آری سبب آن آب است که توت شامی شود و **وَنَبَاتًا** و ویندی بسیار که بعضی  
از آن نان خورش و بعضی از آن مصلح و بعضی از آن خوراک و علف جانوران شامی شود و تاثیر و حشرات  
و دروغ و نهیر از آنها بگیرد و بکار ببرد **وَجَنَاتٍ أَلْفَافًا** یعنی و باغبانهای پر از درختان انبوه را تا بکار  
و تلذذ شما بیاورد و میوهائی آن باغبان را انواع ترتیب اجار و م با و سر که و دوشاب شراب ساخته بخورید  
و درین منفعت همه شما از نیک و بد مومن و کافر شریک اند امتیاز نیست که باران در رقاع  
ببارد و زراعت در رقاعی سر سبز شود و باغبانهای در رقاعی باران بنبارد و سبزه نرود  
و میوه بچند نشود و بخلاف یوم الفصل که در اینجا اعمال و اعتقادات و احوال و مقامات مکسوبه نیکان







گیران باشند و فرقه سوم و از گون کرده سترمین و با بال و فرشتهها آنها را بروی می کشند و آنها سود و خوران  
 باشند و فرقه چهارم کوران و آنها قاضیان و مفتیان باشند که بر حق حکم می گردند و قوی می نوشند و فرقه پنجم  
 کران و نگنگان و آنها کسانی باشند که بر عبادات و طاعات خود مغرور می شدند و خود شناسی میکردند و فرقه ششم  
 زبان با بر خود می خایند و زبان های ایشان از دهن برآمده بر سینه های آن با افتاده و زرد آب ریم از زبان آنها  
 روان شده تمام اهل محشر از دیدن آنها که نیست کنند و این فرقه علما و شایخ باشند که عمل ایشان مخالف قول ایشان  
 بود و فرقه هفتم دست و پا بریده و آنها کسانی باشند که جانوران بے زبان را بوجای آدمی دادند و همسایه ای نجسند  
 و فرقه هشتم برادرهای آتشین کشیده و آنها کسانی باشند که سر مردم را پیش حکام ظالم اظهار میکردند و مردم از دیت  
 می رسانیدند و فرقه نهم کسانی باشند که بوی بد ایشان بدتر از مردار بود و اهل محشر از بوی بد ایشان از دیت رسد و آنها  
 تابعان شهوات و لذات خود باشند و از اموال خود حق نشدنی دادند و در شهوات خود صرف می کردند و فرقه دهم تها  
 در از آنکه گوگرد پوشیده و آن که تها بر پوست بدن آنها چسبیده باشد و این فرقه اهل تکبر و تجبر باشند و اینها کور است بختگان  
 عاصیان این امت است اما مومنان صالحان پس بعضی از ایشان بصورت ماه شب چهاردهم  
 بتابدند و بعضی بزرگ ستاره ها آسمان درخشان باشند و بعضی برقیه های نور شسته و بعضی بر کسی یا زین مرصع  
 و بعضی بر کوبه های مشک زعفران علی بدالقیاس و **وَجَنَّتِ السَّمَاءُ** یعنی و کشاده شود آسمان است بختگان  
 تا فرشتگان با صحنی لطف عمال فرو آیند و صور اعمال که در آسمان بعد از صعود و عمل پیدا شده باشند ظاهر گردد و  
 همیشه که معدن آن بالای هفت آسمان است نمودار شود و گوایا آسمان را مانند پرورش از خوان برداشته اند حکایت  
 انبیا یعنی پس باشد آسمان در واره ها که از آن راه دخول ثبت تواند شد و غیغ همیشه توان دید و سبب است انجبال  
 یعنی هر و آن کرده شود و گوایا که لیس لرغ بائی زمین بودند و کائنات سوا سبب یعنی پس باشند آن که با مانند رنگین آن از و  
 بصورت آبی نظری آید و در حقیقت دیگر است همچنان که با در حالت روان نشین از و در چنان معلوم شود که کوه است  
 و در حقیقت ریزه ریزه شده مانند رنگ گشته است چنانچه در جائی دیگر فرموده اند **وَكَاذِبُ الْجِبَالِ كَتِبْنَاهُمُ فِيهَا**  
 (۱۳۴۲۹) و در جای دیگر فرموده اند **وَكَاذِبُ الْجِبَالِ كَتِبْنَاهُمُ فِيهَا** (۱۳۴۲۹) و چون چنانچه از زمین را این حالت شد زیرا  
 نیز بر هم گشت و معدن و نرخ که آن بود منكشف شد تا بجای آسمان با بیشتر قرار گشت و بجای  
 زمین و نرخ و فرقه در میان مکان طبعان و عاصیان نیکان و بدیان متحقق شد و چون آسمان از زمین از  
 میان رفت آفتاب و باران و دیگر نعمتهای مشرکه که سابق مذکور آن رفته است همه فنا پذیرفت و بوجهی  
 مساوات و شکر در میان نیکان و بدیان نماذیر که مکان بود و بدیان دیگر باشد و مکان بود و بدیان  
 نیکان دیگر که **جَهَنَّمَ كَانَتْ مَوَاطِنًا** یعنی بهشتین باشد جهنم مکان گرفت و گیر که بر کناره آن فرشتگان

نیمه شب بالای آفتاب است آسمان است

گرم باز بخیر با و طوق های آتشین گرفته است و اندر دم را اسیر کرده می برند **لَا تُلَاقُوا عَيْنًا** حاکم یعنی برای سر کشان  
 و ما و با باشد مومنان و نیکان را و خیر گذشتن ازین جا و دیدن هول آن دیگر از دیتی نرسد بعضی از ایشان  
 مانند برق چنده از ایل آن گذشته به بهشت رسند و بعضی چون با و تند و بعضی چون اسب دو نده علی اندا  
 القیاس تا آنکه ضعیف ترین مسلمانان که بگنایان بسیار آمده بود و افتان و خیزان در مدت هفت هزار سال قطع  
 آن بل نمایند و از حضرت فضیل بن عیاض را مرویست که مسافت بل صراط سه هزار ساله از موی باریک تر  
 و از شش هزار ساله است و از هزار سال بالا بر آمدن باشد و هزار سال بموار رقت و هزار سال فرو آمدن و اینها در حق  
 مومنان است و کافران در دست موکلان و دوزخ گرفتار شوند و در قرآن **يَقِينُ فِيهَا أَحْقَابًا**  
 درنگ کنند در آن دوزخ قرن های بشمار و از اهل محشری منقول است که از حضرت لیل المؤمنین مر تطفی  
 علی کرم آمد و بهر معنی احقاب پرسیده بود و فرمودند که هر حقیقه هفتاد هزار سال است و بهر سال دوازده ماه  
 و بهر ماه سی روز و هر روز برابر سال دنیا و بعضی از نادانان درین آیت از راه غلط فهمی گویند که این مخالف دوام  
 خلوه و عذاب است که از آیت های دیگر معلوم میشود و حال آنکه درین آیت احقابا تعین فرموده اند تا انقطاع عذاب  
 معلوم شود بلکه از تکریر مستفاد میشود که هر او احقاب غیر تا رسیدن و این نادانان را اعتباری مدت حقیقه بتناهی احقاب  
 مشتبیه میشود و نمی دانند که بتناهی حقیقه واحد موجب بتناهی احقابا تواند شد و بعضی مفسرین گفته اند که درین آیت  
 منظور میان قدرت مدت نیست دوزخیان در دوزخ نیست بلکه منظور میان آنست که مدت بقائی دوزخیان را در  
 دوزخ تقدیر حقیقه همانند بشمار قریب و سالها و ماه و روز و ساعت بازیر که اگر مدت درنگ کمی باشد و  
 بساعات شمار میکنند و چون از آن زیاد شود بروز با می شمارند و چون از آن هم زیاد شود و ماه باشد که گذرد  
 چون از آن زیاد شود و سالها بعد از آن بقرون با و چون بے نهایت شود و حقیقه با چنانچه مال قلیل را بر و پیر با شما  
 می کنند و چون از آن زیاد شود و پیچید با و چون از آن هم زیاد شود و صدها و هزار با و چون در شمار بسیار  
 کرد با تعبیر نمایند و فر گفته است که احقابا موصوف است بصفتی که باید یعنی **لَا يَدْرَأُونَ** و چون در شمار بسیار  
 یعنی نخواستند چشید و در آن مدت سردی را و آتش میدانی را گشتی بچشم بر سیدن هوا و سردی و زهر و آتش شربت مر و از  
 درون تخفیف در عذاب سوختن حاصل کنند چنانچه در دنیا ترس و لرزه را باین چیز با تخفیف می شود پس گویند این شد  
 شد که درین مدت دراز اصل نام سردی نخواستند یافت و بعد از آن ایشان را در طبقه زهر بریزند و عذاب می  
 معذکینند تا آنکه رگ پے ایشان بسبب سردی مفرط خنجر گردد و باز آتش دوزخ بیارند و به سوختن عذاب  
 کنند تا همان مدت که سابق کرده بودند به همین و تیر و ایدالا بدین در عذاب باندگای بگری و گای  
 به سردی چون درین کلام او شاد شد که این با درین مدت در دوزخ هیچ آتش میدانی نخواستند چشید حال آنکه

نیمه شب بالای آفتاب است آسمان است



در جای دیگر فرموده اند که لم شواب من محم (۱۳۴ x ۴) در اینجا بطریق شتائی میفرمایند که جمعاً یعنی مکرر به نیت گرم که روده های ایشان را خواهد برید و حرارت باطن اضعاف مضاعف خواهد افزود و چنانکه تحقیق بخشد عتقاد یعنی در چرخ و زرداب اعضای سوخته آنها و دیگر دوزخیان که در جگر جامع خواهد شد و ایشان بکمال فطر تشنگی ازان خواهند آشامید و در روز ایشان را بکیفیت رویه سیه فاسد خواهد کرد و اگر بشنیدین مدت درنگ دوزخیان در آتش که به نهایت است کسی را شب بخاطر رسد که کفر و گناه ایشان در دنیا و زمان تنهایی بود که مدت العمر ایشان است و در عوض آن عذاب غیر تنهایی کردن ظلم صریح است گوئیم این غلط فہمی است بلکه این عذاب غیر تنهایی عین عدل است و درین عذاب جزا داده خواهد شد مگر جزا و فاحش یعنی جزا آنیکه موافق اعمال ایشان است نه زیاده ازان زیرا که بعد از تامل و معان نظر معلوم میشود که عمل ایشان نیز دایم و ابدی و غیر تنهایی است زیرا که انهم كانوا لا یرجعون حسناً تحقیق ایشان امید نداشتند حساب اعمال خود را و چون امید حساب نبود پس انقطاع اعمال ازا ایشان محض بناچار و فقدان اکات عمل باشد بجهت خوف عقاب یافت ثواب زیرا که این هر دو صورت توقع حساب می باشد پس باز ماندن ایشان از اعمال بد ازان قبیل است که گویند مصراع پارسی بی بی از به چادری است و حب معاصی در جوهر روح ایشان جا گرفته بود و حکم ملکه پیدا کرده و روح ابدی است بقائے غیر تنهایی دارد و انفسک ملکات راسخه ازان محال است پس آن ملکات نیز مادام الروح دایم اند و موجب عذاب و چون سبب دایم باشد از دوام سبب چه تعجب توان کرد و نیز ایشان اکتفا بر اعمال جوارح با اعتماد به حساب یعنی کردند بلکه اعمالی که تعلق بنات روح دارد و اصلاح جوارح و آلات را در آن شرکت نیست نیز ازا ایشان صادر می شد و آن اعمال دایم به دوام روح اند زیرا که ایشان کفر می کردند و گنایا می یافتند یعنی وانکار کردند آیات مارا که دلالت بر وجود حق و حساب می نمود و گنایا انکار می بلوغ که محتمل صدق آن آیات در خاطر ایشان خطو نمی کرد و این انکار کار روح است نه کار بدن پس بعد از مفارقت روح از بدن در عالم برزخ و باز تعلق روح به بدن در عالم حشر و نشرفی ابدال بدن باقی است مثل سوخته است محکم که دمدم موجب الم میشود و همچنان این انکار ساعت بساعت موجب از دیاد عذاب خواهد شد و اگر کسی را باز شب بخاطر رسد که حب معاصی و انکار آیات و دیگر اعمال قبیه روح ازان محسوس نیست که بر مردم ظاهر شود پس در مقابل آن عذاب بدن بکدام حجت درست تواند بود و تا وقتی که حیانت شخص علی روس الاشهاد ثابت نشود و او را بران حیانت مواخذة نتوان کرد و آنچه از اعمال ایشان بر مردم ظاهر میشود همین اعمال بدن بود که سبب مفارقت روح از بدن منقطع شد گوئیم علم حیانت شخص حاکم رایی باید که حاصل باشد مردم دیگر مطلع شوند یا نشوند

و اعمال روحیه ایشان را امید انیم بلکه خفیه نویسان مایه نوشته گذاشته اند و اقوال و افعال ایشان نیز بر این ولالت می کرد که کجائی یعنی و هر چیز را از اعمال بدن و از اعمال روح و اقوال و افعال بیکه دلالت بر این کرد احصینا که شمار کرده گذاشته ایم و بر مجرد حفظ خود قناعت نکرده بلکه کتابا یعنی نویسانده تا مقصدیان و افضل و القضا را هر وقت یاد باشد و عمل غیر تنهایی را جزا غیر تنهایی می باید و خداوند عزوجل لا عذاب الا بما یعنی پس بحسبید پس زیاده نخواهیم کرد شمارا مگر عذاب کردن برخلاف عاصیان بل ایمان که عذاب ایشان محض بر اعمال جوارح خواهد بود و منقطع خواهد شد زیرا که سبب ایمان صحیح روح ایشان بدی نداشت و در تنبیه الغافلین مذکور است که چون دوزخیان بسیار تشنه شوند باران طلیلند و بر سیاهی پیدا شود و ازان بر بار بار مثل گرد و غبار شتران سختی و کثردم با هم جبهه اشتران مبارند و ایشان را به گزند و تا بر اسال اثر زیر آن مارها و کثردمها در ایشان ماند و درین است معنی این آیت که یزناهم عذاباً فخور العذاب (۱۸ x ۱۲) و درین آیت که فذوقوا فکرتن که لا عذاب الا بما یعنی و در اینجا شبه آن است که بخاطر کثردم می رسد گویند که مؤثر منفی مزاج چون اثر دارد و دوام پیدای کند احساس با اثر آن نمی ماند و کلفت و الم نمیشود چنانچه صاحب دق را از گرمی خود و ایندانی نماند باشد و جایش آنکه این بے احساسی در صورت سوخته است متفق است نه در صورت سوخته است متعلق و جوارح را با انواع عذاب محذب خواهند که دو احساس ایشان بر نوع عذاب بالقوت خواهد بود چنانچه ازین آیت مستفاد میشود و نیز آنکه حس در بدن آدمی جلد است و جلد بر بدن دوزخیان بعد سوختن از سر نو نازد خواهد رویید و احساس او سبب تازی قوی تر خواهد بود چنانچه در پوست تا که بعد از انگور بسخت زخم می رود بد کمال قوت احساس مجرب و مشاهد است و از جمله اسباب زیاتی عذاب دوزخیان در دوزخ این هم جلد بود که مخالفان و دشمنان ایشان را با انواع نعمت با نوازش خواهند فرمود چنانچه میفرمایند انهم یلقون عذاباً یعنی برای متقیان مقام حصول مطالب است و مقام ایشان از مقام سرکران امتیاز تمام و مباهلت مالا کلام در حدائق باغها پر از میوه است که بچهار دیوار آنها را محاط کرده اند و صدقه دلغت عربکمان باغ را گویند که از هر چهار طرف دیوار داشته باشد و اعتدالاً یعنی و انگورهای بسیار است تا که تبه و بر دوزخیان باغ بتر لید و دیوار دیگر شده و چون تاگ انگور من و چه حکم مکان دارد که در سایه آن می نشینند و بر صورت سقف آن را درست می کنند و من و چه حکم درخت دارد که مقصود ازان چیدن میوه است با تخصیص آن را ذکر فرموده اند و الا انگور نیز از جمله میوه است که لفظ حدائق آنرا شامل است گو یا ارشاد میشود که در این باغها سایه یا نهائے تاگ انگور خواهند بود که بجای باره در می و جنگل باشند و گوایع یعنی زنان بکره و دوشیزه باشند که پستان های آنها بلند و سخت شده است و بر سر حد بلوغ رسیده زیرا که سیر بلوغ و بوستان بدون مصاحبت



جامد زیر لبه لبه لطیف است اَدْرَا یعنی آن زنان هم سن هم سال متقیان باشند زیرا که وقت اعاده لوح متقیان و آن زنان همان یکوقت است که نفخه دوم صور در آن وقت خواهد بود پس در یکساعت تولد آنها باشد چنانچه در جای دیگر فرموده اند اِنَّ اَنْسَانَ اَوْ اَنْثَاءً جُعِلَا هُنَّ اَبْكَارًا مِثْلَ اَبَاةٍ اَبَاةً اَكْبَرًا اَلَيْسَ بِهَذَا

و این زنان زنان دنیا باشند که صحبت آن با متقیان را سبب جنایت و انسیت سرورگی حاصل شود و هم عمر و هم سالی زیاد تر موجب الفت و انسیت میباشد ازین است که پیران از صحبت جوانان و جوانان از صحبت پیران نفرت نمی کنند در اکثر تفاسیر مذکور است که مردان و زنان بهشتیان سی و سه ساله باشند و حق این کلام در اینجا همین است که کمال هر قوت و نشاط ایشان مشابه این عمر باشد و الا تولد ایشان وقت نفخه دوم است و از آن وقت تا در آمدن بهشت مدت دراز خواهد گذشت و آنچه در بعضی روایات که در زیاده و واحد مذکور است وارد شده که زنان هفده هزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله باشند پس بان معنی است که شکل اعضا و زنان را اینجا مانند شکل اعضائی این عمر خواهد بود زیرا که حسن صورت در زن در همین عمر تمام می باشد و بعد از آن رو با انحطاط می نهد و پستان بسبب تولد وارضاع فرود می آید می گردد و فرج الفوی که رابط است در بنیوت به پیوستن معتدل میگردد و تناسب بیته بدن و سادگی و ناز تجرگی که در محبوبان و مضوقان مرغوب است درین سن بوفور حاصل میشود بخلاف مردان که کمال عقل و تجربه در آنها محمود است بمنزله میوه که پخته و رسیده اش بهتر از نخود میباشد و زنان مانند میوه هستند که غوره اش از رسیده اش در مذاق خوشتر نماید و کاسه و سیاله های شراب باشند و حاقا کالباب پر کرده و سیله آورده و از لفظ دایق و وافق استعمال عرب هر دو چیز مفهومی میشود پری و تسلیم و متقیان را شراب نشانیدن بطله مزیتهم و تلذذ خواهد بود زیرا که بسبب سکر و حی و نشاط که از خوردن شراب کسب خواهند کرد در استیفا لذات زنان و دیگر نعم باغبانی مذکوره بے باکی خواهند نمود و تمکین و وقار از آن استیفا مانع نخواهد بود چنانچه در دنیا بسبب تنگی شراب محبت خدا از باغبانی احوال و مقامات بکار لوامع و طوابع و واردات مثره و لذات تمام برداشته بودند اما در شراب آنجا که تمثال معنی محبت الهی خواهد بود و مفاسد و مشاعقه که در شراب نیامی باشد عمار و نخواهد بود و لهذا حضرت ابن عباس می گفتند آنکه در بهشت نام های چیزها مانند نامهای دنیا است و حقایق مختلف زیرا که خواص اشیاء و معانیاتیش صور و نوعی در مواد عنصریه کشیده صورت می گیرند و خواص اشیاء بیهوشی بتأثیر تخلیات همارا آبیه حقایق قدسیه را ماده لطیفه مثالیه متحقق خواهد شد و هر چند در دنیا و آخرت غیر از سلطنت اسماء الهیه و ظهور تأثیرات آنها بسبب نیست اما بحسب کمال ظهور و طهارت نشاط و لطافت مواد و بعد از آن استخراج ضروری در ماده فیما بینها تفاوت آسمان زمین است تا تجلی موسوس

ریا نش پروردگرم کن از سر گین گاو و خرافه رفته باشد یا بخیر و دفع مافیل **ع** هر مرتبه از وجود حکمی را در بد  
 گرفت مراتب ندکی از ندیقی بدین مجلس شریا بجائان قدر از قیاح پاک خواهد بود که **ع** لَيْسَ مَعَهُنَّ فِيهَا لَعْنَةُ اَوْ كَذِبُ اَنَا  
 یعنی نخواهند شد و در خوردن آن شراب سخن پیورده را و نه با هم بکنند بیه انگار را چه جائی آنکه عربه و دشنام و نیر  
 و اختلاف و کلام پیدا شود و چنانچه مجلس ایشان در دنیا ازین امور پاک و عفاف بود و در رخ و بهر تل فرستری  
 و زنجینی در محبت های ایشان دخل نداشت هم چنان در بهشت خواهد بود و این نعمتها و لذتها که باین مکان فرست  
 بدست ایشان خواهد افتاد از آن قبیل نیست که به تقاضای آن بهر او آن عالم حاصل شده چنانچه در دنیا  
 باختلاف ولایات و در سر و سیری و گرم سیری فطری و از دانی حاصل میشود بلکه این جزایا ایشان را بدست  
 خواهد آمد **ع** حَرَّ اَوْ حَمَّ كَذِبُ یعنی بطریق جزا دادن از پروردگار که کامل است و آنچه کامل بهد کامل شد و اگر  
 کسی را بخاطر رس که در جزایر و در جرمی میباشد مرتبه جزا دهنده و قدر کار که بر این جزای بد و در جزایر است  
 در اوج کمال واقع است اما عمل ایشان با جمیع اینقدر کمال نداشت گویم این نعمتها و لذتها در حقیقت جزا  
 نیست بلکه عطاء یعنی بخشش انعام است اما بخشش و انعام ابتدائی نیست بلکه حسابا یعنی بحساب اعمال  
 ایشان داده اند بقدر اعمال مثلاً بادشاه بهر را انعام بخوشش بملایان خودش منظور شود و بفرمانده که هر که در ملک  
 حاضر است او را این قدر دهند و هر که در فلان قلعه تعیین است او را اینقدر و هر که بفلان خدمت مامور است  
 او را اینقدر پس تفریق انعام بر اعمال و برین صورت موافقت انعام عمل در قدر منظور میباشد بلکه حساب اعمال  
 محض برای تفریق و نشان است و برین چون انعام و بخشش را بر اعمال مقرر فرموده اند مشابیه تمام  
 اجزایا کرد و ازین جهت او را جزا نامیده شد و نیز چون از جزا دهنده شخصی است که صفت او رب السموات و  
 الارض و **ع** مَا بَيْنَهُمَا یعنی پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان بر دواست و بر آسمان و زمین و مابینها  
 بخشش و انعام ابتدائی به تکلف و به سابقه و دعه و به احتقاق در کمال مرتبه فرموده این انعام و بخشش  
 خود را در حق کسانی که شایسته احتقاق هم دارند و با ایشان عهد هم در میان آمده و تکلف هم بوده اند چه  
 قسم کامل نکرد و عهد نام او این است التَّخَنُّنُ یعنی بخشاینده و بهر که این نام دارد و بهر  
 بهر ازان احسان میفرماید بعد چه او را فوفا خواهد کرد و اما با وصف این رحمت او که از مادر و پدر در حق نیکو  
 مطیع خود شفیق تر است عظمت و جلال او نیز به مرتبه اعلاست بچنانیکه **ع** لَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ یعنی قدرت نخوا  
 داشت با وجود اینقدر توجیه رحمت و عنایت و قرب منزلت از وی خطا بآیینه معنی گفتن را بهر اسطر در  
 مقدمه خود یا شفاعت دیگری از اقارب ایشان را خود این عظمت و جلال او بهر چند لازم ذات اوست  
 اما ظهور آن نخواهد بود و هر که **ع** يَقُولُ يَقُولُ یعنی روزی که استاد شود و روح و روح جام لطیفه را که متیقه است



که هر مخلوق را داده اند از آسمان و زمین و کوه و دریا و درخت و سنگ و آن را در جای دیگر ملکیت کل شیئی  
تعبیر فرموده چنانچه در آخر سوره یس است و همان لطیفه دنا که هر مخلوق را تسبیح و عبادات پروردگار خود  
میسراست و آن قِنْ شَيْئًا لَا يَنْفَعُ بَعْضُهُ ۝ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴

و محفل است که معنی چنین باشد که آن روز روزی است که فضل و تضرع در میان یگان و دیدان و امتیاز و ادان  
در میان مومن و کافر حق آن روز است و آن روز قابل این کار است نه ایام دنیا که سر اسیر القباس اشتباه  
و مساوات نیک بد و شرا که مطیع و عاصی در ملغ و در آنها واقع است فن شاء الله تعالی و فی مابین  
یعنی پس هر که خواهد بگوید در جوع بسوی پروردگار خود تا او را در روز امتیاز یکی در اقران و هم چنان خود  
حاصل شود و از انواع عذاب که بر سر کشی دین پرورانی جانب خدا در آن روز داده است خلاص شود و فائده  
رجوع الی الله منصرف و خلاصی از آن عذاب که یوم الفضل نصیب سرکشان خواهد بود نیست بلکه ان شاء الله تعالی  
یعنی با یاد قرآن مجید و بر زبان پیغمبر رسانیده ایم شمارا که در جوع الی الله تصور می در زید و از اطاعت  
فرمان او سر کشی می کنید عذاب آخرت یعنی از عذاب نزدیک که هر کس را در عالم برین بعد از موت پیش  
خواهد آمد و در آن عذاب حاجت تحریر اصول و ارکان عالم نیست بلکه تحریر عالم صغیر انسانی و دهم ایگان  
جنته او کفایت می کند زیرا که حقیقت آن عذاب ظهوری است مظهر رویه اعمال بد است که بکفایت می غالب  
بود و بعد بر آنکه محذور و در قوت خیالی او بر نیکی که آن قوت از اثر آن متمنی شود و باینکه محال است اعمال را نشتر  
کنند و بر نظیر و نظیر مطلع سازند و گویان و شهادت حاضر شوند و حاکم علی الاطلاق تجلی نماید و عیان حقوق  
مع شوند و اولین و آخرین فراهم آیند و در اقراری برای یگان و در اربوباری برای بدان جدا جدا  
مرتب شود و بعد از آن عذاب قریب واقع خواهد شد و در محفل که محفل است یک عالم یعنی روزی که خواهد  
دید هر شخص آن اعمال را که مقدم ساخته بود و هر دست او که گناست از قوت عالم خیر و قوت عالم شرست  
و تقدیم دلیل است بر آنکه بدست نورانیه با بدست ظلمانیه آن اعمال در نفس او پیدا گشته زیرا که تقدیم و ترجیح  
عمل بدون بسوختن فعل در جوع نفس او متصور نیست و آن بدست موعودت دارد و در عالم مثال که در آن  
است چون نفس را از او را کات و تصرفات این عالم خارج شده و کلی متوجه او را کات آن عالم خواهد شد آن صورتها  
را مشاهده خواهد نمود و این عذاب از آن قبیل است که عقل حکما و فلاسفه نیز آن را دریافت نموده و قیاس  
بر عالم خواب کرده آن را واقع دانسته فرق آن است که از عذاب بنانی بسبب توجه نفس با در اوقات  
این عالم و درین عقیقه خلاص متصور است و از آن عذاب یابین نوع خلاص متصور ممکن نیست که آن خواب  
بیداری و در دنبال ندارد و بخلاف عذاب یوم الفضل که مخرج عقل آنرا کسی نمی تواند دریافت پس این  
عذاب هم قریب است باعتبار زمان و قریب هم قریب است بعقل باعتبار تصور و تصدیق لیکن سبب ایمان  
و دوستی و اعتقاد ازین عذاب بیهم نجات خواهد شد زیرا که چند اعمال بد بیست مظهر و در نفس نیکس پیدا  
کرده بودند اما ایمان و اعتقاد صحیح هست نورانیه و علمیه در آن احوال نموده بعد از کشاکش نور ایمان











گفت در آن کار صرف میشوند فالشایعات سقفا یعنی پس قسم خورم به سبقت کنندگان در کارهای مهم چنان  
 خود در آن کایش می روند فاکذبت اعدای یعنی پس قسم خورم به تدبیر کنندگان کاری از کار که جماعات مکتوبه  
 الصدور به تدبیر و کنش آن با رجوع می نمایند و عمل مشکلات آن کار ایشان بخوبی و وجه آوردن و درین  
 قسم اخیر آن است که مرتبه این دو قره بسیار بلند تر از قره های سگاده سابقه است زیرا که در تکمال و تکمیل یافته  
 انجا نیم مرتبه فرقه آن از فرقه چهارم هم بلند تر است که آن به سبقت آنها نمی برایشان است و گویا در  
 عالم هم بر پا و زنده انکار ایشان اند و در میان سوگند باطنی و سوگند باطنی فرق ضرور است بنا بر آن فانی  
 تعقیب را آورده تا شعار کند بآنکه سوگند باطنی پس ترا سوگند باطنی است و ترقی از ادنی با علی می نمایم  
 یوم ترویج الراجعه یعنی قسم باین جماعه روزی است که بر لزوم زنده یعنی زمین و کوه و جنبش آیند  
 بسبب نفقه اول و در لوح از ابدان جدا شوند و نظام عالم بر هم شود و تنبیه الراجعه یعنی در آن روز پس  
 آئینه و مراد از پس آئینه نفقه نمایان است که سبب آن باز ارفاق به قول جمیع می نمایند و عالم از سر نو بنف  
 دیگر پیدا شود و جواب این قسم را در کور فرموده اند زیرا که خود قسم بر آن جواب لالت می کنند و دلها می صاحبان  
 مراتب مذکوره در آن روز مختلف شوند پس کسانیکه طی این مراتب در فساد می آتی کرده بودند با طینان و  
 آرام باشند و شادان و خوشوقت با چهره های تازه و نورانی بر خیزند و کسانیکه این مراتب را در فساد می یافتند و او تعالی  
 بعمل آورده بودند سر همه و حیران شوند که سعی با لایگان شده چیزی می کرد و بی بود و در دنیا چنانچه ایشا و یقین  
 قلوب یومئذ و ارجع یعنی چندی از دلها در آن روز در اضطراب بی قرار می باشند و اضطراب بقدری  
 آنها بحدی علیه کند که ضبط و تماسک آن نتواند کرد بلکه در چهره های ایشان آثار آن اضطراب ظاهر گردد  
 آنکه احوال شایعه یعنی چنان صاحبان آن لها نیره و حیران مانند حال دلها بی اهل اطمینان پس جا  
 برای آنکه کور فرموده اند که منظور تحویل از روز قیامت و مهول شان است و چون معلوم شود که چندی از  
 در آن روز باین حالت می قرار می و اضطراب خواهند بود پس باید که با دلها باینه از آن جمله نباشند و  
 حال لهای آرمیده و طمأنینه را در نظر نیایند که بودن لهای نا ازان جمله مشکوک است و از شک و ترس و اندیشه  
 داشت زیرا که در خوف شک هم کفایت می کند و در بعضی غالب می باید یعنی از مفسرین از راجع به  
 کوه یا راه و داشته اند چنانچه در آیه دیگر مذکور است یوم ترویج الراجعه و از روزه آسمان و ستاره باز آید  
 عقب روزه زمین منقطع و خورشید بعضی گویند راجع به روزه اول است که سبب آن زمین خورشید  
 کرده و از روزه دوم است که تمام اجزای زمین را ریزه ریزه خواهد ساخت و درین جایگاه است که مفسرین  
 را در تعیین صدق این صفات بخلا که در مطلع این سوره مذکور اند اختلاف بسیار است بعضی بر یک چیز

و اینها از اشکال و شبهه است

حل کنند و بعضی بر چیز بای مناسب که با هم تعلیق دارند و در یک کار مصروف اند و برخی بر چیز بای متفرق  
 چنانچه در سوره که مطلع آن ایش این صفات مصدر است پس هم اختلاف کرده اند حضرت صوفیه قدس الله سره  
 گویند که ملو از و النازعات عفا قلوب اهل سلوک است که نفوس اماره خود را که در اتباع شهوات غرق شده  
 اند بر وی کشند و از ناشطانی و قلوب مشتاقان وصول حضرت الهی مرادند که تعویقات و منازعات نفوس  
 ایشان زایل شده و در آن عبادت مرتفع گشته بکمال نشاط و عبادات و فوافل اوقات خود را مشغول می  
 و از سبجات نیز قلوب ناوری کنندگان دریای معرفت مراد اند که خوض در آن دریای بی پایان ثمره بجای  
 و وصول باحوال و مقامات ثمره آن خوض و از سبجات قلوب و صلیب مراد است که بعد از قطع منازل  
 سلوک باقی مراتب قریب وصال رسیده اند و در میان وصال و مقامات قریب را یکدیگر سبقت می کنند  
 و از ممد و ثبات اعدای قلوب با طین ملهین که بعد از وصول برای دعوت خلق سخن نزول می نمایند و به صفات  
 الیه تصف شده و رجوع می کنند و جواب قسم درین صورت قبل از یوم ترویج الراجعه مفقود است یعنی  
 لترجعن الی الله هر ضمیم ان تصفتم بهذا الصفات او مطر و دین ان تصفتم باضدادها  
 و علی ظاهر گویند که مراد مراتب تکمیل قوت علمیه است و مقصود از نازعات غرق طالب علمان مبتدی اند که معلی  
 دقیقه را بر و فکر خود را از عبارات متون و شرح و حواشی می کشند و از ناشطانات طالعلمان متوسطه که در  
 عقده های نمایند و مشکلات را آسان می سازند پس نشط خود را از نشط البعیر است یعنی پابند شتر را و اگر در  
 سباجات طالعلمان مبتدی که عبور مسائل هر علم کرده اند و بجای علوم شتوری می کشند و از سبجات فکلا  
 مدقق که درین ایشان بسوی وقایع مخفی سبقت می کنند و از ممد و ثبات اعدای معصنین که در این طو  
 و تامل کنندگان احوال و تفریح کنندگان فرورع و جواب قسم درین صورت نیز در همان محل مفقود است  
 یعنی لتستن یوم ترویج الراجعه فیکشف لکم عن حسن الاشیاء و قبحها و یعرفون الحق عن الباطل  
 و الهدی عن الضلالی و محابیه و قتال گویند که موصوف باین صفات غزاة و مجاهدین و سپاه و  
 اسلحه آنها است پس نازعات غزاة و سبجات غزایان است که کما نهالاحت می کشند و ناشطانات  
 همان است که تیرا بسوی کفار می کشانند و نشط الدلو از الخیر به سبب یابجاعات غزایان که نشط  
 و تیرا میدان جنگ می برانند و النازعات اسبان غزایان اند که موصوف و دشمنان شتوری می کشند  
 و النازعات غولها و قزول یا اسبان آنها و النازعات اعدای پادشاهان و امیران که کار جنگ بر حسن تدبیر  
 و صلاح ایشان سرانجام می پذیرد و کوچ و مقام و حرکت و سکون بطور ایشان میا شد و اهل نجوم گویند که مراد  
 ازین جماعات موصوفه بعضات مذکوره که اکثرا سیاره اند که اول مانند کشیدن تیر و در کمان ب حرکت سر لغیه











حضرت شعیب ایشان را بر خاستند و رخصت فرمودند و قبیلہ ایشان را ہمراہ وادند و دو غلام خود را ہمراہ ایشان کردند  
که ہر سائیدہ میان حضرت موسیٰ و قبیلہ خود را گرفته رواندند و حضرت موسیٰ را غیرت بسیار بود و قبیلہ خود را ہمراہ  
برون گولانفر نمودند کہ در وقت سوار شدن فرمودند و آمدن از سوار بی و دیگر حالات سوارانظر ہمراہی برایشان عقدت نہادند  
شدند و در شام را ترک کردند کہ سوار الملوک شام کہ تابعان ہون بودند بعلمت آن خون در راہ لعرض نمایند و گمان بود  
غیا فرمودند و ہمراہ ایشان اشری بود کہ جالبہائی داشت خود را بران بار کردہ بودند و یک عالم را بران قرار فرمودہ و گوسفندان  
بودند کہ تمام دیگر را برای محافظت و زندان اینہا منصوب ساختہ بودند و خود ہمراہ سوار ی زبانیہ فستہ تا آنکہ روزی را گم کردہ  
بجانب کوه طور خاوند ہر چند راہ فستہ متری پیدا شد و وقت شام رسید شب شد شب بزم ہمدیہ و فستہ بود و  
موسم ہر دین بین گوسفندان ایشان گم کردہ و متفرق شدند و از شب ہی بستہ آمدند غلامان برای جمع کردن  
گوسفندان حضرت شدند و حضرت موسیٰ ہمراہ سگوحہ خود توقف فرمودند کہ بیکانہ قبیلہ ایشان را بسبب سواران  
سفر در درگرفت و ایمان ایشان را تمام شدہ بود قبیلہ ایشان این ہزار را بحضرت موسیٰ اعطا نمود و وقت گذار  
از جای آتش بہر سید بر ضرورت کہ ہم برای روشنی بکار آید و ہم درین مسلمانان گری حاصل کنیم حضرت موسیٰ  
علیہ السلام غلامان را فرمودند کہ درین محل نظر کنید کہ اثر آتش ہم جای ہست غلامان چہی ہست و دیدید ہر چیز از آتیا  
و آتش نیا فستہ موسیٰ خود بر فستہ شخص شروع فرمودند و ایشان را بر سر کوه کہ جانب است ایشان بود روشنی آتش  
نمودار شد قبیلہ خود را و غلامان را فرمودند کہ شاد ہرین مکان باشد کہ من آتشی دیدہ ام ہی ہم تا خاک را بہ از ان ہل  
و از یکدیگر نزدیک آتش خواہد بود و نشان را خواہم رسید بنزل بریم چون حضرت موسیٰ ہم نزدیک آن آتش رسیدند دیدیم  
کہ این آتش نیست عجوبہ است از قدرت آبی کہ برنگ آتش بی دو دوزی عظیم درخت خروج را کہ شبیہ بہ عذاب  
باشد و در کوهستان شلم بسیار دیدہ فرو گرفته و آن درخت از باین بالا سر ہر شاہد است و درختی آتش بر تہ  
و درختان است کہ چشم را خیرہ میکند و گرد و پیش آن آتش آواز تسبیح ملائکہ سماع میشود حضرت موسیٰ ہم با وجود ہمہ چیز غافل  
و از ان میدان فراموش کردہ بطور دستہ بستہ خواستند کہ از ان آتش اور مستعمل سازند چون دیکہ رسیدند ان آتش بسو  
ایشان دیدہ گویا ہوا کہ ایشان را بسوزد و بدین بن حالت ہیبت خود بہتر شد ملائکہ نیز بہتر شد و وقت باریدہ نزدیک  
آتش رفتند باز آتش بسوی ایشان دیدار بہتر شد و ہمین قسم مکرراتی افتاد و درین اثنا حضرت موسیٰ ہم چنان دستار  
تفاشا و بن عجوبہ میکردند کہ بیکانہ گاہ قوری عظیم از ان آتش برخاست و ما بین آسمان زمین را پر کرد و روشنی آن چو  
مستوری گشت کہ چشم حضرت موسیٰ ہم خیرہ شد و از دیدن باز ماند و ایشان ہستہای خود را چہشہای خود را گذاشتند و  
آواز تسبیح ملائکہ نہایت بلند شد حضرت موسیٰ ہم در آن وقت از ان آتش آوازی شنیدند کہ ہر ہفتی ہفتی آواز  
فَاَنْخَلَعْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ یَعْنی ہم پروردگار تو کہ بصورت آتش تجلی کردہ ہم را در پائی پوش خود را از پای خود دور کن و بر

ایہنکان بسبب تجلی الہی و حضور ملائکہ خادمان آن تجلی اندک کہ فی سحر الحرام پیدا کردہ باز کلام شروع شد و از ایشان  
پرسیدند کہ در دست راست تو چیست عرض کردند کہ چوب تنی من است فرمودند کہ این بزرگترین باذن از برین  
انداختہ ماری شد کہ میزد حضرت موسیٰ ہم از ان تیرس خوردہ و گنجینہ داشتند و شد کہ تیرس این را بدست خود بگیر  
باز ہم چوب تنی خواہد شد باز داشتند کہ دست خود را در بغل خود بگذارد و باز بچرخان آری چرخان کردند دست ایشان  
مانند آفتاب خشنود شدہ بود کہ چشم را بر روی خود خیرہ می کرد حضرت موسیٰ ہم فرمودند کہ من بچرخیدن این آواز  
و انتم گمان آواز خداست زیرا کہ او را از شش چوب تنی شنیدیم و جمع اعضا خودی شنیدیم تا آنکہ عضو عضو من  
بود با یکدیگر از نمودن این کرشمہ فرمودن حقائق توحید و ادب عبادت و بیان مدن قیامت و دیگر ضروریات است  
مکرم شد کہ اِنْ خَشِیْتَ رَبَّكَ فَقَدْ احْسَنَ یعنی بر سوسی فرعون تدبیر صلاح او کنی و از مقام سابقین متعزیم کہ ترا این وقت  
حاصل شدہ قتی تونوہ بعام بدایت لہو می و از ان جهت ترابہ تدبیر صلاح فرعون میفرسید کہ خطہ یعنی تحقیق  
آن فرعون از حد گذشتہ است و در سادہ یک دعوی را بر ہیبت میکنند و چون نزد فرعون برسی فقل یعنی پس  
اول او را زمین قدر بگیر کہ کنان لک الی ان نزلناک یعنی آیا ہست ترا از حق و میلانی بآن کہ باک شوی از صفات بزرگیہ  
نفس کہ شمای غفلان و سر کشی است و من در صلاح خدا تو برین قدر قناعت نخواہم کرد زیرا کہ بقدر قدرت  
عالم صلاح و اقصان حکمت خلقیہ نیز سر انجام میدون شد بیکد ترا قی عظیم خواہم داد و از او یکا کا ملین عرفا و قلیون عالم  
گردانند و آخر یک الی یا بک یعنی و راہ نمایم ترا بسوی پروردگار تو تا معرفت اٹ سعادت افعال اتقانی ترا  
بعین یقین حاصل شود فقل یعنی پس ہیبت خوری و نفس تو باش باش شود و قانی اتم تر است و دیگر کمین بعد  
خون من مرض خنایان نماید کہ انفا لا یرو و در خیا تمہ قصہ حذف است یعنی پس حضرت موسیٰ بسوی فرعون  
رفتند و اورا فرغان الہی رسانیدند و فرعون در جواب ایشان اول چنین گفت کہ آیا تو ہمان شخص هستی کہ در حالت  
بجلی ما تراب و دیش کردہ بودیم و ہم با دینا گذرانیدی باز ان کار خود کردہ رفتی کہ میدانی و ناسپاس ہستہای ما شدی  
ترا این مرتبہ از کجا حاصل شد کہ خود را با دوی و مرشد من قرار دادہ آمدی حضرت موسیٰ ہم جواب فرمودند کہ آرسے  
من ہملان کم و کار یک کردہ بودم و در اوقت نوان جابل بودم چون از شمار س خوردہ کہ خیم خدا اتقانی مرا علم  
و حکمت داد و مرتبہ ہدایت و ارشاد و ازانی فرمود و مرا بریم لہی گری نزد شافا و رستاد و بار و در فرعون گفت کہ  
حالا تو این دعوی کی کی کہ من فرستادہ خدایم برین دعوی و تیلی بیار اگر است گویا شای کلا کلا الی الی الی  
یعنی پس نمود موسیٰ فرعون را نشانی بزرگ و ہر چند ان دولشا نہ بودند یکے آنکہ عصا انڈا ہاشد و دم آنکہ دست  
ایشان مثل آفتاب روشن گشت اما چون در یک مجلس برای اثبات یک مطلب بودند ہر دورا  
یک نشانیہ اعتبار فرمودند و نیز بدیہا مانع انداختن عصا بود پس گویا معجزہ اصلی ہمان عصا باشد و در



است که چون انبیا بعثت میشوند اول بقرن خالفان و مشرکان می پروازند بعد از آن به هدایت و ارشاد و ابلان و  
 مشرکان مشغول میشوند عصا صورت قهر بود و در یقه میماند به هدایت و ارشاد و نیز در عصا حیات غیبیه بصورت  
 مخوف باطل ظهور میفرمود و در یقه بیضا و زردی به شمعان اتم جلوه میفرمود و قهر و سیاست تعلیق بظاهر نبوت  
 دارد و نور حق تعلیق باطن نبوت دارد و که ولایت است و در خون و لکه کافران و بدو عرض الزم حجت و تحلیف محض  
 بود پس حق او ای کبری همه باشد ید بیضا سیاست معجزات از پر قهر دشمن است به بدو خصیصیت پندل نیک  
 است به و نیز در عصا معجزات و در کیم بود که در وقت آب کشیدن مقدار حق چاه و راز میشد و مانند روشن شمع بود  
 او بدو می چسبید و وقت تاریکی مثل شمع بود و در وقت تاریکی مثل شمع بود و در وقت تاریکی مثل شمع بود  
 چون که ای میخود اگر آن را نبرد که سفندان گذاشته در وقت تاریکی در زدن واقع میخود تا آنکه گفته اند که در عصا سحر  
 معجزه بود که دو معجزه عمد از آن جمله در قرآن هم مذکور است اول شکافتن دریا بفریبش دوم جاری شدن  
 چشمه های آب از سنگ بفریب آن پس ای کبری همان باشد ید بیضا و بعضی گفته اند که ید بیضا از آن جهت  
 بزرگ تر شد که صورت کمال ولایت موسی علم بود و یکایه النبی افضل من نبوته و نیز سحران فرعون  
 فعل ید بیضا نموده است که در وقت تاریکی در زدن واقع میخود تا آنکه گفته اند که در عصا سحر  
 یک نشانه دارند نسبت به معجزات و دیگر که حضرت موسی را داده بودند بر گستر اندک با جمله فرعون بدین این بزرگ  
 معجزه که در اوقات دعوی حضرت موسی عودش به عاقل بودند زیرا که آنرا فرعون حیات غیبیه بر دست ایشان  
 در حسی که اهل قایل حیات نیست مثل چوب طویل صریح بر آنست که از دست ایشان و لپهای موده بالا و  
 زنده خواهند شد و پاک کردن نفس از زنا و زنا و حیات نر و ایشان سهل کار است و شمعشان نور آبی بر  
 دست ایشان طویل صریح بر آنست که از دست ایشان ایصال سالکان راه خدا و ایتعالی با نور تجلیات و شمع  
 خواهد شد اصلا رام نشد بلکه دم کرد و کذب و عصبی یعنی پس انکار کرد و در سال حضرت موسی عمر را و در آن  
 بر واری پیغام خدا ایتعالی نمود که بر زبان ایشان با و رسیده بود و بر این قدیم که گفتند و میگفتند آنرا که در حسی  
 یعنی باز پشت داده بر خدا ایتعالی سعی کردند در ابطال سال حضرت موسی عمر آغاز بنا و چون آنست که در لپهای  
 حاضران بسبب دیدن این دو معجزه صدق حضرت موسی عمر جانها را گرفت و گفت یعنی پس جمع کرد و سحران  
 را برای مقابل حضرت موسی عمر و گفت را برای دیدن آن عقلمند باید اندک این کار بکند و تدبیر نیز نمیتواند شد  
 کار خدا ایتعالی نیست بخدا یعنی پس آواز داد در میان مردم قبل از آنکه مقابل واقع شود تا با فقری اگر  
 سحران و مقابل غلبه نمیداد حضرت موسی عمر ثابت نشود که سحر را بر او بیت آن پروردگار که حضرت  
 موسی از طرف او دعوی پیگیری می کند پس از بر او بیت من است و تبلیغ اونی با وجود اعلی شان عریض

نیست فقال انما نكحنا اهل بيتي پس گفت فرعون که من پدر و مادر را بلند شام و هم اگر پدر و مادر و دیگر و عالم را  
که موسی را بر هم ایستای گوی فرست ده است از من سپهر غلبه بود پس اگر موسی رسالت خود را ثابت کند باز من قابل علاج  
نیست اثبات علو ربوبیت خود بر ربوبیت حضرت حق چنانچه در سوره زخرف و دیگر سوره ها مذکور است باین  
روش میگرد که ربوبیت او تعالی اگر باشد عام است بر جمیع مخلوقات و ربوبیت من خاص است بر اهل مصر و  
خاص مقدم بر عام میباشد در پاسداری و استقامت بر عایت حق آن و نیز ربوبیت او تعالی از نظر حسن عقل غالب است  
و ربوبیت من مخصوص مشاهد و نیز الهی او تعالی که حضرت موسی است مانند الیجان من بطریق مذکور و نیز  
دست او ستانند زیرین است و نیز او از پنج چشمه فاعال الهی مقصور باشد شایسته بادشاهی که آن الهی از  
طرف او آمده است توان فهمید که فرعون نیز قبل از من تدبیرات و حیلها باز از سابقین و ضلال بود و من بعد  
در مدبران لغو اهل شد پس هر دو حرف مقابل که حضرت موسی و فرعون باشند در جانب هدایت و ضلال  
برابر شد اما عنایت الهی تدبیر حضرت موسی را امداد فرمود و تدبیر آن ملعون را بر باد داد و خاکش را آتش  
تلاک آن خبر و در آن تعالی یعنی پس گرفت او را از عاقبت آن جهان این جهان و درین جهان لعاب آب  
او را غرق فرمود و در این جهان لعاب آتش گرفتار ساخت چنانچه در جای دیگر در حق فرعون و لشکر پادشاه  
او فرموده اند که اغرقوا اولاد و اولاد او بر چند عقوبت و دنیا مقدم بر عقوبت آخرت است اما در ذکر عقوبت  
و الزان جهت مقدم فرموده اند که مقصود همان است و عقوبت دنیا وسیله آن نیز آن عقوبت جادوئی  
است و نیز از آن مرتبه سخت تر از عقوبت دنیا است پس لائق تقدیم است بر چند دنیا و از جزایست اما این  
قسم فراموش دارد و نیز بعد از الزام محبت برای عبرت دیگران سزای کرد و از آن با میسر است چنانچه میفرماید  
که ان فی ذلک لعبرة لمن یعشی یعنی برای آینه بدین گرفت و دیگر عبرتی است برای کسیکه از خدا میترسد  
چند وجه اول آنکه تدبیر مقتدیان گمراهی پیش فرمود و در حق آن اوقات بر پا میشد و چنانچه تدبیر فرعون دوم  
آنکه خدا تعالی اگر چه گمراهان را بعلمت می دهد اما حاصل نمیکند از سوم آنکه دیدن معجزات همان کس را بر سر راه می  
آورد که هیچ کفر در دل او جا نگرفته باشد در پیشه با ندویننده و الا بر معجزه و رجحله و نیز در حق می کند و بر دلیل و  
برهان و افعالات معاوضه نماید چهارم آنکه حضرت موسی علم باین تمام کافر گشت که دعوی ربوبیت میکرد  
بمال نری و در باری سخن گفتند و عاقبت ظفر و لغت یافتند پس بعد از این اتباع ایشان را بپای یک نشیند  
کلمات کفر و ادبی باز جانورند و اندوین گشتند و غم خوردند تا عاقبت کار نظر نمایند و چون در رفته حضرت  
موسی علیه السلام ثابت شد که فیضان حیات غیب مشروط با استعداد جسم نیست و نیز حیات غیبیه بار بار همی  
آید و میرود چنانچه در آرد و باشند عمو قریه یافت که از آن را محال سخن درین دلیل بود که حساب



جوانی ناقص است اگر کسی یا چوئی آنرا قبول کند متولد گردد و همچنین بار بار آمدن آنجاست نیز چنانکه مستعبر است  
 زیرا که در ایام بهار و در شمال می بینیم که این قسم جانوران مثل مار و کرم و حشرات و قمل و ماسل پیدا میشوند و زمین  
 و گل و قبول صورت آن حیوانات مینماید باز چون آن قسم میگذرد آن حیات میروند و انصورت از ماده مغارقت  
 مینماید و چون بار و گر آن موسم می آید باز همان اجزای مادی که در همان مکان افتاده مانده بودند همان صورت  
 میگیرند و خلقت آدمی باین روش است شاید آن را بیان باید کرد در جواب ارشاد میشود  
 مَا أَنتُمْ أَشْنُ خَلْقًا یعنی آیتما ساختن تریاید در خلقت و پیدایش شما دشوار تر است از آفرینش آسمان یعنی  
 آسمان سخت تر است از روی خلقت و پیدایش او و در نظر شما دشوار تر است و جواب این سوال ظاهر است  
 که آسمان هم در مقدار بزرگ تر است از آدمی بعد از آن را بیان مناسب نیست و هم باعتبار تفصیل  
 اجزای زمین و نجوم مختلفه آثار و الاحکام و حدود و متباینه از آدمی زیاد تر است و هم قوت جسمیه و از قوت  
 جسمیه آدمی افزون تر است زیرا که حقیقتا بناها یعنی بنا کرده است و در این بنا قوی که هرگز با وجود قوت  
 زمان و دلم حرکت کند و شکسته نمیشود و هم قوت روحانیه آدمی غالب تر است زیرا که حقیقتا از روح متکون  
 یعنی بلند کرده است از قلع و اورال غیر آنکه اندک اندک در بیستون باد و یا یار داشته باشد تا یک لغت است آدمی  
 را گویند که بر طول و عرض آن است و در اقالیم اعتباری گفته اند اگر از این بین به بالا نظر کنند آن است و در اسباب گویند  
 و از قلع نیز نامند چنانچه در عرف مشهور است که از قلع و دیوار این قدر است و اگر از بالا ببینند نظر کنند آن  
 است و از این نامند چنانچه گویند که خلق دنیا و خلق چاه اینقدر است و اهل تفسیر اهل حدیث چنین فهمیده اند که گفته اند  
 که بلندی آسمان میان روی زمین با فاصله راه است و همچنین زمین بر دو آسمان از آسمان با جهت کل زمین  
 مقدور است و چنانکه گندی که بر زمین نیز بهین مقدار است ازین بلندی آسمان به جهت وسعت او را قیاس باید کرد و اهل  
 بهینت را در عالم العباد و اجرام در میان مقدار سخن آسمان با طریقه دیگر است که بر این هندسیه بران قائم کرده اند و  
 راه با فاصله که در روایات وارد است متعین نیست که راه که در حرکت یکدم حرکت مراد است و نیز قطع کردن مسافت  
 صعود نسبت بقطع کردن مسافت هموار و دشوار تر میباشد و زمان قطع اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف  
 میگردد و چنانچه در فتن بر زمین هموار و بالا بر آمدن که در مجرب است و اهل بهینت بفراسخ و لیمال تقدیر العباد و کولهاند  
 و درین صورت محتمل است که روایات شرعیه و بر این هندسیه هر دو منطبق شوند لیکن نزد اهل بهینت سطوح افلاک  
 با هم متلاصق اند و در میان آنها فاصله نیست و موافق روایات شرعیه فرجه نیز ثابت میشود اما بنا بر تلامس سطوح  
 افلاک نزد اهل بهینت بر قاعده اخلاص فی الفلکیات است و آن قاعده علمی است بر این قطعی ندارد و هم در  
 در نظر اهل بهینت حاجت بفرجه بین السما بین تحقق نشد از آن جهت اثبات فرجه نگردد و در این شرح را بر سر نهاده اند

و بیان مذکور از آسمان با ۱۳

پایین بر دو آسمان معلوم شد اثبات فرجه نموده پس باقی ماند که می گفت مجبور آنچنان بر این هندسیه و بر این ایما  
 فلکیات ثابت میشود که بدون فرجه در یافته اند آنچنان ثابت است با روایات شرعیه تا این می گفت قطعی است  
 زیرا که مقداری را که اهل بهینت داخل سخن آسمان نشاندند شاید بعضی آن را در نظر ارباب شرع فرجه اعتبار کرده باشد  
 و باقی سخن غیر قطع الفرج باطل و در قوت جهانیه و روحانیه آسمان نسبت بقوت جسمانیه و روحانیه آدمی  
 انهم من الشمس است و اگر آدمی را غرض از آن است که فرج من در کمال اعتدال اعتدله که قابل تعلق نفس  
 ناطقه میروند شده ام جوابش آنست که آسمان نیز در کمال اعتدال و لطافت و انقباض است چنانچه نمی باشد و قوتها  
 یعنی معتدل الفرج ساخته است آن آسمان را نفوس کامله را با جرم آنها تعلق گردانیده که در لطافت و خفرو  
 از نفوس انسانیه کامل تر اند و با وجود اینهمه آسمان با تاثیر قوی بخشیده است که بسبب ظهور شعاع آفتاب و  
 ستاره مستحکم قوی در عالم مینماید بسبب خفا آن اشعه بر روی غیر در عالم احوال می کند و در این  
 تاثیر دیر دوره باندک شب روز محسوس میشود و غطش فکرها یعنی و تاریک گردانید شب آن آسمان مانا  
 شعاع سخن آفتاب بر جهانیان تابش نکند و برودت پیدا شود و هر چند شب نام محروم وظلی زمین است اما چون آن  
 محروم بسبب شعاع آفتاب حادث میشود و غروب آفتاب در افق موجب طلوع آن محروم میگردد و بر این آن  
 افق و طلوع آفتاب موجب غروب آن محروم میگردد و در حرکت آفتاب تلج حرکت آسمان است اما جرم  
 شب را با آسمان اضعاف فرموده اند و بعضی از ارباب بهینت تسویه آسمان را بر کروییت آن حل کرده اند  
 می گویند که شکل کروی از قبول آفات دور تر میباشد بخلاف اشکال دیگر پس از جهت نیز خلقت آسمان  
 حکم تر از خلقت آدمی باشد و بعضی تسویه را بر نبودن شقوق و شکاف در آسمان حل کرده اند و خلاف  
 آدمی که مسام و شقوق بسیار دارد و ازین جهت در معرض آفات است بولک مناسب نامناسب دریدن  
 آدمی در آید و غذیه و شراب و موم و در دل و جان و دران موزی از راه فرجه و تپش میو اندر آمد بخلاف  
 آسمان که ازین آفات با کلیه محفوظ است و آنچه در خصصه یعنی و بر آوردن آسمان را که عبارت از آفتاب  
 اوست و در کوفت خفا از آن اختیار فرموده اند که آن وقت کامل ترین اجزای آن روز است و در روز روشن و  
 شعاع آفتاب با تاثیر است بجایست محسوس در گرم کردن عالم و جمیع عناصر بسبب شعاع آن گرم میشوند  
 خصوصاً زمین که بسبب کثافت و بیست تا دیر آن کیفیت مقبول را محفوظ میدارد و چون شب روز آسمان  
 تبرید و خفین هم رسید و آسمان قابل این کیفیات نبود لاجرم این بر دو زمین قبول کرد و مستعد گشت و  
 کار و اجزای حیوان و نبات شد و آنرا من بعد ذلک دخیل میگویند و زمین را بعد از تبرید روز و شب هموار  
 و چمن بندی کرد و زیرا که از اجتماع حرارت و برودت در زمین آنچه در میانها مآه ها بر آورد از آن زمین















بچند وجه ظاهر است اول آنکه در آخر سورة والنا زعات انما انت هن ودر بخشها فرموده اند و فرموده  
 عنك خطاب است بر ترک مقتضای این منصب که ولما من جبار و هو مجتبی فانت حده  
 دوم آنکه قصه اینسوره با قصه آن سورة قابل و بود در اینجا پیغمبر بزرگ قدر را که حضرت موسی علیه السلام  
 بودند پیش با و شایسته صاحب قدر و فرستادند و ملک او فرمودند که نقل کن آن که ای آن که در اینجا  
 گدائی نمانی تا خاکساری را پیش خاتم المرسلین صلی الله علیه وسلم آوردند و بخاطر داری او را فرمودند و بر توجیه  
 باغبانیا و اصحاب ثروت عتاب کردند در اینجا حضرت موسی عم بطریق آرزوی گفتند که حل آنست ای آن  
 توئی و در اینجا حق تعالی امیدوار میسازد که نعلک بزد کن آن پادشاه الطغیان فصفت فرمودند و این گدای  
 بر ترس و خشت آن پادشاه جبار در مقام خود نشسته و پیغمبر رفتن نزد او مامور شده که اذهب الی الخ و خذ  
 و در اینجا آن گدای خود و دیده می آید که انا قاهر ساجد و مستحق است معلوم شود که کار و بار اینها هم چنان بر جایان و  
 تحت الحکم و القضا است هر چه میفایند بعمل می آرند اگر زیارت اطنیا و سرکشان و تعلق ایشان بغیر نمایند  
 بسو چشم و اگر برای گدایان و خاکساران تعظیم و توقیر حکم کنند لایس و العین نه با طاعت و القیاد  
 گدایان خوش دلی میشوند و از تکبر و سرکشی جباران تکی سینه بهم میرسانند و فرعون را باید دید که بیست  
 موصوف شدند و در سینه بیست دانه از راه حق میدوید و این گدایان را باید ببید که بچیز رنگ  
 آید تا آنکه سینه بیست و چون آورده میدویم و سوم آنکه درین سوره موال قیامت و شدائد آن روز  
 بیک فسق مذکور شده در آن سورة فاما اهل الطائفة الکبری فیه من ذلک الا انهم انما اتوا من الله  
 فرموده اند و درین سورة و از اجزاء الصلوة و غیره من المیزان و غیره و از اجزاء ارشاد و شداید و  
 بعد از نعمتهای الهی در اصلاح معاش و خلقت آدمی و اصول او و درین سوره مناسبت قرین  
 با تمجاد و درین سورة آخر هر چند ناماها و هر چند اناها لکن و انما هم لکن و انما هم لکن و انما هم لکن  
 و درین سوره خلقت آدمی از وقت لطفی تا دم مرگ ارشاد نموده و قبل از آنکه بسبب نزول اینسوره  
 مذکور شود و پس مقدمه و در است اول باید دانست که در میان محبوبان خدا که آن بار بار تو کار را نشا و  
 بلاست برگزیده اند و در میان سایر الناس از جنسیت او صاف بشریت و صفات نفس فرقی نمیباشد  
 بلکه فرقی از آنجست است که محبوبان را خود تربیت میفرماید و هرگاه صفاتی از صفات نفس ایشان حکم اقتضا  
 جلالت نوعی بری آورد و بخودی خود حرکت میکند که موجب حجاب نور الحق باشد و در تالیف و عتاب  
 آگاه می سازند و تذکرش میفرماید چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین معنی اشاره فرموده اند

که ادب و دلی فاحش و تلذیج و حلیه تا آنکه اول خلق باخلاق آهسته ایشان را حاصل آید که لازم  
 مرتبه وصول و فتاوی نفس است بعد از آن تحقیق بان اخلاق میسر شود که تابع مرتبه تقاست و آن راهات استقامت  
 و تکلیف نماند پس بعد از این تمام حرکات از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منافی منصب مرتبه انتخاب نیست  
 بلکه تالیف عتاب الهی بر آن حرکات مبین لیل آن منصب آن مرتبه عظیم است و چون این مقدمه ممدد باشد  
 و آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی در مسجد الحرام تشریف فرمودند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 سر و اران و عده ها و قمرش مثل عقربه ربع بران شبیه ابو جبل بن هشام و حضرت عباس بن عبد المطلب  
 و دیگر رؤسا نشسته بودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را خوانی دین اسلام و بدی بت پرستی می  
 قهارانیدند و بکمال توجه و استقامت مشغول بخاطره هم گدایان آنها بودند و درین اثنا تا باینکه که عبد الله بن سیرج  
 بن مالک بن ربيعة بر او بود و او را این هم مکتوم بنیبه گفتند بنابر آنکه مکتوم کور را می گویند یا در او را هم مکتوم  
 لقب داده بودند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آمدن او در وقت  
 ناخوش شدند و دانستند که این مرد نابینا است رنگ مجلس را تحوید دریافت بخان ب وقت و بی عمل  
 خواب گرفت و قطع کلام خواهد نمود و سخن مالک باین عده با در میان داریم و ایشان را دعوت اسلام میکنند تا نام  
 نبر کاره خود بماند تا آنکه آن نابینا پیش مجلس نماند و مشغول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و نشست و  
 گفت که مرا افغان و فلان سوره از قرآن مجید بیا موزید و بحال من متوجه شدیدی که من بیست تمام بیست  
 کس بر سران پرسان مجلس شمار سیده ام آنحضرت صلی الله علیه و سلم براس خاطر آن عده با سکوت فرمودند  
 و ارشاد کردند که باش آن نابینا یک دو دم فرصت می کرد و باز من مطلب انکار از نمود و عجلت می کرد بسبب  
 این حرکات نالایم او که موجب تنفر و تنگ لی سر داران و عده با و آثار کرامت بر چهره مبارک ظاهر شد و چهره  
 پر شکم گردید و روی خود را از سمت آن نابینا گردانیده سوئی آن عده با متوجه شدند و چون بین اینسوره  
 نازل شد و عتاب سخت برین معاند فرود آمد روی است که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از زبان جبریل  
 علم این آیات را می شنیدند و بدید رنگ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کای میشد و نهایت ترس استواری داشت  
 تا آنکه گدایان آنرا که از زبان جبریل علم شنیدند شاد شدند و رنگ و جمال آمدند و شنیدند که این هم عتابی  
 بیش نیست و بنا بر نصیحت و از آثار لطف است از آثار قهر و عذوبت از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از آن  
 تا باینکه مایوس شده برآمده رفتند و تشریف برده معذرت با بجا آوردند و او را باز بدولت خانه خود آورده  
 چادر مبارک را برای او فرش کرده او را بالای آن چادر نشاندند و هرگاه که او در مجلس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 سلم می آمد تعظیم و اکرام او می فرمودند و ارشاد می کردند که عجب این عابدی است این خوش آمدی ای کسی که پروردگار



من در حق او را عتاب فرمود و هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن نایب را می بیند و میفرمودند که اگر حاجتی  
یا کاری داری بفرما و او را در دسترس بجای خود میبرد و میفرمودند که ما را نماند شریعت بر دهنده انس بر آنکه  
از حال آن نایب خبری شنود و روایت کرده است که روز جنگ دوسیمین او را دیدم زره پوش بر اسب تازی سوار  
و پیش پیش او نشسته سیاه چپان نایب است خود در صفت کافران جمله مانی نمود و میفرمودی است که آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم بعد از این قصه در روی پنج فقری چنین بر زمین مگردید و پنج دستمندی را یکی پس  
نیامدند و درین مقام مفسران را در وجه این عتاب شکالی است سخت زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
درین معامله چیزی که خلاف قواعد شریعت باشد باطل نیامد و نقد عتاب ایشان جز فرمودند زیرا که قاعده  
شرعی است که نفع عام مقدم بر نفع خاص است پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعوت سر داران و علمای آن  
بر تعلیم قرآن این نایب از جهت مقدم فرمودند که در اسلام آوردن آنها توقع اسلام آوردن تمام شبهه بود که  
الانصار علی دین جملهم و در تعلیم قرآن یک نایب نفع خاص یا نایب است و پس نیز دعوت به اسلام  
مقدم راجع از تعلیم قرآن است زیرا که آن اصل است و این فرع و در وقتها مقرر است که اگر شخصی در وقت بیاید  
و بگوید که مرا تعلیم اسلام بدارید شخصی دیگر همان وقت طلب تعلیم قرآن یا را شاد و صحبت کند تلقین اسلام را مقدم  
و ترجیح بدارد ساخت که در تاریخ آن ضرری است عظیم زیاده بر تأخیر امور دیگر و حال کافر و استکبار برضی خود  
که کفر است مانند حالت بر سام زده است که باوقی اطلاق تأخیر کار معالجه او از دست میرود و حال علمای سال  
شرعیه یا سکینه قرآن نمیتواند خواند یا مذهب بعضی است که مرض او چندان خوف نیست بسبب کثرت تدبیرش  
میتواند که در تعلیم چهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بسبب کثرت ناطق آن نایب الاحی شد بدو صحبت  
قابل عتاب نیست اول آنکه این تعلیمی است خارج از مذهب و یا مثال این امور تکلیف اذن از تعلیم  
تکلیف تلاطی است دوم آنکه نفع نایب چهره را عیوس کردن در گردانیدن بخدائی چهره و توجه نام بر است  
که بیخ فنی مینماید و تا زمانی و حال شود و هذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بنور نامرضی بودن این فعل نزد  
حق تعالی معلوم نموده زیرا که بنور نبی ازین فعل نازل نشده بود پس در امتدای این بنقد عتاب چه حکم  
گنجایش تواند داشت و جواب این اشکال آنست که نسبت کار باکان را قیاس از خود مگردید اگر چه باید  
نوشتن شیر و شیر دیگر چندان نایب تغییر چهره مبارک الهی دید اما در دم دیگر میدیدند و اصل بر خاطر داری اغیبا  
و اجمال جانم نظر او نمودند حق تعالی در حق محبوب خود این توهم را هم ندیدید و خود است تا ظاهر باطن محبوب  
من در اخلاص رضای جوئی او تعالی مصروف باشد و اصلا جانب محبوب من ملاحظه نیست ریاضا نمودن نیز  
نقوس قلمیه را باید که بر حسب استعداد مترشدین فاضله و فادیه منظور دارند و در مال کار نظر کنند ای

بسیار فقیر خاکسار که با استعداد عالی خود شمع و چراغ قلبی میجهانی گشته پس عموم نفع را از قوت استعداد مترشد  
مستوقع باید بود و بیشتر اقبال که با فعل اغیبا را میباشد فریب خوردن کار ظاهر بینان و منا و افعال کما است  
استعداد و نقوس است و نیز نفع این نایب با فیض صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لری بود معلوم است  
و انتفاع آن سر داران بدعوت اسلام باز انتفاع اهل شهر با تباغ آنها سری بود و هر چه از معلوم ترجیح دادی خوب  
نیست و کینه سخن آنست که این حرکت آنحضرت صلی الله علیه و سلم به چند شایسته نامشروعیت و گناه و گون  
ندارد اما محبوبان را که تقایر عصمت از گناه نمیکند بلکه از ایشان خلق با خلق الهی میخورند و شایسته آنکه بدین  
انچه از فرزندان خود مخالف وضع و آیین خود می گردوشد و صواب باشد عتاب میفرماید با دشمنان  
فرزندان خود را نمی پسندد که بطور مشایخ و صلی مختلف مساعد و ناس خلوات باشند و شایخ و صلی فرزندان  
خود را نمی پسندد که بطور عسکر یا نگرانی پیشباردستی و تلاش معاش گوار و جلال باشد مشغول  
شوند و علی بن العقیاس پس این عتاب خطاب بنابر زجر و توبیخ از معصیت است تا وجه آن در صورت  
بیگناهی شکل شود بلکه از قبیل تربیت پدیدان فرزندان خود است که وجه آن ظاهر است و وجه تسمیه این سوره  
بسوره عبس آنست که عتاب تعالی بر این پیغمبر عظیم القدر بر آنکه از گسترش مترشدان اعراض نمود و  
بعد از مشغول شدن به نام سوره از سرورهای قرآن مجید باشد تا نظم الدیور و الاغصاء عنایت او تعالی بحال  
مترشدان طلب علم از عصب العین بر سلطان مخصوص مترشدان و معلمان گردد که بجز و شنیدن نام این سوره  
آن قصه میاد ایشان آید و عبرت گیرند و نیز کمال محبت این پیغمبر در حضور خداوندی ثابت شود که امید تغییر  
چهره او را تقدیر شاق دانست که بار بار بر زبان قاریان نایان یا دمی فرماید و از آن خبری دهد و کلامی را  
که در آن این قصه مذکور است به همین عنوان معنون ساخته اند و شایسته آنکه عاشق و اله معامله نام خوب  
محبوب خود را شاق دانسته وقت آن معامله و مکان آن معامله را با آن معامله معلم میازد

بسم الله الرحمن الرحیم

حق تعالی یعنی روبروش گرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم که تقایر بقدره نمود و بلکه در حق خود و در این جهان  
الانجی یعنی از منزه اندیش از نایب و مفسرین خدائی است در آنکه آمدن نایب را بر لورین فادیه فرمودند بعضی  
گویند که بعضی بیان و اقتضای بعضی گویند که برای مزید عتاب است که این پیغمبر را در حق تعلیم گروانید و در  
پایان عالمیان فرستادیم و بیشتر لایق رحمت ضعیفان و گدایان و نایمان اند و سخت را فانی گواران مترشد  
پس ازین قسم مردم اعراض کردن کمال منافات بدو پیغمبری دارد و شایسته آنکه شخصی غلام خود را بفرماید که  
بگرداهم کرده باشد او را راه نما و آن غلام مینایان و صحیح لعلان را بر نهانی کند و گواران و ضعیف البصران











می افتد بحدی تا آخر عمر را تحصیل کمال آسان شده می رود و آنکه یعنی پس میراند و آنرا تا آخر میشت که در دار  
 دنیا برای تحصیل کمال خود کشید و بویچند در عالم بیخ آتار اعمال خود را میبندد پس موت نیز نیست است عظیم  
 که معمول است تجارت در همان سفر حاصل است اگر موت نمیداد می دانم که گشتش اعمال شاقه میکند و امید  
 و غمزه آن بر شوق چهار سر گزنی یافت و ازین است که میرانین را نیز در مقام تعدا و نعمتها اند که بر نموده اند و  
 از بزرگان منقول است که الهت جویو صلا الحسب و الحسب و بعضی معضیان ظاهرین در مقام از و  
 نعمت بودن موت غافل شده بطریق سوال آورده اند که موت را چه بود و بعد از آنکه مرده اند جواب این  
 سوال باین روش داده اند که نزد بلفاء از کلام و مخط فانه بر آتش میباشد و بعد از موت حکم بگردد که در موت  
 اندامین هم نعمتی است عظیم که آدمی را بآن مکرم ساخته اند که نفس موت نعمت نباشد بلکه آنکه در شقیق در مقام  
 شمول نعمتهای خود بر فرزند بگوید که من ترا چنین چنان کردم باز چون بیمار شدی علاج تو کردم پس حقیقت  
 نعمت مقصوده علاج است اما چون نعمت بودن علاج موقوف بر حقوق مرض است ذکر مرض نیز در اشکائے  
 کلام ضرور افتاد و باین اشاره بهین معنی در میان مات و اقبال لغت نم نیارند بلکه در مقام شوق کافیه  
 یعنی پس گورگانی اند و این گویا اشاره می فرماید که مجموع الهت و اقبال در نعمت با و اقل است نه فردی در آن  
 واجباً باید دانست که حکم بگردد که در اقباری گویند و گور کردن را قبر بقال الله تعالی بگردد که در اقبالی  
 بقبره قبل الرجل عبداً اذا دخله فی القبر و صورت حکم فرمودن الله تعالی بگردد که در اقبالی  
 چنین معنیه که چون قایل باین را گشت و مردن می ترا و اول همان وقت وقوع یافت قایل هیچ  
 ندانست که این مرده را چه باید کرد تا چاره پایل را در چادر گلانی بچیده همراه خودی داشت چون درین نقل  
 و تحویل مشقت بسیار کشیده بستوه آمد چنان شد روزی در صحرائی مقوم نشسته بود که ناگاه زاری پیدا شد و  
 باز غم و گریه جنگ کرده او را گشت باز ببقار خود و بچیه های خود زمین را کافیه ترغیر غمزه را و گوری انداخت  
 بالا و آن خاک بسیار ببقار خود و کرده قایل ازین حرکت ناراحتی بر و کرده مرده را بچنین باید که در جبر برادر خود  
 را نیز دفن کرده قبر راست نمود باز چون حضرت آدم عم وفات یافت و فرشتگان از آسمان نازل شده بحضور  
 اولاد ایشان طریق عسل و تفهین بچینه کردند گور لعل آوردند از آن باز بهین طریق معمول شد و این تعلیم  
 الی که اولاد قایل را بسبب تصور استعداد اولاد بر طریق و اعتقده و ثانیاً اولاد حضرت آدم را بر طریق و اعتقده  
 تعلیم کرده شد یعنی است عظیم و تکریمی است پس تخم که مرده آدمی را به صورت جانوران دیگر بروی زمین می کشند  
 متفنن شده بوی بد میکرد و دشمنان را بر آنکه می ساخت و مردم از آن مرده متفرق میشدند و بوی با  
 میکرد و نیز سیاه و درنده و پرنده اعضائی او را سخت سخت کرده می بردند و جانوران پاک مراد خوار او را

طعن خود میساختند و حشرات عظیم با و لاحق میشد و عیوب انبی برده مشهور خاص عام میشد و قدرا و در نظر مردم  
 کمی گشت لاجرم برای تکریم ادب این موضع را از عین تعلیم فرمودند و بفرماندند که بندگان مرده خود را بشویند و بگویی  
 کنند و می گویند که آتش پاک کنند بهر پاک و در کشنده هر بوی بد است و در زمین هر چه را بشویند و بگویی  
 است دفن می کنند پس سخن بآتش اولی باشد جوابش آنست که آتش خائن است هر چه او را بدین بخورد  
 زمین امانت و راست هر چه در گور کشند تا در و دره را نیز در زمین گذاشتن اولی است از آنکه جانان حواله نمایند  
 لهذا جلیله آدمی بلکه جانوران دیگر هم است که چون چرخ را خواهند که محفوظ دارند و زمین دفن میکنند از چرخ  
 و خزان چون خواهند که او را نیست و نابود نمایند آتش میسوزند و آدمی را انتظار است و تعلق ارواح جایدان  
 متر که او در پیش است و در دلباش منقن محال این نظاری است و نیز کمال بقدری مرده است که  
 او را در آتش سوخته بر موابه اندر زیر کاین معامله باین بانی بیست پاک کرده میشود و چیزهای عزیز را که بجای آنها  
 مطلوب است نیز از دفن کردنش بزمین بولی نیست و آنچه گفته اند که آتش بوسه بر او در میکند و زمین بکس  
 آن متفنن و بد بویسازد پس این در وقتی است که بر آوردن آن چیز از زمین منظور باشد و چون گذاشتن  
 آن در زمین مقصود بود و از بعضی چه که اصلاً اثر آن زمین را محسوس نمیشود و بعد از صورت دفن چندی  
 رطوبات بدن متفنن شده خشک میشوند و اعضا و اجزای بدن همه در شکل و مقدار خود می مانند و یا بعضی  
 در حالت زندگی خواب میکرد و همچنان در بخالت خوابیده بخلاف سخن بآتش که اعضائی را محترق ساخته  
 از شکل مقدار و رنگ صورت هیچ اثری نگذازد و نیز خلقت آدمی از خاک است و حکم کلی شیعی رجوع الی اصله  
 او را باصل خودش راجع باید ساخت بخلاف آتش که ماده خلقت شیاطین معیان است پس چون بدن آدمی  
 را بعد از موت بآن بسوزند و روح لطیفه او با و آتش آمیزش نموده مشابهت تام با شیاطین و معیان پیدا  
 کنند و ازین است که اکثر اراج کسانیکه سوخته میشوند بعد از موت حکم شیاطین می گیرند و با و میان میچسبند و ایذا  
 می دهند پس در دفن کردن ارجاع شی حقیقت خود است و در سخن قلب حقیقت گویند که در ابتدای زمان  
 اسلام لشکری از لشکرای اسلام دحد و دیستان وار و شده بود و دانی از دانیان بنو برای دیدن و شکر  
 اهل اسلام که در آنوقت مذنب جدید بود و باخارفت بعد از تقش احوال اطلاع بر وضع قاتین اهل اسلام حضرت  
 نمود که بهر چه شما خوب است مگر آنکه مرده خود را گوری کشید و بآتش میسوزید و آنرا ناله کرد که درن موجب ناپایی درونی  
 بد میشود و سوختن باعث پاک و زوال تعفن میگردد و قسمی از نعمتهای اسلام را با شما بود گفت که من از تو شنید  
 می برم خاطر نشان من کن باز جواب مختصر تو خواهم داد آن بنود گفت پرس فقیه گفت بلکه اگر شخص در علی  
 دار و شود و در آن راه تلخ گیرد و در آن دیگر را برای با و بری گری نگاه دارد و از آن زن شکوه و داسر بوجود آید باز

و در آن وقت که در آن

و در آن وقت که در آن



آن مرد را و اعیاضی صانع شود و خواهد که پس خود را گذارم تا چون باز آیم آن سپهر را و در پیمایش که نمران  
 بگذارد آن زن که ما در اوست یا آن زن که باورچی دوست بند و گفت که ظاهر است که با وجود ما و سپهر را میبرد  
 حواله نماید که در زیر آن سپهران ما در است نازان باورچی عقیده گفت خوب گفتی حالا جواب اعتراض خود بشنوی  
 آسمانی چون در دنیا آمد بدنی از زمین مخلوق نموده با و عنایت فرمودند همیشه غذا ده و او لباسی سکونت بفرست  
 منافع او از زمین باور نمایند و دانش غیر از ما در چای گرمی در حق آدمی کاری ندارد و نهایت فائده آتش همین است  
 که چیز هستی عام را که از زمین میرود و بخت و بزمین پس با آدمی زمین است باورچی با آتش چون بفرست  
 بدر بدن است خواست که عالم برین رود تا چای رسد خود را که بدن است بملورش خواهد سپرد و نمران که باورچی  
 است بهند و شنیدن این کلام انصاف و اوقاف شد و نیز در سوختن آتش تفریق اجزای بدن میت است  
 که بسبب آن علقه روح از بدن انقطاع کلی می یزد و تا از این عالم بآن روح که میرسد و حیاتیات آن روح  
 باین عالم که سرایت می کند و در دفن کردن چون اجزای بدن تمام می یابند علقه روح با بدن از راه  
 نظرو عنایت بحال میماند و توج روح بزرگترین مستفیدین بسبب است و میشود که بسبب تغییر مکان بدن  
 گویا مکان روح هم تعیین است و آثار اسیال از صدقات و فائده با و ملاوت قرآن مجید چون در آن معجزه که  
 دفن بدن دوست واقع شود بسبب نافع میشود پس سوختن گویا روح را به مکان کردن است سوختن بدن  
 گویا سکنی برای روح ساختن بنا بر این است که از اولیا و مدفونین و دیگر معنای مومنین انقطاع و استفاوه  
 جاری است و آنها را عاده و اعانت نیز تصور بخلاف مرده های سوخته که این چیزها با صلا سبب با آنها در این  
 آنها نیز واقع نیست با محله طریقه و در حق نمی است عظیم در حق آدمی پس اگر بعضی افراد ایشان بجهت راجع  
 نمایند مانند نعتی های دیگر جای شکایت نیست که جلالت آدمی کفران نعمت است و برین نعمت راجع او کثافت  
 نیست بلکه ثناء است و انفس که یعنی و تنبیه خواهد خواست او را زنده از قبر خواهد بر آورد تا جزای اعمال کسبه  
 خود را در علم آخرت تا بداند بدین بچشد و زندگانی جاودانی بیاورد و بر چندین نعمت تعالی واقع شده و در تعاد  
 نعمت های معلوم و مغموره آورده شود اما عاقل را باطنی توج معلوم میشود که هر چه در حق تعالی است و تعالی  
 هیچ چیز مختلف نموده در آن حالت هم نشود و حیا از مشیت او مختلف نخواهد کرد و بعد از این نعمت را در وقت مشیت متعلق  
 فرموده اند و خلقت ابتدای آدمی دلیل بر حیا و بران ماضی بر خلقت عادی است و این نعمت را هم اگر از راه  
 نادانی و جهل آدمی انکار کنند از همان وادی است که لایعنا عیبه و چون در اینجا مقلد شبیه بود که مبارک باشد از  
 گذرد و چون ملا از ابتدای خلقت به بزرگی و کرامت نواخته اند و در حیات موت مراد دیگر مخلوقات لعنت و  
 عظیم متناهی است پس آخرت نیز با من بهم چنین معامله نمیکند پیش آید که نواخته را نباید گذاشت و در حق خود را

ذلیل بناید ساخت و نیز من بعد از عاده و شرح در بدن نیز انسان خواهم بود و انسانیت الهیه موجب کرام  
 و تعظیم است بنا بر آن بر آن دفع نظره فرمایند بکلی یعنی بی چنین توهم نباید کرد که اگر کرام سابق از این جهت  
 بود که او را بر صدر مصیبتی نشده بود و با بعد از عصیان هر چند در وقت عاده او را انسان عاده خواهند کرد  
 اما انسان عاصی که صدر رگن بایان شده پس حالت عاده حال را قیاس بر حالت ابتدا نباید کرد و بیاقتن کرم  
 سابق امیدوار کرم لاحق نباید بود و چه قسم آدمی خاطر خود را بامید کرم لاحق جمع سازد و بر کرم سابق غرور شود  
 حال آنکه لکما یقین ما امکنه یعنی هنوز تمام کرده است و سر انجام نداده است چیزی را که خرموده است خالق  
 او عزت و بنده او اگر فرمان او را سر انجام میداد و از عباد میدگی می براید البته توفیق عزت کرام ایجاب بود و حال در  
 صورت نقصیه تا فواید برادر چای گفت و بر اسباب باید بود و توقع تذلیل تحقیر باید و انداخته می شود که اگر از این  
 لذت و عزت زکوه را ذلیل بناید ساخت خلالت و اقصیت بلکه چیزها است که بعد از کرام مستحق تذلیل و تحقیر میشود  
 و اگر درین محنتی باشد فلیظفر الا انسان الی طعام یعنی چون یک بینه آدمی بسوی خوراک خود که چشم  
 خسته ناپاک می رود بعد از آنکه کمال عزت تطهیر عتیا طر و رده میشود و عتیا حق در بدایش بر صوفی میشود و بنده  
 عتیا را می بیند و پیش آدمی مصروف شده بود و چنانچه این معنی را بخوبی مایل کند که انما عتبتنا النعماء عتبتنا  
 به تحقیق ما را بخیر آید از آسمان بخیر می که از بختن نظر انسان را بر آید و زنده است که تحقیقنا انما عتبتنا  
 باز به شکی قیسم زین را شکی فنی که از کثافت آدمی زیاده تر است و این بر عتایت بود و حال ایضا ضعف  
 که قدرت بر آمدن از زمین نداشت فانی عتبتنا عتبتنا یعنی پس رویا نیدیم ما و ان زمین را و انرا که قابل قوت  
 است مثال گندم و نخود و عتبتنا یعنی روانه انگور را که هم قوت است و هم با کرم و دیو و شراب قفسیای یعنی  
 و عتبتنا و خورونی را مثل شجر و گندم و چقدر در شکر که نهایت در اکل قوت می کنند و در فیکه خام خرم و در حق  
 پیشانی نمایند و اگر بچند خرم و در شکرش معقول باشند و اگر می آید با چای سازند و تکم میوه میدهند و میوه های خوشه  
 را که بجای روغن است و در همان خورش می توانند شد و قحطی آو خرمایان را که هم قوت می تواند شد و هم با کرم و هم  
 خورش می آید و نمیدود و شرب سازند و بجای شراب بکار بندند و نیز که سازند و خلی ای یعنی و با غنای  
 دیوار دار را که در الوان و شجر از زرقا که وادی می کارند و می روید و غلبه با درختان انبوه که شاخهای سبز و در  
 در لغت عرب آمده شتری را که بر گردن خود می آید را در غلبه گویند و شیر را که بر گردنش پشم بسیار باشد  
 نیز اسد و غلب گویند و در خیابانی را که درختان انبوه دارد و شاخهای آن درختان سبز و گنده بطریق معتاده  
 غلبه فرموده اند و قحطی یعنی و یوه بای دیگر را که در باغها نمیشد بلکه محرابی و سیلابی است و انما یعنی قسما  
 گناه را که خود بخود میرود و هیچ کس او را نمی کار و قسما عتبتنا و لا نکما میگویند تا بهر من که شمار این قسما







آن حضرت علی الله علیه و آله وسلم چنین فرمود که نفع عام بر نفع خاص باید داشت و دعوت اسلام بر  
تعلیم قرآن ترجیح باید ساخت و مردم را باید که در راه راه را باید که خود بخود طالب شوقین است فی الجمله حال او  
چندان التفات نباید کرد که داعیه و آخر او را بجا خواهد رسانید و درین فهم همین خطا افتاد که نفع عام در صورت  
موسوم بود و نفع خاص معلوم نفع عام بر نفع خاص نمی مقدم است که هر دو معلوم باشد یا نه موسوم موسوم  
معلوم ترجیح دادن خلاف قاعده شریعت است و دعوت اسلام را تعلیم قرآن نیز وقتی ترجیح باید داشت که حق قبول خوش  
مستحق شود و چون حق قبول نباشد لازم حجت بیکبار هم میتوان شد حاجت الحاج و اصل هر دو ظاهر از حاجات  
دیگر نیست و همچنین رام کردن مردم و گمان دینی هم است که توقع رام شدن آنها باشد و در صورتی که وقتی  
آین سر و کفایت است و بعد از این عرض صالح بظاهر باطن فاسد شنبه شود و آن عرض صالح را نیز بحکم  
شرع ترک باید کرد و در اینجا است که قلوب غنی و اعراض افعال ضعیفان میبایان و گدایان ثلثیان را محض است  
ریا و باطن علم و نیاز و آن میشد و در وقت آن عرض صالح را نیز از نظر باطنی انداخت که افعوا مواضع است  
یعنی هر سیر از اجزای تمت فائده دوم آنکه گاهی بر چیز بی حیصیت بودنش هنوز معلوم نباشد اما نظر بحال  
مرتب آن وقت استعداد و معلوم نصب او گوناگون معلوم باشد نیز عتاب شکایت متوجه میشود اندیشه و حتی آن حضرت  
علیه الله علیه و آله وسلم را منی بودن این فعل معلوم نبود و در آن معاتب شدن فائده معلوم آنکه واجب تعظیم را  
رعایت تعظیم ضرور است که او مطلع بر آن تعظیم نشود زیرا که آن نباید محبت ثلثیان را بی کیفیت چه آن حضرت علی  
الله علیه و آله وسلم که عبوس است یا خندان بسوس من متوجه اندازد و گردان اظهار داشت تماثری شود  
لیکن چون مراد ایمان طالب خدا بود تعظیم او ضرورتا در بزرگ تعظیم طاعت شد و بعد از حدیث شریف  
و اردوست که تدرک السلام علی الصبی و حیاته یعنی سلام علیک که کردن با کور خیانت حق سلام است  
زیرا که اگر او بیک سلام علیه بخیده نشد حق اسلام خود تلف شد فائده چهارم آنکه میل بسوء القصد اگر چه اعتبار  
عرضی نیک شریعت است اما لافالی از حضرت نیست فائده پنجم آنکه امانت و اعراض از مسلمان اگر چه بیعت و دفع  
شود و شایسته و فائده ششم آنکه عتاب بستان قبایلیشان بر تفکیک است البته باید که در نشان بقایا و دینی است  
ع و دینی الود ما بقی العتاب بستان شکایت باقی است و دینی هم باقی است ترک عتاب وقتی میکنند که  
قطع دوستی منظور میدارند و غیر آنکه اگر کسی را رعبه مقرر فرمایند بر چند او مقرب حضرت عالی مرتبت باشد  
هرگز از باز پرس احوال و تفقد احوال او غافل نباید شد که این تفقد بشرط بادشاهی و لازم ملک اری است طلق  
العتان ساختن عهده داران و کار و از آن راز خنده در مملکت می اندازد و ششم آنکه هیچ کس را اگر چه بنابر حقیر  
نماید حقیر نباید داشت چه معلوم است که او را خود خدا چه تر است میت فاکس از آن جهان را بخوارت نمایی

توجه دانی که درین مورد ساری باشند آن لینا بظاهر فقیر و حقیر نبود و از حیث او برترین مخلوقات عتاب شد  
چون آنکه طالب علم را اگر چه موانع در پیش آیند از طلب علم تقاضا باید کرد و زیرا که آن نامیت هم فقیر بود و هم شکست  
نداشت و بر او طلب علم پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می آمد و اگر در طلب علم و راه جوئی خدا بخواهد بهر  
کند هم گزاین کار میسر نشود زیرا که بر اندازد حاصل خود بچگونگی موانع خالی نباشد و بهم آنکه استاد دوم شد را باید  
که بر طالب علم و طالب حق هر چون که باشد شوق توجیه نماید بفاصله که آدمی خواهد برساند یا نه آدمی آنکه معلوم و شد  
را باید که در میان طالبان مستر شان باشند دنیا و مال و جاه و فرقی نکند بلکه بکثرت شوق تحریر وقت استعداد  
و تقاضا و در دو از هم آنکه اگر ضعیف را از بزرگی بسبب از اسباب بکشد برسد آن بزرگ را باید که در حال کارش نماید  
این مانی متریان بزرگ نیست بلکه موجب بیانی علوم و تبار است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجز در اول آن  
آیات از عقب آن مانی خود و دیده و فتنه و از آن عمد با و سر و آن که در مجلس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود  
حیا فرمودند و منع ماقبل میت تواضع را گردان فرزان نکوست بلکه اگر تواضع کند خوی است و سیر دوم آنکه  
چون رنجیده و از خود را منی سازند باید که در مرتبه او سیران و در یاده از معمول سابق او را تعظیم و تکریم کنند تا هم  
جراحت او شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن تاین را با ن آورده بر جا و درو نشانید و در و ندانست فی  
عیال محال با بقیت یعنی تودم عیال من در آری تا و تیکه زنده نموت ترا من خواهم بر داشت چهارم  
آنکه از باقی ماندن این آیت و در قرآن مجید معلوم است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ساندن فی الکلیات امانت  
دار بودند و الا این عتاب شکایت را که بشی بر ذات ایشان گران بود و موجب قدر ایشان را زبان علوم نمیشد  
چنانچه آنحضرت ام المؤمنین عائشه فرمودی است که همانند این مقام فرموده اند که اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
چیزی از من می پوشیدند فقه حضرت زینب را میدادند که موجب کمال حیا بود و یازدهم آنکه طالب علم را باید که خود را  
ترس باشد زیرا که حق سبحانه تعالی در حق آنطالب علم بطریق منح فرموده است که ائمان من جامع کسب و  
هو ششی شازدهم آنکه درین مجلس علم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عباس علیه السلام و درین قیام بر عتاب  
که او جمل و غیره باشند حاضر بودند و از اختلاط صحبت ایشان با مصفت قرب قرابت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
و سلم را عتاب فرمودند معلوم شد چون قار شخص خدا تعالی را گردان شوند ایشان را اختلاط صحبت نباید  
و با جانب که طالب حق باشد صحبت باید داشت و اختلاط باید کرد که دشمنان دوست را دوست داشتن خطا  
و از دوستان دوست را در گردانیدن محل عتاب اندازد قرآن مجید جای دیگر فرموده که لا یجوز فیما بینک  
یا الله و البیعه و الا یجوز الا و دین من حاد الله و رسول و لو کانوا ابناء هم و ابناء هم و ابناء هم و ابناء هم  
از عیش و شادی (۳۸) و ازین معلوم شد که در تعلیم و تشریف اهل شعله و شوق حرص بر ارباب است







خوابت آینه محض باشد و حرکات این اجرام بود و متصف عالم بالف اوبان انقلاب خواب خواهد گشت و بسبب  
تسیر حال و ترزل زمین امید از سکونت زمین استخراج معاون و انبات زمین و فواید و تفریح و غیره  
اجرائی قنات گشته خواهد شد و صحن خانه او و بجزای خواهد نهاد و بسبب تعطیل عشار توجه او با  
حیوانات ابی و قد شیر و روغن و چشم و صوف و نسل و اولاد دست خواهد گشت و باین انقلاب گویا طبع  
و غرائز خانه اش خواب خواهد گشت و بسبب اجتماع و جوش هست آواز صید و تسخیر جانوران بی و اطاق  
که از پوست و شتر و نافه شک و دیگر اجزای آنهای گرفت و منقطع پذیر خواهد گشت و بسبب فقر و خسته  
شدن دریا با سفر شقی و تجارت بحری و مصلی و حیوان و استخراج دروم جان و غیره و عقیق مایوس غن  
خواب گشت و این سخن حاشیه متعلق بعالم دنیا و امور جسم انسان است و بعد از آن بسبب اقتران نفوس  
خیره با هم چنان خود و نفوس شریر با هم چنان خود و انعکاس کیفیات نفسانیه یکی بر قلب دیگری  
دو جدا نیات خود هر کس را بر ند و موصوع جلوه گر خواهد شد و خود را با لاجمال از اهل خیر و شر خواهد شناخت و  
بسبب سوال موده که نفس او از چنان بنیات ساده رفته است معلوم خواهد کرد که شعور و فهم انسانی در آن  
جهان انبساط عظیمی را کرده که این قسم الواح ساده هم نقش پذیر سوال و جواب گشته اند و نیز خواهد یافت  
که درین دار استیفا حقوق هر کس را بر حد و کسب و کسب با وصف آنکه نماند و حقوق را شد علایق در بیان باشد  
پدری و مادری هر گاه و فرزند داشت نخواهند کرد و بسبب تفرص اعمال تفصیل فعال احوال خود  
خواهند دریافت و بسبب کسب آسمان که کثابت از محلی عالم مثال است که معدن و اصل آن قوت خدایه  
افلاک است و صور مشایخ اعمال خود را خواهد دید و بحقیقت حال پی خواهد بود و محض آنکه باخته ام عشق  
در شب و بخت و بسبب فروختن آتش و دوزخ و بسبب نزدیک آوردن بهشت با رایش و پیرایه مقدار  
جزا و آن اعمال که مقتضای صور مشایخ آنهاست و بخلای اتم خواهد پذیرفت و در آن وقت مضمون حکمت  
نفس و مضمون جلوه گر خواهد شد و این بخش انقلاب خلق بعالم آخرت و بقوای عقلیه خیالیه انسان را  
و از همین تقریر وجه رعایت این ترتیب هم واضح شد و نیز ثابت گشت که در عالم رزخ نفس انسانی  
را با وجود معارف از بدن این اطلاع بر احوال اعمال خود ممکن نیست زیرا که هنوز آسمان زمین قائم است  
و تعلق اوبساکن و الوفات خود و توجه بحال اقارب بی نفع خود و تذکرات ماضیه خود منقطع نگشته  
و حقوق بعالم غیب بر وجه تلویح کمال نور حاصل شده و لهذا آن عالم را رزخ میگویند که من و چه حکام دنیا را  
و من و چه حکام آخرت بشاید آنکه محض در شهر ریاضی مدته سکونت کرده بشهر دیگر و ملک و انتقال کرد و بنور  
خدا و در شهر اول قائم و اقارب و راجساکن در ملک و مسائل مدتی میماند و در حالت انتقال و رزخ کلی از آن خبر

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا الشمس كورت یعنی وقتیکه آفتاب چیده شود و منی تکوین در لغت عرب چیز نریز اگر و چیدن است مثل  
و ستار یار سن که او را حلقه میچیند و کور العاتیه یعنی تیغ و ستار از زمین لفظ است و چون آفتاب شعاع  
منبطط و اورد و دور کردن آن شعاع را و در زمین تشبیه میچیدن ستار داده اند و این لفظ را بطریق متنی  
بهتعال فرموده اند گویا تا و تکیه شعاع او منبطط مایه و مانند تپان پارچه بود که او را کشاده اند از خسته بود و در  
شعاع او زائل شد و جرم او مانند حکمت پیریه نور اندک گویا که آن تپان را چینه و در حدیث شریف دارند  
که الشمس و القمر یولد و مکر ازین القیمه یعنی آفتاب و ماهیات روز قیامت مانند دو حکمت پیریه نور  
خواهند بود و در بعضی روایات نور از حقان واقع شده یعنی مانند دو کانی که دره خواهند افتاد و میفرمودند  
منقطع خواهد گشت و نور در لغت عرب هم گویا و میگویند و هم حکمت پیر را و هم گاه تعلق احوال گویا از اجرام آنها  
منقطع خواهد گشت هم شعاع و نور زایل خواهد شد و هم پیر و در وقت گشته نظر بر ذوال شعاع فرمود  
چکته چینه نسبت کردند گویا بالقطعه حرکت نظر فرموده بر گویا که تشبیه اند و در حدیث موافق حدیث آفتاب  
و ماهیات برین حاشیه شریک خواهند بود اما درین حال التقاب و ذکر تکویر آفتاب فرمودند زیرا که شعاع آفتاب است  
که جرم تیر هاست و نور و صیغی بخت پس تکویر آفتاب تیر مکرر و بی نهایت است حاجت بیان عنیده نیست  
و از العینه انکار است یعنی و وقتیکه ستاره با تیره شوند و نور آنها نیز زایل شود از حضرت ابن عباس رضی الله  
مقول است که ایشان فرموده اند که ستاره با در قادیل معلق اند بسلاسل نور و سلاسل آن قادیل در دست  
فرشته است چون فرشته با میزندان قادیل از دست آنها را بشوند ستاره ها را گنده شده میفکنند و نور آنها  
زایل شود پس درین سوره بیان تنبی القلابی است که بر ستاره ها را خواهد داد و در سوره آمده میان آیه  
آن انقلاب است و اختلاف لفظ نجوم و کواکب را و تعیین سلوب کلام است و هم برای آنکه در لفظ نجوم  
اشعاری بظهور اشراق نهیده میشود پس انکار نامساوی است در لفظ کواکب اشعاری با استقرار و رزخ  
نهیده میشود پس متشابه نامساویان و از انجبال سید و بخود قوی که کوه باران کرده شوند و مانند باران  
در هوا پراکنده شوند و بحال مثل سنگ خرش و لنگر زمین بودند چون آنها را این حالت رود و در حالت زمین  
قیاس باید کرد که چه خواهد بود و از انجبال عظیم است بخود و چون ماده شتران باردار که در راه تزلزل نهاده شده  
مضطرب گذاشته شوند و لکان آنها با تپان و از نود و چه شخص ماده شتر کدانی است که تصور بیان اطفال  
تعلق نفس انسانی از اموال خود است و از جمله اموال آنچه بیشتر محتاج به تعهد و خبر داری است جانوران  
از زیر که در لغت و جواهر دیگر اسامی مبدع محلی محافظت و نقد میباشد و زراعت و استجار و عمارات



و منازل نیز تغذی می نمایند بر لحظه و هر ساعت بخلاف جانور که هر وقت خلق بسبق کشادن و از سایه  
 بافتن دهن از آفتاب سایه و خبر گیری علف و آب دیگر ضروریات میباشد بنابراین آن حیوان که از آن گفته اند  
 که غم نداری بر بخور و از جلد جانوران ماده شتر که ذاتی انفس ترین آنهاست نزدیک است که در اوقات توقع نیاز  
 و شیر از میسر نماند بسبب کبر چه شیر او از شیر جانوران دیگر اصفا مضاعف میشود و چون مخاطب این  
 کلام بدایت فرجام اول فقره عیب مدلل جرم رعایت آنچه در اذهان ایشان جاوید و در خزان خیال آن با  
 صورتش غالباً حاضر میباشد ضرورتاً فاکو که مقتضای طاعت همین است و در اینجا اشکالی است که بعضی  
 از کمال آن را صعبه سخت و مانند حملش آنکه بعد از آنکه حضرت اسرافیل نفع صورت فرماید جانور این سینه طوط  
 شتران که با شتر که معطل شوند و پیش از دیدن صورت روز قیامت نیست که موه شتر این معطل شوند پس این  
 حکایت که در وقت اکثر انبمندان گفته اند که اینک کلام بروج فرض و تحلیل است یعنی اگر بالفرض در اوقات  
 شتران باین صفت حاضر باشند از شدت هول آنروز که بحال آنها نیز دوازده چنانچه در بی نهایت محقق است و در آن  
 شتران و مانند آن گفته اند لیکن بعد از تأمل معلوم میشود که درین جا حاجت این تکلف نیست زیرا که چون  
 حضرت اسرافیل نفع صورت اول فرماید و سیلان با ماده شتران بار بار یکبار میرند و چون بار دوم نفع فرماید  
 یکبار زنده شوند و شترانی که بر جل ایشان ده ماه گذشته بود هم بران صفت زنده شوند چنانچه در حدیث صحیح  
 یحیی بن النعمان مر بوم الذیمة طمما كما توالیة و بالکلان آن ماده شتران در اوقات بحال آنها نیز دوازده  
 معطل گذارند و بعضی از اهل تفسیر گفته اند که مراد از عشا را بر باست زیرا که عرب را با بجای او بار بار نسبت  
 می کنند و در خیال ایشان ابر را صورت ماده است و بار صورت زنیان نیز ماده را با خطا بار داری می کنند  
 همچنان با دبر را تبار می سازند و پس عرضی است که اوقات ابر را از آب خالی شوند و یکبار می آیند و درین تفسیر  
 بعدی که هست ظاهر است و عشر جمع عشر است مثل نفاس جمع نفاس و عشره ماده شتری را  
 گویند که بر جل او ده ماه گذشته باشد تا تمام شدن سال که تمام مدت حمل شتر است پس این نام او را گفته اند  
 و اذا انقضت حشر یعنی و وقتی که جانوران وحشی کوستانی و سیاهانی جمع کرده شوند و در جمع کردن آنها  
 آنست که مسکن آنها که کوستان می یابان بود و در جملی خواهند نهاد و در اوقات هر طرف و ببال آنها خواهند  
 گرفت و با چار و در جمع آدمیان مکان امن اندیشیده و فرشته خواهند آمد چنانچه در ولایات سر و میر در اوقات بارش  
 برف این قوم جانوران طبع اصلی خود را که لغت و وحشت است گذاشته در معهود آبادانی بامی خیزند و درین  
 واقع دلیل بر آنست بر آنکه هول آن روز باین مرتبه خواهد رسید که وحش را از انسان لغت نخواهد  
 ماند و بعضی را با بعض دیگر عداوت طبیعی داشته اند نیز موجب اجترار و افراط خواهد شد و متاد و دیگر

مفسرین گفته اند که مراد از حشر و وحش زنده کردن آنها بعد از مردن است که برای قصاص خواهند کرد و در  
 حدیث شریف است که در میان جانوران نیز قصاص جاری خواهد شد تا آنکه گوشتی که سر و دهن را از گوشت  
 سر و دهن قصاص خواهند و مانند ابله از اجزای قصاص همه را خاک خواهند کرد و آنچه بنام خدا اندوخته شده  
 است خاک بهشت خواهد شد مگر آنچه باعث سر و شستنیان لذت آنها خواهد بود و در بهشت باقی خواهد ماند  
 مثل طلوس اسب و دیگر جانوران خوش منظر و خوش آواز یا جانوران که گوشت آن با مرغ بهشتیان  
 بود برای غذای آنها خواهند گذاشت چنانچه در قرآن مجید در سوره واقع مذکور است و هم خطی تأیید میکند  
 و آنچه باعث از یاد عذاب و زرخیزان خواهد شد در دوزخ خواهد رفت مثل مار و کرشم و گیس بر اعضا  
 سوخته آن با خواهد نشست و مرغ خواهد داد به آنکه آن جانوران را از آتش دوزخ کفایت در بجای باشد  
 لهذا حدیث شریف وارد است الذی باب کله فی النار و نیز در حدیث صحیح است ان فی الجنة طیر الجنة  
 و اکمل الله صنها و اذا النجاة معجزة یعنی و وقتی که دنیا با فروخته شوند و آب آنها دوزخ و آتش گردد  
 و هو السیلاب فخلط ان آتش و دوزخ و عذات و حرارت پیدا کند و موجب سج اهل حشر گردد و در عالم دوم  
 بالیمان از شیر این دوزخ و مخلوط مانند چنانچه در حدیث صحیح وارد است که از دوزخ آن روز در میان این زمین قرار  
 خواهد رسید که مذکور خواهد شد و اذا النجاة معجزة یعنی و وقتی که نفوس انسانی با نفوس گوی اراضی خجسته  
 شوند تا قوت او را که خیر شتر را بدین روز و جزای و فاق بر عمل علی وجه الکمال بخشد و بعضی گفته اند که مراد  
 از ترویج نفوس اقتران اولی با جسد است و بعضی گفته اند که مراد آنست که مردم را از دوزخ خلاص گردانند  
 یعنی سه صنف سازند که تفصیل آن در سوره واقع در آیه کتبم انزل و لجا ذلک الله مذکور است و بعضی گفته  
 اند که هر کس را با هم مشرب بهند هم خود جمع کرده خول غول متفرق سازند و طبقات خیر و شر را درین  
 ترتیب معرفی دارند و بعضی گفته اند که شخص را با کسی که در دنیا خطا شده باشد داشت از نیکیان و دیدان  
 حشر کنند مثل پیروا و ستاد و بادشاه و امیر و ابن عباس رضی الله عنه فرموده اند که نفوس منین را با عین  
 تنبیخ نمایند و نفوس کافران را با شیاطین مقرون سازند و در حجاب گفته است که هر نفس را با صورت شایسته  
 علی اواز نیکی و بدی قمرن گردانند و اذا النجاة معجزة یعنی و وقتی که موده را امسال کرده شود و بود  
 در لغت عرب آن دختر را که زنده در گور می گردند گویند شقیق اذا ذابن و در عرب هم بود که دختران را  
 بچو و تولد در گور دفن می گردند برخی بجهت خوف فقر و در شکی و کثرت اخراجات که بسبب فقر و بخت خیر و شر  
 لازم می آید این کار میکردند و جماعه بسبب حقوق عار و خوف حصول علاقه خویشی و امدادی با کسی که خجسته  
 خود نیست و گولان لشکر تحمل جفا و آنها این عمل نمیدوید و این کار شنیع بجای در آن وقت و در آن مکان رایج

ن از میان این بیست و یک نفر که در دوزخ اند



گشته بود که او را فرمود خیر می شود و خداوند و ملائکه و عقاب ان نبی را شنیده گمان آنکه اولاد ما بر سر ملک و مال است بهر نوع که خواهیم در ان با تصرف نامحسب علی این فعل شنیع را جای بد و قرآن مجید مذمت فرموده و توجه فرج آنرا شرح نموده و ضمن این فعل سوا حق قطع رحم اقرب که در است قبایح بسیار مذموم است این جمله ظلم و ستم است بر بی گناه محصوم که و یا ان معلوم است و از ان جمله کرده و شستن پیدایش خداست بلا وجه و از ان جمله بانه شستوی قضای او لغایه است و مقابل فعل او بقدر آنکه او تعالی در مدت ندای او کثرت فرمود و این کس بنحدر دست یافتن قصد خلاف جان او نمیدارد و از ان جمله است بی اعتمادی بر ذاتی و بر ذاتی او تعالی و از ان جمله است بخل شدید مال که خرج کردن آنرا بر فرزند خود و اندارد ای خیر ذلک و لهذا انچه بندگان عرب نیز برین توجع مطلع شده دست ازین کاری کشیدند با محبت رحم و مروت ناچارین برضا می دادند تا آنکه زید بن عمرو بن نفیل این علم حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب را در کمر پیدایش و بهر جای که دست می پیداشده است که او را می خواستند زنده و زنده و دیده می رفت و می گفت که این خیر و خیر و خیر هر چه در ویش و بخیر و ترویج او خرج شود زنده من است و باین طریق و خیران بسیار را خلاص کرد و لهذا او را امیر الاموات می گفتند و این رسم صالح او را باین نیز در بر قبیل اقبل کرده و اینجا بخیر و خیر و خیر که صحت نام داشت نیز همین عمل میکرد و باین است که در اخبار فرزند او افتخار باین عمل جدید و مذکور است و در است مابین عمل شنیع بصورت دیگر نموده است و قاعده شیطان همین است که چون امری را بیک زوایر شرعی و دلائل عقلیه مردم قبیح دانسته و ترک می کنند آن لعین همان معنی را در صورت دیگر و در ظاهر مستحسن بنماید تا اصل مطلبش فوت نشود و آن صورت که درین است رواج دارد این است که حمل کنیز کان و کم سلطان را بر او حقوق عاریت بولد و خیر بلکه بهر نیز از ستم آنها بعد از نفع روح که در شغال بعد از گذشتن چهار ماه است اسقاط میکنند و این عمل شنیع را معصیت و شرافت و غیرت می نامند و در مقام خود آن می کند حال آنکه در خون ناحق کردن و دیگر مفاسد که در ان عمل واقع میشود تفاوت سر موندن را با اسبیل از نفع روح پس صحابه را در جواز اسقاط بعد از مشروع مثل عسر و ولادت یا کثرت عیال قنلت مال یا بودن در سفر یا فوت منفعت خدمت از کنیز که اختلاف افتاده بود و حضور حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب و درین بحث گفتگوی بسیار واقع شده تا آنکه حضرت امیر المومنین قنلت علی کرم الله وجهه فرمودند که و الله لا تكون موزونه حتی تلتک حلیا الفناوات المسبیع این کلام را حضرت امیر المومنین عمر بن عبد الله و جمیعین قول قرار یافت و بعضی از صحابه این را نیز بنا بر اعتیاد حرام می دانستند و موده مغربی می گفتند که هر چند قتل نفس درین عمل نیست اما عدم توکل بر ذاتیت خدا و معارضة فعل او تعالی البغدان بلا وجه و دیگر

و بنا بر این است که از ان جمله است که در ان عمل

مفسد دارد و واضح است که جایز است قیاسا علی العزل آنچه در حدیث در حق عزل وارد است که ذلک اولاداً پس حالات بر حمت عزل نمیکند بلکه بر کرامت ترک اولاد بودن را خفی بهر حکم علی آن ندارد و مثل ریا که شکر خفی است حکم شکر علی ندارد و بخیر عزل بر ذلالت صحیح مشهور ثابت است از شبهه فیه و متعال و وائے قبل از جلع با بعد از ان که مانع از ان عقاد و نظیر و ذریه مانند عزل جایز در است و در اینجا شبهه است که اکثر بخاطر می گذرد و آن آنست که موده و بخیر عظیم مظلوم کشته شده است سوال از و جی ندارد یا ایست که سوال از قاتل او واقع میشد تا سرزنش حیاقیت و فعل این شبهه آنست که سوال از موده باین وضع نخواهد شد که چرا کشته شدی تا مبتغای باشد بلکه باین وضع خواهد شد که با آنی قتل شدی که کشته شده است آن موده و باین باین سوال مظلوم است و ظالم زیرا که عرض ازین سوال تلقین دعوی و شکایات و چه ظلم عیبیا شد تا مظلوم بگوید که من غلانی بودم چنین ظلم کرده است سر سوال موده باین طریق است که نفس صغیر چند در ان جهان شعوری و فنی دارد که می پدید خواهد کرد و مهند و را که از او را که شتاقان را انقضای و خصوصیات که در دنیا عمری درین کار با سر برده اند که تر خواهد بود و فنی که او را بر نوال حیات غیر مستقر لاحق شده چندان و نفس او فنی نخواهد داشت زیرا که زندگی او مانند غلانی بود که در رفت و نیز در ابتدا دعوی بر پا بود و بدلیل بی اعتناقی خواهد کرد و لا جرم او را ازین طرف باین وضع تلقین و تذکیر دعوی نموده خواهد شد چنانچه مظلومان ساده لوح را که در میان حجت خود و اتمام دعوی خود قصوری در در حکم با انصاف این قسم تلقین تذکیر می فرماید تا حقوق آنها بر پا و زود و همچنین مظلومی که به پاس عداوت که با ظالم دارد و اقرار به شکلی و ظلم مستحی میشود یا می رسید در حق او نیز همین تیره محمول را با علم است و فضا نیز نوشته اند که قاضی را تلقین دعوی و شاید در مثل این صورت درست است که استیفای حق مظلوم بدون آن نمیتواند شد و بعد از این سوال هم مراتب ادب او با والدین به نهایت درج می است زیرا که اول ذکر قاتلش فرمودند و گویا سوال از قاتل منظور ندارد تا فضاقت نشود و لهذا بصیحه محمول آوردند که قنلت یا سوال از ان فرمودند که موجب قتل او شده گویا اشاره می فرماید که والدین را انقدر شفقت و اخلاق بحال اولاد است که بدون گناه عظیم یا تو باین حرکت نکرده باشد سوال میگوید که آن گناه چیست اما رعایت این لوب در حق والدین نسبت به موده موجب کمال نصیحت و رسوائی والدین گردیدند خصوصاً سوال از ان گناه موده که از ان معلوم شد که بی اعتدال بود که می توانست در لعین با زام صریح آنها خواهد بود و سوال از والدین اگر امتداد واقع میشد که شما چرا دختر خود را به موجب بیعتی و رسوائی و سبیل اخوف و دوشست حاصل گشت و نیز در ترک سوال از آنها و متوجه کردن سوال و خطاب موده به شما کمال شقاوت و بدبختی آنها است



که بانه بسبب کمال بغض ازین حرکت بیک مرتبه سوال توینجی و عتاب هم نمی فرماید تا گفت عذاب است  
بلذت کلام و خطاب اندکی سک نمایند انا لله وانا اليه راجعون و لغیر ما قیل میت  
پیش اگر میت بگویند از یک مرتبه یک سخنم از دست چه ورا اینجا باید داشت که در حدیث صحیح و از  
شده که الوالد و الموردة فی الشجر یعنی زنی که دختر خود را زنده در گور کرده است و آن دختر  
هر دو روز دروغ خواهد رفت معتزله بشنیدن این حدیث دست پاچه شوند و در مقابل آن حدیث صحیح باین  
آیت تشک نمایند گویند که چون حقیقتی بسبب موقوفه کافر از تابلیت و تجلی خواهد نمود موقوفه را  
عذاب کردن چه امکان و درین تشک کمال جهل و نادانی است زیرا که تعذیب والدین بجهت آنست  
که خون ناحق کرده اند و تعذیب موقوفه بجهت آنکه در کفر تابع الودین است مثل ظالمی و ظلمی که هر دو یک نفر  
مده باشند یکی را بر او دیگر تعذیب خواهند کرد و در اصل تعذیب شریک یکدیگر خواهد بود و دیگر  
خود و مانند آنرا اهل سنت تعذیب اطفال کفار نظر باقتضا و قواعد شریعت جاری است زیرا که نفس طفل  
خصوصاً طفلی که باین حد صغیر است از پنجهان رفته گویا شیعیه است از نفس الدین مستغنی و از عتاب و  
پیدا کرده چون نفس والدین تمام خواهد شد آن نفس ساده هم تبعیت او را پذیرد و بگشت مثل  
تو این که در یک وقتی می خندد و می گریزد و در یک آن گرسنه و تشنه میشود و ام که در مبدی است و اتصال  
نفسانی ایشان بتعارف استقلال پیدا نموده و بعد علم درینا نکته است قیاس میان آن آنست که  
قتلت بعضی غایب چرا آوردند خطاب مقتضی آن بود که قتلت بعضی غایب نشد بجهت آنکه مقتضی آنست که اگر از دست  
آنست که مقتضی بیان قیاس است و حال موقوفه را بغیبت بیان میفرمایند پس در عتاب است  
از سوال موقوفه که در واقع خواهد شد حکایت خطابی که باری در میان خواهد آمد و حکم نفسی آنست که اگر از دست  
شخص بخطا او را خودش تلف شود مثل استقاط حمل چهار ماه یا خوراندن اینون را نه از حد یا سالیست  
در حقیقت که مثلاً بر لب بامی او را رفته باوی بازی میکند و طفل از دست او را بماند و اقیاد و جان او  
و علی هذا القیاس کفار و اوجوب میشود از قناده مردی است که قیس بن ماعق می نزد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم آمده عرض کرد که یا رسول الله من گناه بخت بودم آمد که بهشت دختر را در آن  
گرفتند و در گور کرده ام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند در عرض هر دختر یک برده آزاد کن و او  
عرض کرد که من مالک شتر ام برده بدارم فرمودند که عرض هر دختر یک یک شتر در راه خدا بده و آنرا  
القصص فی شتر یعنی دو قتی که صحیفه یا اعمال که پیچیده در دفتر بعضی علین نهاده بودند کشاده  
شوند و هر کس آنچه در صحیفه خود است مطالعه نماید و از قناده مردی است که حیضه غل آدمی را ببدان

تایید و توثیق اطفال کفار  
در سلسله نقی ۱۲

از موت او پیچیده در دفتر نگاه می دارند یعنی از نفسین نشر را یعنی پراکنده کردن گرفته اند یعنی تا بماتے اعمال را  
منتشر سازند و از دفتر یک در آن کجا جمع بودند پراوردند و تقسیم نمایند و بعضی را بدست چپ از طرف پشت بعضی را  
در دست راست از پیش رو بگردانند و از مرثیه و دعا هم و سیت که در روز قیامت صحیفه بار از زیر عرش  
ببرایند پس در دست اهل ایمان صحیفه که رسد و در این لفظ هم قوم باشد که فحش و عیالیه و در دست کافر صحیفه  
که رسد و در این لفظ هم قوم باشد که صیغ و حیدر و این صحیفه منتر که قرصه های فال باشند نه صحایف  
اعمال کذا که فی الکشاف و از الکشاف کشف یعنی و وقتیکه آسمان را پوست برکنده شود مانند جاذبه و بروج که  
از سطح اجزاء و اجزاء او نمودار میشوند و در کثیفه او ظاهر میگردد و مکنونات خیالات فلک که صورت مشایخ  
اش است تجلی و شکست شود و فرشتگان حامل صحف و دیگر اصناف فرشتگان نزول نمایند و از آنجا که  
سپهرت یعنی در همکد و درخ افروز شود و شدت سوزش او را بپندید و و از آنجا که آن یافت یعنی  
و وقتیکه بهشت نزدیک از عرش آورده شود پس مؤمنین را سرور بر سر و رافزاید و کافرین را حسرت  
بر حسرت و چون این دو از ده ماده تحقق میشوند کشفش از آنها در دنیا قبل از نفع صورتش  
از آنها در آخرت بعد از نفع صورتش ظاهر میشود یعنی بدانند هر نفس انسانی چیزی را که حاضر آورده  
است از نیکی و بدی و بعضی از اهل تاویل گفته اند که این حالات دوازده گانه را در وقت موت که نمونه  
قیامت است خواهند دریافت و لهذا اوراق قیامت صغری گویند و در حدیث شریف نیز وارد شده که  
مصرعات خفقت خفاست خفاست اعتبار توان کرد پس آفتاب مثل لوح آدمی است که بشعل آن بدن  
زنده میشود و چون علاقه اول تدبیر بدن منقطع گشت گویا آفتاب عالم بدن انسانی مکرر و بی نور شد و  
آنکه از نجوم نموده بکاری حواس قوی انسانی است که عند الموت رومی و بهر جنبش کوه باطلان افعال  
اعضای جسمیه و انخوانهاست بدن اوست که از کار با تو خود معزول شده بر بادی روند و تعطیل  
عشار نموده خشک شدن شیر و چربی و بطلان افعال طبیعی است که صاحب آنکند و دیگر آلات غذا است  
و حشر و جوش ظهور نتائج افعال بهمیه و سبیه است و افروختن در با یا خشک شدن خون و دیگر طوایف  
بدنست یا باطل شدن او بام و خیالات و آمال و آرزو است که هر یک بیایست بے پایان و بدون  
موت اختیار روی یا اضطراب و القطار آنها مقصور نیست ترین نفوس اجتماع ملکات کسویه است باجم فلک  
باظلمانی نورانی یا نورانی و موقوفه قومیت که او را آدمی در غیر صرف مقرر آن صرف ضایع ساخت و آنست  
و انشدان مقولست که هر یک نفیس در عقاید علی خطا و کما رسد و از او فیک کتابت مقید سازند تا آنکه از خطا  
فراموش شود غل موقوفه است و کشت آسمان کنایه از نظم حکام درج است و تسعیر جمیدین شدا و اموال



که بعد از موت رو نمایند و او نیز و یک آوردن بهشت عبارت از پنج است که با رول یکسان  
 در اوقات می رسانند بدان را از آن محروم میدارند و بعضی از اهل تصوف این همه حالات را بر یکی مرتب  
 سلوک تکرار میکنند که نزد ایشان اول منازل وصول است تطبیق داده اند و تفصیل آن تطبیق تطویتی  
 میخورد که خارج از وضع این تفسیر است با جمله چون اسباب انگشتان خیر و شر بر نفس انسانی بیان  
 کرده اند و تحقیق آن اسباب با خبر محض است که اصدق العباد قین است یعنی ذات پاک حق تعالی  
 متیقن گشت پس حاجت تقسم نمائند و لهذا چنین فرموده اند که فلا أقسم یعنی پس قسم نیخورم زیرا که با وجود  
 خبر دلون من حاجت تقسم نیست و اگر با وصف این همه شایسته تقسم آید پس قسم من بالحق تعالی و انکشت  
 یعنی بتاریخ است که باز گردانان اند و حرکت خود را در گردانان اند و حرکت خود را استوار گان  
 اند و حرکت خود از حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه و اکثر مفسرین صحیحاً منقول است که آن  
 ستاره یا خمسة متحرکه اند یعنی فصل و شتری و قح و زهره و عطارد که آنها را در حرکت خود حیرت نمودار  
 میشود اول از مغرب مشرق بترتیب کج از محل ثور و جوزا می روند بعد از آن چندی حرکت آنها  
 نمودار نمیشود و یک جا استادی مانند با ربع القهقری میکند و از مشرق بمغرب آیند و حالت اول در وسط  
 علم هیئت استقامت نامند و حالت دوم را وقوف و اقامت گویند و حالت سیم را رجعت و رجوع و اندو  
 این حالات ثلثه پنج یک را از ستاره یا نیست با ستابنی بجهت قوفی دارد و اما جهت ندارد و دیگر ستاره یا  
 نه وقوف دارند و در جهت پس حیرت این هر پنج ستاره دلیل مرجع است بر آنکه انقلاب چیز با و آسمانی از اجزای  
 بحال ممکن واقع است پس در جوار انقلاب جمیع اجزای آسمان و زوال نور ستاره یا مبتدای اند و بعد  
 این پنج ستاره بر رجعت و وقوف هر چند نزدیکش کنند گان مینات آسمانی بسبب دارد که  
 آن اختلاف حرکت حامل آنها و حرکت تدویر آنها است زیرا که حامل آنها از مغرب بمشرق میروند و تدویر  
 آنها چون شال زمین نیستند و عالی آنها از مغرب بمشرق میروند و اسافل آنها از مشرق بمغرب چون این  
 ستاره با در تدویر میگردانند و آن تدویر در سطح حامل مرکوز لاجرم این ستاره با را با الیج هر دو حرکت میشود  
 با دام که حرکت حامل و حرکت تدویر موافق میباشد پس با مسیر استقامت مینمایند و چون مخالفت حرکتین  
 شرح میشود بطی السیر مینمایند و هر گاه مخالفت حرکتین بحد معارضه میرسد که هر قدر ستاره که یک حرکت پیش رفت  
 قدر حرکت دیگر پس تراقت و اوقف و ساکن مینماید گویا حرکت ندارد و چون حرکت دیگر غلبه میکند حرکت معکوس  
 ظاهر میشود و گویند با رجع مینماید اما مدار صورت و اکتس این مبدی یا در خروج میگردانند و انجلا می پذیرد  
 زیرا که چون ستاره با آسمانی محل تغییر و انقلاب شدند و اسباب حرکت و اوضاع آنها مختلف و متخالف و

و تجاذب طبایع و ارات در آنها تحقق گشت قبول صدمات را آماده شدند و چنانکه از اختلاف تغییر معیون  
 باشد در وی قبول صدمه را استبعاد توان کرد و مذکور این پنج ستاره را درین مقام آوردن برای آنست  
 که ستاره با آسمانی دو قسم اند سیار ثابت سیارات را سبب تعدد و افلاک حرکت مختلف رومی دهد و  
 ثوابت را حرکات مختلف نیکی بلکه حرکت فلک آنها نیز بغایت لطیف و کم نماست و ثوابت را رجوع و  
 استقامت و وقوف و انتقال با سرعت به بطور بالعکس لاحق نمیشود و سیارات را لاحق میشود و از  
 جمله سیارات شمس قمر و بار بار در قرآن مجید در محل تغییر و انقلاب کوفه فرموده اند و بیشتر این تغییرات آن هر دو  
 نزد علوم و خواص مشهور است و معروف خصوصاً قمر که در هر ماه کا منق و افزون آن مشاهده می کنند  
 و ضووف و کسوف هر دو می بینند پس در اینجا که منظور بیان تغییر اجرام آسمانی بود ذکر این پنج ستاره که  
 تغییرات و اختلافات دارند ضروراً افتاد عند القابل چنان معلوم میشود که ثوابت را باجم استبرج نیست و لهذا  
 هر یک را جز یک حال نباشد و این پنج ستاره را جم با شمس و جم قمر و جم باجم امتزاجات مختلف و متعدد  
 بهم میرسد و صدر قوتها می متعدد می گردند و ارتباطات عجیبه با قیاب دارند و در هر ارتباط تائیری دیگر  
 پیدا می کنند پس این پنج ستاره در عالم آسمانی بمنزله مرکبات غصه انداز معاون و نبات و حیوان و انسان  
 و بر این این هر چهار شمس قمر و ثوابت مرکبات ناقصه از بخار و غبار و دخان و ثوابت بمنزله بساط غصه  
 و تاثیرات و افعال این پنج ستاره شبیه تراست با افعال زوات الاراده و الاختیار و حرکات ایشان گویا حرکت  
 اختیاری است مرکب از مسمود و مسموط و توج و رجوع و هرب و طلب پس ذکر انقلاب تغییر این پنج ستاره  
 اقرب است بطایف انقلاب را دی است بطبیعی با جمله احوال این پنج ستاره اول دلیل است بر اختلاف  
 حالات اجرام آسمانی و چون اجرام آسمانی قابل تغییرات و انقلابات شدند در انقلاب اجسام علی چه استعداد  
 است که علی سبیل الدوام اعلات و تغییر آنها مشاهد میشود و اگر بدین انقلاب کذا می که موجب چنین تغییر  
 عظیم شود کسی را نزدی و سبب باشد پس قسم و دیگر فرموده میشود که واللی الذین انصتص یعنی قسم نشسته قتی که  
 می در آید و جهان را تا یک میسازد و انقلاب عظیم رو میدهد با زار یا خراب می گرد و دو خانه نامسد و دو  
 بند و خوف سراق و سبلع مستوی می گرد و در راه منقطع میشوند و تلاش معاش یک قلم حکم عدم میگرد  
 مردم حکم موفی دارند که در حرکت شان باطل گشته مرده و ارافاده اند و چون شیاطین در انشار و این  
 انقلابی است که در هر دوره روز و شب یکبار زمین زامیان را بر هم و در هم می گذارند و بالقرض کس در  
 روز شب یا شود و شب ندیده باشد و نزد اوابن انقلاب مذکور کرده آید آن قدر استبعاد غایب کرد که کافران  
 از شنیدن حالات قیامت عیش و عشرت آن نکنند و از عجایب شب آن است که آنچه در راست مثل ستاره



ستاره های آسمانی و اسباب ران ظاهر میشود آنچه نزدیک است مثل فی الجوه و اعظم سطح اکا در حد غنی و مستقر  
می گردد و چنانچه در روز غلبه این مشاهد میشود تفاوت دنیا و آخرت در ظهور و خفایات و رخا و ظاهرات  
از عین نمودن و نوحه می گردد و لهذا بطریق تمیز میسر یابد و الصبح اذ انتفست یعنی قسم می خورم بصبح  
و قیام و میزند که در آن وقت نیز انقلاب عظیم روی دهد مردم از خواب بیداری شوند و مجامع و سوق  
آباد میشوند و مسافران راه می روند و تلاش معاش هر مخلوق را مقصود می گردد و در شایع عظیم در  
قولی حیوانیه پیدا میشود و هر چیز روشن و ظاهری گردد و ستاره های منور به نور میشوند و لشکر یا قافله یا  
بزرگ کوه گیری کند و دم صبح کنایت از ظهور اوست آفتاب را که علامت او صبح است مایه که در دنیا  
شناوری می کند در زمین تعبیه داده اند و انتشار نور او را قبل از طلوع بدم مایه نسبت کرده چنانچه  
مایه در دریا از نظر پوشیده می گردد و بدم زدن او آب می جوشد و منتشر میشود همچنین حالت آفتاب  
قبل از طلوع او انتشار روشنی اوست و بعضی گفته اند که دم صبح کنایت از نسبی است که مقدار طلوع  
صبح در ایام بهاری و زرد آن نسیم را تشبیه بدم داده اند که موجب راحت و فرحت جهانیان می گردد  
گویا صبح بستر می گردی یا می بیداری بود که خلافت صبح دم زدن یافت و راحت حاصل کرد با جمله اشبات  
دم براس صبح و اشعار فارسی معنی هر دو یک و مشهور است و لفظ معسر مشترک است بین الضمید آمد  
رفت هر دو را گویند اگر مقابله تنفس صبح مرغی دارند جل بر آمدن باید کرده اگر مناسب و تلازم آن متصور  
کنند حل بر قن باید نمود و این کمال اعجاز قرآنی است که در بی مقام ذی و جهن لفظ مشترک بین الضمید  
ارشاد شده اما بر تقدیر ثانی محض یک انقلاب مذکور خواهد شد زیرا که رفتن شب ابتدای این انقلاب  
دوم زدن صبح انتهائے آن و چون این انقلاب با انقلاب آخرت کمال مشابهت دارد که نمونه حدیث  
بعد الموت است و ظهور و خفایات در آن بیشتر میشود و انقباض بران بسیار چسبان است با جمله عرض  
در اینجا آنست که در انکشاف حقیقت خیر و شر بر نفس انسانی بعد از وقوع انقلاب و ازاده گانه که  
مانند آن انقلاب در دنیا واقع میشود حاجت قسم و تاکید کلام نماید زیرا که امکان این انقلابات  
بدلیل عقل ثابت است و بدون آن انقلابات اسباب انکشاف حقیقت خیر و شر بر نفس انسانی نیز در نظر  
عقل بعد از تأمل ظاهر است و چون خبر صادق بوقوع شی ممکن که سبب خبری باشد اخبار فرمایند یقین  
بوقوع آن خبر حاصل میشود و از همین جا است که برای لغی حاجت قسم نیست بطریق تعلیل میفرمایند  
یعنی تحقیق انبقران مستغنی اخبار قیامت است نقول دسولی بر آینه بخشی است آورده الی الخ خدا که از  
طرف خدا رسانیده است پس احتمال که در آخرت برزخ در آن راه نمیدانند زیرا که کلام الهی قطعی الصدق است

و اگر کسی را این شبهه در خاطر بخواند نماید که این کلام را بپسندید حضرت حق تعالی اما نکته است تا ما را انقباض  
آن یقین حاصل شود بلکه در میان ما و او تعالی و ساطع واقع اند و سند تحقیق گویم شما که بپسندید  
از پیغمبر خواندین کلام را می شنوید پیش از دو واسطه در میان شما نیست اول کسیکه بطریق الهی  
گرمی از جانب خداوند پیغمبر این کلام را می آرد دوم پیغمبر خال و حرج و تعدیل این دو واسطه  
خود تأمل کنید واسطه اول که الهی است موصوف باین صفات است که پیغمبر یعنی بزرگ مرتبه و کرامی  
قدرت و عدالت و تقوی به مرتبه اتم در دریا که بزرگی مرتبه او بدون تقوی صورت نمی بندد  
چنانچه در حدیث شریف وارد است انکره الله التمجید و الحمد و الجلال و در قرآن حمید نیز شاعری باین  
مضمون است ان اکرمکم عند الله اتقنکم پس عدالت و تقوی درین راوس  
پیغمبر خدا و تحقیق قوت حافظه او باید اقامه صفت دیگر او این است که ذی قی قی یعنی صاحب  
قوت نیست عظیم که در حفظ او اصلاً احتمال راهی باید و آنچه می شود و او را به کم و کاست یاد می دارد  
و به سبب کمال هر قوت او آن یاد داشته را به کم و کاست او اینها می یاد و هر چه متصور در بی مقام  
بیان قوت حافظه و قوت معبره آن الهی است لیکن کمال این هر دو قوت علی الانطلاق حاصل  
شده آید تا بر آن مطلق قوت او را موصوف فرموده اند و در حدیث شریف وارد است که حضرت  
صلی الله علیه و سلم روزی با حضرت جبرئیل علیه السلام که مراد از الهی موصوف باین صفت ذات عالی  
صفات ایشان است فرموده که حق تعالی را شام القوت و امانت وصف فرموده است و شام صفت  
نموده باری پیش از قوت و امانت خود حکایتی بفرماید ایشان فرمودند که قوت من با غیرت است که مرا  
بر او تحریب شهر با قوم لوط که چهار شهر بود فرستادند در یک شهر از آن شهر با که مدوم نداشت چهار کس  
سلطان او از زمان اطفال بودند من آن همه شهر بار از زیر زمین ختم می کردم و خود برداشته آلفه در یک  
آسمان بردم که ساکنان آسمان بانگ خروسان سگان آتش را می برداشته میشدند باز همه شهر بار از او از لوی  
انداختم و مرا هیچ تعب کلال محسوس نشد و امانت من بر این غیرت است که مرا هیچگاه پیغمبر و پیغمبر ندا و لایم و کلام  
و پیغمبر و تبدیل بجا آوردم و هیچ را زی با من نشودند الا کلام را زار و در سینه خود در قون دادم و در غیر دریا  
در قیام و دیگر کردن این هر دو صفت در نظر و ایت که عدالت قوت حفظ است تحقیق شالای این علاوه چند  
صفت دیگر نیز که می بیند که نقاد علم و درایت انصاف را نیز در مقام جمع و کمال تفحص اعتبار میکنند از آن جهت که  
چند صفت دیگر که در این کلام آمده است که در عالم کائنات ظاهر است چون روشناسان حضور اگر چه در این  
چهار صفت الهی که می بیند اعتماد و چیزی را در تحقیق میگرد و در آنکه بزبان هر کاره یا عهد آن پیغام رسانند و جهت اول



آنکه آن رودار بلا واسطه کلام باو شاه را میشود و احتمال آنکه در میان کسی آن کلام را که مزایده کرده باشد نیاید  
دوم آنکه آن رودار عالی مرتبه برائی حفظ منصب مرتبه خود کمال احتیاط را در نقل پیغام حضور بر می میسازد  
لذا بخاری و سلم از تلامذه امام مالک و دیگران حدیث کسانی را که نزد یک تر با ستا خود می شنیدند و از  
صحبت دانی آن استا و مشهور و معروف گشته بودند و نزد آن استا و قدری پیدا کرده در روایت مرع و مقدم  
نمایند و در وقت اضطراب اختلاف روایت برویات آنها تمسک می کنند و در عرف دنیا داران نیز می بیند  
که از حضور باو شاهی بواسطه امیری یا وزیریری برسد معتبر تر میشود و از آنکه بواسطه خواست یا در بانی یا  
باریداری برسد و از آن جمله است که قطعه تم آهین یعنی آن ایچی فرمان برداری کرده شده است  
در آن عالم که حکم دربار مملکت الهی است و این دانسته شده است در ارکان آن دربار که به تامل  
و تفکیش بخور گفته و اعلی میکنند و رسالت او تقدیر در زبان مردم آن دربار و مومنان آن سرکار را سخ  
و مستقر گشته که حکم او را به تفکیش و تحقیق حکم الهی دانسته در اعتقاد آن میثا بند چنانچه چون آنحضرت صلی  
الهد علیه و سلم را در شب معراج همراه برود در بابان آسمان و خازنان بهشت و دوزخ همه حکم او را  
گشاده و آنحضرت در هر جا که خواستند میریزند چنانچه در حدیث معراج مفصل مذکور است و همیشه رسانید  
احکام و افعیه آیه لسان بر هفت آسمان کارا و است گویند حضرت جبرئیل از جمله فرشتگان این صفت که  
رساننده پیغام خدا است ممتاز و عالم گشته اند و در جمیع اصناف فرشتگان آمدن ایشان علامت آوردن  
پیغامی است از جانب خدا و چون راوی باین مرتبه نطق باشد که جمیع ثقات مراسلات او را قبول نمایند  
و از سندی نه رسد باز احتمال کذب افترا و خبر او بجایش دادن یا تحویل یا بیش نیست و واسطه دوم  
که پیغمبر شایسته شخصی است که زیاده بر چهل سال باشد صحبت و هم نشینی دارد و در ملا برود و مع و کذب او  
در غلوت و ندر غلوت و ندر غرض و ندر معرض مطلع شده آید و این چنین کس را در خبر و روایت معتبر  
ندانستن معقول مقصور نیست مگر آنکه آن کس مختل الخیال و سوداوی باشد که بسبب نسا و حواس مونی  
او صورت های عجیبی در خیال او مینماید و آوازهای خوب میشنود و آنچه در خیالش می آید آن را واقع  
می پندارد و و کما جمل مجنون یعنی و نیست این بیهوشین شما سودائی و خیالی تا این احتمال در حق  
خبر او راه دهید زیرا که درین صحبت در آنکمال عقل و زیرکی او را مدیدم و ساعت بساعت تجربه کرده  
آید و صحبت خیال و مدید که او را دریافته آید که از جمیع عقلا بالاتر است و اگر با وصف این همه بخاطر شما شبهه  
برسد که این پیغمبر صورتی را که می بیند و از زبان انصورت کلام الهی میشود و از کجا بدانی که صورت جبرئیل  
است مبادا در اجتناب یا شیطانان یا بصورت تمثیل شده قریب آید باشد یا آوازی کرده که پیغمبر

آنرا از جبرئیل گمان برده گویم اینهمه شبهات شافعی پیش میرود که این پیغمبر گاهی جبرئیل را بر صورت صلی  
اش ندیده باشد و لکن ما بالافق المبین یعنی و تحقیق دیده است این پیغمبر آن ایچی را بر صورت صلی  
خوش در کنار آسمان که روشن بود یعنی در افق شرقی که بسبب دن آفتاب در آن سمت اصلا احتمال شبهه  
و القیاس نمائند بود و چون حقیقت چیز یکبار دیده شد شناخت آن حقیقت در هر صورت و هر لباس  
سهل و آسان گشت مثلاً چون طفل آب را در دریا ببیند اگر آن آب کوزه و ابرق نزد او آید ملا توقف  
خواهد شناخت که این همه آب است و علی هذا القیاس دلیل آنحضرت صلی الهد علیه و سلم حضرت جبرئیل  
علیه السلام را بر صورت صلیایش موجب آنکشاف حقیقت جبرئیل گشته بود که من بعد در هر صورت و هر  
لباس ایشان را میشناختند بهیچ تو خواسی جامه خواسی قبولش بهیچ رنگی تران میشناسم به الایک  
بار که بصورت اعرابی را میخواست از مسائل زمین آمده بودند و در شناختن این یک بار آنست که  
در نبوت ایشان از حقیقت خود که رسالت خدا لازم آن حقیقت است تنزل فرموده در رنگ سلطان  
خود را نموده بودند و مقدمه می احکام الهی بود و تا تعریف جبرئیل علیه خود فرمود و در حدیث شریف وارد است  
که من جبرئیل را گاهی بر صورت صلیایشان ندیده ام مگر دو بار یکبار در زمان فتسرت ...  
که متیاب شده خواستم که خود را از بالای کوه ببینم و لازم باین معیه در مقام اجیاد که مکانی است در مکه معظمه  
گذشتم در وقت جبرئیل را دیدم که بر کرسی زرین درخشان در میان آسمان و زمین جانب مشرق نشسته  
اند و بیکل ایشان تمام کناره آسمان را فرو گرفته شش پر دارند و پربانی ایشان همه بر او دیده و با قوت  
بافته شده شکلی عجیب نورانی مشاهده کردم و بار دوم در شب معراج نزد سدره المنتهی نیز ایشان را  
بهین صورت دیدم و در قرآن مجید در اول سوره النجم این بر دو بار را ندیدم فرموده اند مگر آنکه در آنجا ذکر  
دیدن بار اول با لاف و الاطلا مذکور است و در اینجا با لاف و الاطلا و لکن و لکن در تعریف اسلوب این چهار نیست  
که در شیوره بیان صدق خبر پیغمبر و مضمون آن منظور است لفظ مبین مناسباً و در آن  
سوره بیان علوم ته پیغمبر و مضمون ایشان با لاف و الاطلا مضمون است پس لفظ اعلی چنان شده و نیز  
ابتدائی انتوائی ایشان که گنید از تجلی حقیقت جبرئیل در صورتی است که عقائی آنحضرت در افق  
اعلی بود و انتهای و نوز و قرب انصورت در افق مبین و بعضی از باب شهود گفته اند که عالم مثال و فنی  
دارد افق اعلای او متصل بعالم تجرد و تقدس است و افق انوائی او ملائق عالم شهادت حقیقت  
جبرئیل چون خواست که خود را بصورت مناسب کمال آن حقیقت جلوه دهد و اول در افق اعلی کسوف  
شکل و جسم مثالی پوشیده آید و آهسته آهسته نزدیکش تا آنکه اتصال تام آنحضرت صلی الهد علیه و سلم



فرمود و او از افعی مبین که لایا گرفته این حقیقت و معنی بود همان جانب باین عالم مثال مست نافتی  
آسمان بنا بر تشبیه از افعی تغییر فرموده اند زیرا که عالم غیبیه غالباً در نظر اهل کشف و شهود بصورت و رنگ نمودار  
میشود و نظم قرآنی در سوره نجم نیز نموده این تقریر است و چون سوره شتبا در نزول قرآن کلی را ازل گشت  
پس احتمال تکذیب اخبار آیه مانده که آنکه بعضی از کفر بطریق شبیه این کلام را از قبیل صبح الکهان میدانند  
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم را کاهن میگفتند و حقیقت کاهن آنست که بعضی نفوس انسانی را با بعضی  
نفوس شیطانی مناسبت حاصل میشود و آن نفس شیطانی از جمیع ملائکه که تدبیرات و قانع آینده  
در آن مجامع مذکور میشوند بطریق و زودی چیزی را شنیده و نزد دست خود می رساند و آنکس نیز مردم  
را گوید و احیاناً مطالب و واقع می شود این معامله شیطانی با افراد انسانی قبل از بعثت آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم خیلی رواج و شهرت داشت چندی از مشاهیر دین باب گشته اند مثل شق و صلیح  
و عیال و بعضی ایشان در اخبار بالغیب مشهور و مذکور است و در روایت دیگرین شبیه این از اهل مغربان و قد  
از الدین شب آنست که علم کاهنی مستوجب ستونی قسام غیبی باشد حتی اگر از وی اسما و صفات یحیی  
یا احکام شرعی را که در عالم غیب مقرر است یا حقیقت و لطائف مذاهب مل و کل را یا احوال بهشت و  
دوزخ را یا آنچه بعد از موت با روح رومی دهد و امثال این علوم پرسند لکن دلالت و ابواب خوانند مانده  
بلکه تاریخ سلاطین و اعم با ضیاء را نیز نتوانند بیان کرد زیرا که مافیه علم او استراق سمع است از کلام  
ملائکه که تدبیر و قانع آینده مینمایند پس علم او محقق بر بیان و قانع آینده قریه الوقوع است که  
ملائکه را بر آن وقائع آگاه ساخته اند و به تدبیر و شکیات آنها حکم فرموده و چون اخذ این علم با استراق و  
دزدیست محیط با طواف و جوانب آن وقائع همه نباشد بلکه بطریق رمز و اشاره یک دو کلمه و کلمات  
بر مصل آن وقائع نماید علی سبیل الاجمال بدست آنها می افتد و از طرف خود حاشی و ممتات آن است  
را از راه قیاس محلی و مشق تجربه می آفریند گاهی آن واقع در خارج آن موافق آن قیاس  
می آید و گاهی برنگ دیگر ظهور میکند پس علم کاهن با امور غیبیه پیش از رمز و اشاره مینماید و آنهم و  
مخصوص با احوال جزئیات عالم که قریه الوقوع مینماید و این قرآن هم مستوجب فنون علم غیبیست  
و هم بیان وسیع دارد که در هدایت و ارشاد و کافیهست و **وَأَمْحُ الْغُیْبِیَّاتِ** یعنی نیست این قرآن بر بیان  
علم غیبی کل در زنده و تصور کننده هر چه آدمی را در معاش و معاول علم و کل میاید و در آن کتابی که در  
حق این کلام ارشاد تمام گمان که نیت بودن همان حکایت زربان بود یا باقی است نیز از زبان کاهن می آید  
سخن شیطان میباشد که از جمیع ملائکه دزدیده آورده است **وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَیْطَانٍ** ترجمه

و نیست این قرآن سخن شیطان را ندیده شده زیرا که چون شیطان بسبب عظیم آدم را ندیده شد او را با آدم عداوت  
کلی بهر سبب و هم از جانب الهی بغض و عداوت پیدا کرد پس در سخن او بدخواهی آدمیان مضمر میباشد و او را  
به هدایت و ارشاد و امداد و توفیق ایشان چه مناسبت کار او اغوا و اغلال است و هم او را بتوحید و ذکر  
اسما و صفات بار تعالی و ذکر و شکیست و در دفع و اثبات عالم آخرت و کوشش بتان و کفار و تفتیح فعال  
شبهت و غضب و تحمیل اعمال ریاضت و مشقت و بیان خوبی حال انبیا و صلوات شتی مال فرعون  
و دیگران چه غرض کاین امور خارج و فاشا که چشم آن لعین اند و باز از حیده او را یکسر بر هم می زنند  
خصوصاً تحذیر از فریب خوردن بلکه شیطان بیان دشمنی او با دمیان و نحو و مذمت اتباع او و کوشش  
افعالی که دشمنی و پسندیده است چه امکان که از زبان او بر آید بلکه شیطان از شنیدن این کلام گریز  
و گشت و در گوش میکند تا بفلسوف و دیوگر نیز دازان قوم که قرآن خواننده این کلام بدایت فرجام  
را سخن شیطان پیدا افتن کمال سفاهت و تحیر دی است چنانچه کافران را بطریق تغییر و تویج درین  
گمان فاسد ایشان میفرماید **فَإِنَّ كَذَّابُونَ** یعنی بیک طرف میرود و در چرخها با هم میگردان  
میشود و واقع را گذاشته با حالات صریحه الاستحالة و الاستعناع که افعال نمیزنیران خندان می کنند  
می خورید و گویا راه خانه گم کرده بجای می روید و ریختن باید دانست که اکثر قرآن مجید و احادیث علی الغیبیضین  
را که بحرف ضاد فقط در هم صورت صداد است بحرف طاء فقط در هم صورت طاء است خوانده اند و ندانند  
بظانهم است و درین صورت ضمیر موراجع بصاحب خلد بود که عبارت از ذات پیغمبر است یعنی ذمیت  
پیغمبر را بر غیبیست هم که چیز را ندانند و بگوید که من دیده ام زیرا که در امور جزئیة سهل بروی قیامت دروغ  
نثار بدیدار این امر عظیم چه قسم او را بدروغ نسبت خواهم کرد و قیامت خواهم نمود پس این شبه هم نراک شد  
که شاید این پیغمبر در دعوی دیدن چه تمیل بر صورت اعلیایش دروغگو باشد و فرقی در میان مخرج  
ضاد و طاء بسیار مشکل است اکثر خوانندگان این دیار هر دو را یکسان می برانند و در مقام ضاد ضاد  
میشود و نه در مقام طاء مخرج این هر دو حرف را جدا جدا شناختن قاری قرآن را ضرر است پس مخرج  
ضاد پنج گانه را زبان است با دزدان با که آنها را ضراس گویند خواه از جانب راست گیرند خواه  
از جانب چپ بر آوردن این حرف از جانب چپ را اکثر دمان سهل میشود و لذا بیشتر از همان طرف  
می برانند و مخرج طاء از طرف زبان است با دزدان بای پیشین از جانب بالا که آنها را شایکس  
علیا گویند مثل وال و تان و نیز باید دانست که اکثر مفسرین این قسم بار را مضمون انده لقول رسول  
کس بفرموده آورده اند و قسم علیهین مضمون را که دانیده لیکن در تعقیب این قسم با که بدلول







خراب شده عالمی دیگر بنیاد پیدا یافت و در آن عالم قوت علیا انسان با جمیع کمال خود ظاهر رسید و قوت علیا  
او بر قوت خیالیه و تمییز مواد و اسباب حکم قدرت رب العالمین جل جلاله ظاهر گرفت که باطن کن فیکون  
سر انجام مرادات میسر نمایند و معنی خلافت انسان در آن روز کمال و وضوح جلوه گیرد و بدست لیکن  
در مسوره انقطار کیفیت خرابی اصول عالم فرموده اند و در آن مسوره بتفصیل کیفیت خرابی اصول و  
فرع این عالم و کیفیت تعمیر هر دو منزل اتعالم که بهشت و دوزخ است ارشاد نموده و درین مسوره  
بر بیان لحاظ علی انسان بر جمیع آنچه در دنیا از افعال و ترک ازوصا در شده انکشاف فرموده اند و در آن  
مسوره بیان اتعالم علی او بر آنچه نقد وقت خواهد بود و از حیات و صلائی متمیز از افعال و ترک کثیره که  
لازم جوهر نفس او خواهد شد منظور داشته اند و نیز در مسوره ازین بیان انتقال با ثبات مجازات ورد  
اعتقاد منکران آن فرموده و در آن مسوره از همین بیان با ثبات رسالت و نزول قرآن و در منکران  
آن انتقال نموده تا بر این اختلافات این هر دو مسوره جدا جدا مآزل فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه  
چون نخواهند که عالمی را خراب سازند و عالمی دیگر از همان مواد و صورتی بدست آید چنانچه در اول بهدم  
اصول و در آن عالم متوجه میشوند و در مواد آن کم و زیاده از نقل و تحویل بکار میزنند و در صورتی که صرف  
می نمایند تا پاره از مواد که مصور بصورتی بود یا پاره دیگر جمع شده صورتی دیگر مناسب عالم نوپوشد و  
کارهای که در آن عالم منظور است از صورتی سر انجام پذیرد و چنانچه در وقتی که جمعی را باطل یا باطل را مقبره  
یا زمین افتاده را حواری یا خرابی را از زهره و متعلقه میسازند همین قسم عمل می آید و عالم دنیا در حقیقت نسبت  
بنوع انسانی عالم اقامت و دوام سکونت نیست بلکه محض برای کسب کمال او را در اینجا آورده اند تا بعد  
از تکمیل خود تبه خلافت الهی پیدا کند و عالمی دیگر را کمال و وسعت علم و عمل آباد سازد و در آن عالم  
سکونت دائمی اختیار کند پس در دنیا اول او را از دوزخ مرکب آفریده اند که آسمانی و دوم زمینی آسمانی  
روح است و زمینی جسم او و لهذا غذای جسم او و دم از زمین می رسد و غذای روح او لحمه از آسمان  
نزول میسر نماید و بنابر ورزش خلافت و تصرف او را در چیزهای زمین و چیزهای آسمان هر دو تصرف  
داده اند تا سلطه جمیع و تالیف پیدا کند و نمایان خلافت کبری گردد و ازین است که جمیع مخلوقات زمین را  
از معائن و احجار و از نباتات و اشجار و از حیوانات ماشی و طیاری در کار خود مصروف  
میسازد و جمیع و تالیف و ای میسر دارد و مصنوعات عجیبه از هر جنس غذا و مسکن و مرکب و طبوین روی  
کار نمایان میکند و مشابیه با جناب خالق الاصول و الفروع در افاضه صورت بر مواد و اختراع  
صورتها و عجیبه ذرات الخواص و الاحکام پیدای نماید و همچنین از مخلوقات آسمانی که ستاره هائے

انسانی را برای تکمیل رتبه خلافت درین جهان آورده اند

ثابت و سیار اند و فرشته های عالی مقام ازین بسیاری را در جوارح خود جاری آورد و طبق تخیر آن عالم دور دست  
میشناسد و ازین را درین کار نقصان عظیم لایح میگرد که به تصرفات بجز از تبه خلافت چه بلکه از تبه بندگی  
دوری افتد و آنچه بایستی گردانیکند و آنچه نبایستی گردی کنند و سخت و بال و کمال میگردند و لا جرم در این  
آخرت را برای امتیاز و در میان هر دو فرق مقرر فرموده اند تا ملکه خلافت کبری که نیکان را بدست آمده و در آن  
دار بسعت و دوام ظهور فرماید و ملکه بی و عداوت و دوری از مضیبات عاوند خود که بدان را نصیب شد  
نیز در آن را با جمیع کمال رسیده و هر تلخ قبیحه اندام شود و برای این کار در آن دار جمیع اجسام و ارواح را  
خادم این مخلوق ساخته و هر اوقات از زیر که نه بینه این مخلوق ضعیف طاقت دوام و وسعت دارد و در هیچ  
اوقات در افعال عطیه اندام است لهذا چنین قرار یافت که ارواح آسمانی همه مدبر روح او شوند و قوی عقیده و  
خیالیان با در قوی عقیده خیالیان این مخلوق ملغوف و محیی شوند و مواد زمینی تمام با در جسم این مخلوق و  
متعلقات این مخلوق که موضوع صناعات اوست از طایس و ماکل و مسکن و تشریفات بلکه از ماکل  
و اخلال و حیات و عقارب تیران و شعله های سوزان جدا نمایند و بکار و مصرف شوند تا معنی خلافت  
نیکان یعنی و باقی بدان در احسن صورت جلوه کند پس در مسوره چهار انقلاب را یاد فرموده اند که متعلق  
باصول این عالم است اول ترقیدن آسمان که سبب آن تعلق عقول و نفوس سماوی بان اجرام  
باطل خواهد شد و تعلق آن عقول و نفوس بنفوس انسانی را خواهد داد و در شیخ ازین مطلب چنین تعبیر  
فرموده اند که فرشته های سر بهفت آسمان در آن روز نزول خواهند کرد و اگر او در میان خواهد شد و مغفرت  
با روح نمی آید خواهند نمود و چون آن نفوس متعلق به نفوس انسانی شدند و در ادراک و تحیل افراد انسان  
انسانی عظیم پیدا خواهند کلیات و جزئیات معانی اعمال خیر و شر که از ایشان در دنیا سر بر زده بودند  
بکمال انجلا و افصح خواهند گشت دوم ستاره های آسمانی بے نور شده خواهند افتاد و ارجح نورانی که کسان را  
بای تعلق داشتند بدن انسان متعلق خواهند گشت بقدر متناهی و حالاتی که ارواح انسانی را در دنیا  
مکسوب موجب شده بود با نظام ارواح که کسب قوت عظیم خواهند یافت و این مطلب در قرآن مجید نیز  
روح و قیام روح در آن عالم تعبیر فرموده اند و این دو انقلاب آسمانی است که موجب انجلا و افصح  
انسان خواهند گشت سوم در بای شوز جمیع قطعات و نخلات متدرج و فخر گشته پاره ازان و زمین نفس  
و خشک خواهد شد تا زمین رطوبتی پیدا کند و الطیاع صور و اشکال بر آن آسان شود و پاره اشتقا  
نموده آتش سوزان خواهند گشت تا ماده تسخیر گردد و ازین انقلاب گاهی تسخیر بحر و گاهی تسخیر  
تعبیر فرموده اند و در حدیث شریف وارد است که آن حضرت صلعم در حق دریائے شور میفرمودند



که آن تحت حصار اوتروست که چون عبدالمعین عمر رضی الله عنهما دریائی شور را میدیدند میفرمودند  
یا محمدي تعوذنا ایاچارم نزول زمین است که عاجزا در قرآن مجید از آن بزرگوار الساعه تعیر فرموده اند  
از آثار آن چیزهای بسیار را شاموده از آن جمله است بعثه القبول یعنی اجتماع مواد موتی و اجزای  
آنها و بروز آن اجزا از بطن زمین بظاهر آن که درین سوره هم مذکور است و از آنجمله است تسیر جبال و  
از آنجمله است اخراج اطفال و از آنجمله است همواری زمین و عدم بقای علامتی و عمارتی در آن و بطلان  
قوت نامیه آن و از آن جمله است که در حدیث صحیح وارد است که زمین بر مثال خبرمیده سفینه خواهد گشت  
که غذای اهل مشروران موقف خواهد بود و لی خیر ذلک هذا بطول الکلام و بدینکه مفسر و این  
و انقلاب انقلاب زمینی است که بسبب آن مساحت مواد جمیع نسبی حاصل خواهد شد تا موضوع القاعه  
آن نفس مسدود دفع کامله تواند بود بعد ازین چهار انقلاب دنیا عالم نو که آخرت نام دارد پدید خواهد شد و  
اصل الاصول آن بنیاد انکشاف کیفیت اعمال نمیکند بدست که بر نفس انسانی خواهد گشت و پدید آید  
بعد از ذکر این چهار انقلاب زمین معنی را ذکر فرموده اند و وجه القاب زمین چهار انقلاب آنست که اصول  
عالم عند تحقیق زمین چهار چیز است آسمان ستاره آن زمین و چیزهای دیگر هم از آن جمیع آثار و اجزای  
این هر چهار ناشی شده اند معاون و مولد حیوانات و کائنات آنچنانچه خود فرموده جمیع عقلا از زمین چیزها  
پیدا میشوند اما عنصر مواد آتش را ظاهر بنیان کارخانه عقل ارکان مستعد گمان برده اند اما تحقیق  
آنست که هوا جوی است که لطافت آب یا بتاثر بعضی کواکب کم و زیاده پیدا میشود خود معدن مستقرند  
و صورتی بی پذیرد کار و وسیله و در ساندن کیفیات مخلوقات عالم از بی بدیگری مثل ساندن  
بود شامه و آواز بسامع و بر طوبت و برودت و حرارت و ریوست و رطوبت و علی هذا القیاس آتش  
همان هواست که بسبب حرکت عینیه یا بتاثر آفتاب اشتعال پذیرفته این صورت گرفته است و کار او  
تغییر و جبهه کردن چیزهای خام و احراق آنچه بیکار شده است بمنزله مصالح غذاست که فی نفسه دگر  
نیست و لهذا معدن خدا گدازد و چنانچه فیلسوفان تخیل میکنند که کره هوا کره نار بالائی هر دو کره آب  
و زمین محیط انداختنی است بی دلیل چنانچه اتمسفر فوق و التیام بر آسمان ستاره با نیز از زمین وادی است  
و امین سوره را از آن جهت سوره انفطار نامیده اند که تقدیر آسمان عمدتین بسبب تعلق عقل و نفس و  
است با نفس انسانی و این تعلق و حقیقت همان است بسبب حصول علم و آفاق و لغزت که منظور این است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
اذا السماء انفطرت یعنی وقتیکه آسمان تیرقد و کیفیت تقدیرش در جای دیگر چنین مذکور فرموده اند

که سبب بیگانه از زیر عرش الهی نزول نماید بسبب صدمه آن جسم آسمانها پاش پاش شوند و در حقیقت  
آن عمام صورت تجلی قهری الهی است که برای تخمین این عالم توحید خواهد شد در اینجا بعضی از کواکب سوا می  
دارند که جواب طلب است گویند که در ابتدای این عالم از زمین شروع کرده اند که خلق لکله مسافری  
الارض جمیعاً الله اسلمو علی الشمس و در خرابی آن اول با آسمان چراغ را ذکرند و جالب آنست که  
چون بنای عمارت منظور میشود اول او را از زیر بنیادی بنهند و چون بنای عمارت منظور میشود اول او را از بالا  
آغاز می کنند و اذا الکواکب انتشرت یعنی و وقتیکه ستاره پدید آید گشته و بریزند و بسبب این انقلاب  
مذکور تعلق نفوس سبب بآن کواکب و آن آسمانها باطل شود و زمین این تعلق عقل و نفس سبب سبب  
باطل شود و قوی خلیه اندک نیز تبعیت نفوس از اجرام آنها مقارنت کنند و آن نفوس با فضل نسبی  
استراج و اتحاد پیدا کنند و فیضان عقل و کارپردازی خیال فلک به تعلق با فضل نسبی گیرد و در  
بنایت عظیم او را دست دهد و اطلاع بر معنی آفاق و لغز و کجایا و جزئیات و عقلا و تخیلا با تصور المناظر  
حاصل آید و اذا البحار فحرت یعنی و وقتیکه دریاهاروان کرده شوند و دایره که از کوه و دوق درین  
وقت دارند تغییر شوند و شیخ ابو منصور مازنی رحمه الله علیه گفته اند که اول دریا با یک جامع کرده شوند  
بعد از آن بسبب غلیان مشتعل شوند و آنها را برافروخته پاره را دو سازند که قضای عرصهات قیامت را  
پیکرند و پاره از آتش دوزخ شود پس زمین سوره ذکر اول انقلاب دریاهاست که از سکون و رکود  
تغییر شده جاری گردند و بهر دنیا با مختلط شده و یک ریاض شود و در سوره نکیر آخر این انقلاب مذکور است  
که تسخیر و برافروختن است و در سوره برای مناسبت بعثه القبول تخیر را اختیار فرموده اند زیرا که آمدن  
آب در زیر بنیاد موجب زیر و زبر ساختن عمارات می گردد و در آن سوره برای مناسبت تسخیر و تخیر فرموده  
را اختیار نموده و در لغت عرب بحر خاص نام دریائی شود است و وجهی شیرین را بحر چنان باعین و سنی  
باشند آنها را می نامند پس آوردن جمع بحار با وجود آنکه دریائی شور یک چیز است نظر بر تعدد قطعات و تجزیه  
اوست چنانچه اهل سالک ممالک نوشته اند که پاره از دریائی محیط است بحر معین است پاره سببی بحر غیر  
و پاره سببی بحر غیر و پاره سببی بحر غیر که در میان همه و عرب جاری است و پاره سببی بحر روم که  
جزایر فرنگ در وسط آن انحصرت و پاره سببی است بحر خروالان علی هذا القیاس بسبب تجزیه و  
ایمان انسانی و اسباب تقدیر عقوبت آن ابدان از دیار پذیر خواهد شد و تعلق نفوس سبب سبب  
ایمان صحیح خواهد گشت و اذا القبول بعدت یعنی و وقتیکه قهر باز بر کرده شوند و آنچه در زمین بود  
روی زمین آید و با هم جزای ابدان مختلط و آمیخته شوند بعد از آن بارانی که قوت حیات در آن بود



از بر عرش بار و آب آن باران حکم منی مردار و بعد از آن به نوح حضرت اسرافیل ارواح انسانی  
 بآید آن خود متعلق شوند و ارواح آسمانی خادم محمد آن ارواح گردند و حشر قائم شود و در آن وقت  
 حُلَّتْ لَكُمْ نَفْسًا مِّنْ قَدْحَتٍ یعنی بدانند نفسی از نفس که نفس انسانی است چیزیکه پیش فرستاده است پس  
 خدا از نیکی و بدی و معنی پیش فرستادن کردن است زیرا که هر چه کرده شد و در دفتر اعمال ثبت شد آن  
 دفتر بدست نویسدگان اعمال بحضور معنی رسید و آخرت یعنی آنچه تاخیر کرده است از نیکی و بدی و معنی  
 تاخیر کردن ترک کردن است زیرا که هر چه کرده شد و در دفتر اعمال ثبت شد و در دفتر معنی رسید و  
 بعضی از مفسرین از تقدیم پیش فرستادن مال صدقات مراد داشته اند که این بفرموده آخرت میشود  
 و از تاخیر گذشتن مال برای وارثان مراد داشته اند و بعضی از مفسران پیش گفته را مراد کرده  
 و از تاخیر آخرت فرزندان پس مانده را و بعضی از تقدیم تقدیم عمل خیر و شر را و اول مراد کرده اند و تاخیر  
 تاخیر عمل آن در آخر عمر و بعضی گفته اند که عمل خیر و شر خواه فعل باشد خواه ترک باشد در عاقبت و اصل است  
 و رسم نیکی بدو و بدی بدو هر طریقی که بعد از شخص مسلوب و منع نماید در عاقبت و در حدیث شریف است  
 بروایت عبد الله بن مسعود که عاقد من خیرا و شری و ما آخرت من سعة حسنة لمن بها  
 بعد از کلام لاجرا و اجر من اتبع من غیره من انقص من اجورهم شیئا و سعة سبیلة عمل بها بعد از فعلیه  
 و نیز در حدیثی که بعد از انقص من اجورهم شیئا و سعة سبیلة عمل بها بعد از فعلیه  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده ایستاد و سوال کرد حاضران سکوت کردند از جمله مجلس شخصی برخاست  
 و او را چیزی داد و دیگران نیز متابعت او را و آن آغاز نهاده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که هر که  
 رسم نیکی آغاز نهد و مردم بآن رسم عمل کنند او را هم اجر خود است و هم اجر دیگر عمل کنندگان آنکه از او  
 آنها چیزی ناقص شود و همین رسم هر که رسم بد آغاز نهد و دیگران بآن رسم عمل کنند پس بروی هم مال  
 است و هم و مال دیگر عمل کنندگان بآنکه از او مال آنها چیزی ناقص شود و راوی گوید که بعد از نقل  
 این قصه خدیجه بن ایمن این آیه تلاوت کرد که حُلَّتْ لَكُمْ نَفْسًا مِّنْ قَدْحَتٍ و آخرت بهر حال مراد  
 آنست که نفس انسانی را اطلاع بر نیکیا و بدیهای خود بقیصیل است خواهد داد و چون خواهد دید که این  
 پیش فرستاده ام همه بدو و آنچه پس گذاشتم و ترک کردم همه یک بود و شریکی در اینجا این است و شریکی  
 این او را ندانست عظیم و سوزش حکم بر خطای خود و خواهد داد و در وقت او را گفته خواهد شد یا ایها  
 الانسان یعنی ای آدمی که نام تو متعلق از آنست است چرا بیا و حق آنست که رفتی و نیکیا نکردی چرا  
 بغیر با و حق که همه مار و کرم بود بصورت قلاوه بای جواب و گنبد بای زرین نمودار شده مانوس شدی و

زبان می گویم

الغث رفیق ما عزت یعنی چه چیز غریب داد و از نفس یا شیطان یا خلق یا دنیا یا کفایت الکریم یعنی به پروردگار  
 تو که توانا و لایزال و پرورش تربیت فرمود و بقتضای این صفت خود که کرم است با تو معامله نمود و آنکه در این معصیت  
 و مخالفت او می خورد و بنیادی نفیست و بزرگی خود که بر جمیع مخلوقات داده بود و در باد وادی و در معنی کرم  
 ستمنا گشته اند بجهت گویند که کرم آنست که بهر فعل او انعام و احسان باشد و در حرکت و سکون او خیر و منفعت  
 بقصه گویند که کرم در انعام و احسان چه نفع بخورد باقی ضرر از خود منظور نداشته باشد که کرم است و بعضی گویند  
 که کرم آنست که آنچه بر او افتد و باشد یا نباشد بگریان بدید و آنچه از خود بر داند و بگریان باشد بخوابد و بعضی گویند  
 که کرم آنست که هر چه از آنک را قبول کند و بروی مردم بسیار دهد و بقتضای کرم او تعالی است که بعضی  
 بر عفو از جرائم کفایت میفرماید بلکه با اینهمه معصیت وافرانی و مردم اواب احسان و ترتیب پرده پوشی بر او  
 گنجگارانی می کشاید و در اینجا سوالی است جواب طلب جلیش آنکه در مقام انکار ضرر و بدون و برین ضرر  
 سرزنش کردن و کرم صفت قهرنا سبب بود زیرا که ضرر شدن از قهار جای انکار و توبیخ است بخلاف ضرر  
 شدن بکرم که کرم کل توفیق و انکار نیست زیرا که کرم کرم موجب ضرر و مشورت و توبیخ مذکور است  
 که دوزی در مجلس نوشیدان خدمتگاران خواص خنده کردند و بدی از مودبان حاضر بود عرض کرد که این  
 خدمتگاران از حضرت فیرتند که با هم بجهتور این قم خنده بای کنند نوشیدان گفت طرا بیا که گویان خبر را  
 بترسانیم که خدمتگاران خود را و نیز از حضرت لیر الوینین یعنی علی کرم امد و چه مردیست که ایشان را  
 برای کاری سر بار غلام خود را و آواز داد و جواب نداد از حیره برآمدند که مبارک غلام عبا رفتی باشد و دیدند  
 بر سر در حیره ایستاده است فرمودند ترا چه شد که جواب بن ندادی غلام گفت که عمار بر کرم شما و تمام و از او  
 و لغز و زنا این بودم لیر جواب او را پسند فرمودند و او را آزاد کردند پس کرم آنچه باعث ضرر باشد در مقام  
 انکار ضرر و ناسب نیست جواب این سوال آنست که ذکر صفت کرم در اینجا برای بیان وجه ضرر است یعنی  
 تو از جهت آنکه او کرم است پیدا شد چنانچه از حضرت لیر الوینین عمو صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که میفرمودند  
 الهی غری حلیت لواء حق بایک لیر الوینین یعنی کرم و در اهل عالم تو را گویان اول میگرفتی بر گناه دوم حرات  
 نمیکردم و از حضرت فیصل بن عیاض شنیدم که از ایشان پرسیدند که اگر شما را خدا تعالی روز قیامت  
 بحضور خود استاده کند و پرسد که ما عزت دیدت الکریم چه جوابی گفت گفتند خواجه گفت عزی سبورت  
 الراجا یعنی غریب و دور ما پرده بای فروشته تو که هر چند گناه کردم نصیحت نکردی و آنم که هیچ نصیحت بخوابی  
 کرد این معنی از حضرت لیر الوینین علی کرم امد و چه نیز منقولست که کرم در غرض است و علیه که مستجاب  
 بکلا احسان الیه و چون استقام انکاری بر بگو کلام فارسی معنی آن بیخ و سرزنش گشت و غرض از او











نیست که شما بکرم او تعلی اعطاء کرده گناه می کنید زیرا که این اعتماد موقوف بر اعتقاد و اقرار بحزب و عقیده است و شما قائل  
 و اعتقاد و روز جزا اندرید پس بگوئید بگوئید بالیقین یعنی بلکه نگاری کنید جزا را حال آنکه وعده جزا نیز مقتضای کرم  
 است تا با مبدء جزای نیکی طاعت و بندگی بجا آرید و امور دین شما اصلاح پذیر شوند و خوف جزای بد را محسوس  
 نافرمانی احتراز کنید تا امور دین شما فاسد نشوند و چه قسم انکار جزا از شما می تواند شد و آن علیکم که می گوید و حال آنکه  
 بر شما از جانب خدا تحذیر و تنبیہ است که شما را از انکار اعمال نیکی بد شما مطلع شوند و هیچ عمل شایسته را نیکی  
 نشود و هیچ عمل بد را گناه نرود و کفر سائیس و آن گناهان نیز متعلق بخلق الهی بوده باشد معاملة کرم می کنند  
 و از جمله کرم آنها این است که خود را در نظر شما نمود می کنند تا بحدود ایشان از محبت زمان قضاء حاجت قبول  
 و از مصلحتی لذت و شهوات مجوس شود و از آنجا نیست که با وصف اطلاع تمام بر اعمال شما از انصاف  
 نیکند و بجز موم هر شما را ظاهر نمی کنند و از آنجا نیست که هرگاه از شما یکی سرور شود و آن یکی را در چند  
 می نویسند شما اگر یک روید در راه خدا داده باشید آن را ده روید می نویسند و علی بن العقیس از آن روایت می کند  
 و بسبب این آن یکی از شما بوقوع نیاید آن را نیز در حساب یکی می گیرند و یک حسنه می نویسند و اگر کسی گناه کرده  
 و آن گناه را ترک کردید این ترک را نیز در حساب یکی می گیرند و یک حسنه می نویسند و اگر از شما کسی صادر شود  
 تا شش ساعت به ملت می دهند و آن گناه را می نویسند که شاید درین بین استغفاری یا توبه یا ندامت  
 یا نیکی که از آن اثر آن گناه تواند گرد از شما بوقوع آید و اگر تا این مدت نیز تدارک آن گناه نکرد و بیگناه می نماند  
 و باز چون توبه و استغفار نماید یا حسنه دیگری بجا آورد آن نوشته را محو می کنند و آن گناهان را میاورد و هر عمل  
 شما کمال احتیاط دارند که با وصف ملکیت که مانع از نیای فراموشی است بر حافظ خود اعتماد نمی نمایند و چنین  
 نویسندگان اند که دفترهای مرتب برای این کار دارند و موافق روایات صحیح این نویسندگان برای کس از  
 آدمیان چهار نفر اند و در شب می آیند و در روز نیز در دفتر روز شب را جدا جدا نگاه میدارند و در صبح و در  
 طرست که شش گاه آنها بر دوش آدمی است و لیکن گفته اند هر دو دندان بزرگ آدمی از جانب بالای دین  
 نشسته است آنهاست و زبان آدمی قلم آنهاست و آب دمی بجای سیاهی ایشان است و چون دفتر  
 شب در روز را بحضور حق تعالی می بیند یا آنکه او تعلی بابتده خود نزدیک تر از رنگ جان دست مبارک صفا  
 میفرماید که این نسخه دفتر را بر حق تعالی مقابل کند که در آن هر چه بنده خواهد کرد و بی کم و بیش نوشته شده است  
 بعد از مقابل حکم میشود که آنچه سوائی طاعت و محبت باشد آن را محو کند و آنچه طاعت و محبت باشد  
 بگذارد یا بر آن نواح عذاب ترست گردد و آن گناهان را بگذرد و جایب ترست و اختصار هر یک از اطلاع بر احوال  
 شما میشود گمان کنید که هرگز نوری چنانچه از حق تعالی می آید تا آنجا که گمان نیاید اعمال خود را میتوانیم پیشد

نسخه اعمال را نگاه دارند

از آنها پوشیده داریم زیرا که آن گناهان را بگوئید فاعقلون یعنی می دانستند آنچه شما می کنید و در هر روز کرده  
 باشید در اینجا باید دانست که نویسندگان اعمال اطلاع بر افعال آدمی ازین آیت ثابت میشود و اطلاع بر  
 اقوال او از آیتی دیگر که در سورة فافست واضح می گردد و حق تعالی که کلمات حق را لا یدر قیاس عقلی  
 اطلاع بر ترک مثل روز و اعتکاف و اجتناب از خوردن حرام و مانند آن تحلیل عقلی ظاهرست زیرا که چون  
 شخصی در وقت حاجت بکاری بماند و به عذر آن کار نکند صریح معلوم میشود که تارک آن کار است  
 اما اطلاع از تبار نیات دلی و مکنونات ضمیر پس مختلف فیست اکثر از علماء آن را انکار کرده اند و آنچه  
 در حدیث صحیح واردست که این نویسندگان قصد نیکی را قصد نیکی می نویسند و قصد بدی را که به ترک  
 مقرون شود نیز نیکی می نویسند و لالت می کنند برین اطلاع ایشان بر احوال قلب نیز میگویند  
 که این اطلاع از جانب حق تعالی میباشد بطریق الهام که فلانی این وقت قصد فلان نیکی کرده است یا  
 و احیای فلان بدی بخاطر آورده او را ترک کرده است و هو الاطص و چون کلام منجر شود با ثبات جزا  
 بیان شد از تفصیل جزای نیکیان و بدیان در مقام ضرورت و اقتاد بنا بر آن ارشاد میشود و آن آیه که حق تعالی میفرماید  
 یعنی بحقیق نیکیان در وقت عظیم باشند و آن انجا که حق تعالی میفرماید یعنی و تحقیق بدکاران در روز خرابند  
 یعنی کوهها و مالدین یعنی در آید در آن روز جزا و عذاب عظیم است یعنی و بنشیند ایشان  
 از آن روز خراب شوند حاصل آنکه چنانچه از مهابت عقوبات این جهان بفرار و گریز غایب شده و  
 الهی را بمانند و در آن روز هرگز باین حلیه ربانی ممکن نخواهد شد زیرا که شعله آن آتش از دور و در بند کاران  
 را بخود خواهد کشید و فرشتگان که بر در و درخ موکل اند به سلاسل اغلال مطلق و مقید کرده خواهند داشت  
 نحای گزشت نقاط سیزده بعضی از مفسران غیبت را بر آمدن از روز خرابی حمل کرده اند و درین صورت  
 تخصیص بخاربه کفار ضرور افتد زیرا که فاسقان با ایمان البته از روز خراب خواهند آمد و در پشت و قبل خواهند  
 شد و علمای علم بدیع گفته اند که درین کلام صنعت جمع و تقسیم است که اول در آن علیکم که مخطوطان همان  
 مردان را از نیکیان و بدیان در یک حکم جمع کرده اند و بعد از آن در بیان جزا بر دو حد جدا آورده و نیز درین کلام  
 صنعت تر صیغ است و در مخطوط علم بدیع مثل این کلام را بر صیغ خوانند که الفاظ هر دو دفتر در صیغ یعنی  
 حرف آخر در وزن برابر باشند چنانچه شاعری گفته است ای منور تو بخم جلال بی وی مقرر متور سوم  
 کمال منور یا مقرر نجوم با رسوم و جلال با کمال در وزن و حرف آخر برابرند و درین جایزه برابر با نفا  
 و نفیم با جیم برابر افتاده و نیز در یک کلام صنعت تضادست که آن را طباق و تطبیق نیز نامند مثل شربت  
 که اخذ او را در یک کلام جمع کنند چنانچه در مصرع مشهور است عیشار و درون رفت برون آمد مست







خجانت کردن را در پیمایش و وزن میگویند یا شیخ ابو القاسم قشیری قدس سره العزیز و دیگر بزرگان فرموده اند که لطیف عیون مردم و احتیاجی آن عیون به خود و طلب انصاف از مردم و خود را ضایع شدن عیون مردم را دیدن و از عیب خود چشم پوشیدن و از مردم تعظیم خود طلبیدن در تعظیم اهل حقوق قصور نمودن آنچه برای خود پسند میکنند برای دیگران پسندیدن و کار مزدوران چاکران تمام خود را در تمام و در تمام دادن و با پیمان از حق آنها چیزی ناقص کردن و در حق مقدار را از جناب الهی استیفاء گرفتن و در طاعات و انصاف کردن بمرء اهل در لطیف است چنانچه در حدیث شریف وارد است که الصلوة مکمل کمال فن و حق فی الله من طیف فضل الله فیما قال الله تعالی و نیز در حدیث قدسی اوف یا ابن آدم کما تحب ان یوفی الله لک الحد که آنگاه که بعد از آن که و نیز در حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از تلاوت سوره بقره فرمودند یا ایها الذین آمنوا لا یغفروا لکم الذنوب الا ان تصوموا و تصدقوا و تصلوا و تصوموا و تصدقوا یعنی پنج چیز در عوض آنکه چیزی میشود و پنج فرقه بیست اجتماع عیون میگویند مگر در میان ایشان مسلط کرده میشود و پنج فرقه خلاف شریعت حکم میکنند و بر شریعت حکم شریعت را تبدیل مینمایند مگر در فقر و افلاس ایشان سرایت می کند و در پنج فرقه با اعلان زنا و لو اهل را با هم میشود مگر که موت بزوات ایشان مسلط میشود و پنج فرقه در پیمایش و وزن نقصان میکنند آنکه در راحت ایشان تلف میشود و نقطه مبتلای گردند و پنج فرقه منع رزق مینمایند مگر باران از ایشان منع کرده میشود با کجایه نقد پیمایش و وزن پس عمده است زیرا که بر قوم حضرت شعیب علیه السلام طایفه که انداز شوم همین گناه بود و طایفه را در کینه بود و شش اختلاف است بعضی مبالغه کرده گفته اند که قصد این فعل شنیع نیز از این است که طایفه فرق کرده اند در میان قلیل و کثیر گویند که اگر نقصان پیمایش و وزن بعد انصاف بر سر هر رسد که سر روی راجع این دیار است کبیره و میگردد و الا صغیره است و اکثر ظاهریان در مقام ترد و ممانند و گویند که غصب قلیل از حق مردم این قدر وبال ندارد و بالا جماع صغیره است لطیف راجع از کبار شمارند و بلان عید شدید تر است که در آتش آن است که غصب ناپهست که متضمن قلب موضوع شریعت نیست و این لطیف ظلمی است و صورت عدل تفصیلش آنکه آلات پیمایش و وزن را متعلق برای اقامت انصاف و عدل نصب فرموده و مدار معاملات خلق برین بر میخیزد و انبیه پس این هر دو چیز را وسیله حکم سلطان برین نه آنست که طاعتی را وسیله گناه سازند و نیز در لطیف خجانت و دغا و کسر است که دلالت بر خجانت نفس میکند بخلاف غصب نیز در آن خست و دغالت طبع است که برای یک شست جو زمین خود را میفرود و عدل الهی را به صورت ظلم نموداری مینماید باین جهات و مانند این جهات این گناه عظیمه پدید آمده است که در دیگر گناهان صغیره یافته نمیشود و هر چند از بعضی بزرگان منقول است که پادشاه وقت

و از سبب پیمایش و وزن که در انسان وارد میشود  
و از سبب پیمایش و وزن که در انسان وارد میشود

خود را در مقام وعظ و نصیحت فرموده اند که میدانی آنچه در حق مطفف از عقوبت اگر دست تو اموال مسلمانان را بدین پیمایش و وزن می گیری حال تو چه خواهد شد اما مراد آن بزرگ آنست که ظلم پادشاه و وزیران لطیف قلب متضمن شریعت است زیرا که قدرت سلطنت او را برای آن داده اند که اقامت عدل و از آن ظلم متصور شود و چون این قدرت را برای رفع عدل و نصب ظلم خرج کنند قلب متضمن لازم آید بهر حال مرین قسم گناهان سوار حق تلفی خلق اندک بپسین مگر در غنچه و رحمت الهی که دست و ظلم را در صورت عدل نمود کردن میباشد آنکه قرآن را در میان داده و غافلند پس با جمیع این خجانت کبیره گشته و ازین است که سبب راجع ای قاذورات سائقین حرام است به غیر مسجد را و عمل دین برای غرض دنیا کردن و خود را به صورت محلی نمود کرده و اولوالمیسی اودن سخت تر و فلیح تر از طلب صیح دنیا و متفق و مجور به پرده است و چون لطیف یعنی کم کردن در پیمایش و وزن گاهی از راه بی پروایی بهم میشود که شخص در اصل طبیعت خود را ستم راجع افتاده است و در ایفاء و استیفاء حقوق چندان کج و کاوش نمی کند و این لطیف در گرفتن حق خود مضائق ندارد و در دادن حق غیر حرام و ممنوع است اما آن قدر شدت و عقوبت نردن بال ندارد که نای بر حال مملکت آن گفته شود برای احتراز ازین لطیف لطفان را بصفتی و علامتی متوجه فرموده اند تا اشعار باشد با آنکه کم کردن ایشان در پیمایش و وزن از جهت بی پروایی و آسایش نیست بلکه کمال زیرکی و بهر شیاری تعلل و تعدل این کاری کند و حرص فرادان دارند زیرا که صفت ایشان اینست که لا یذکر الا کثرت الذنوب یعنی آن کم کنندگان پیمایش و وزن که چون پیوسته میگیرند حتی را که بر مردم در دنیا میخورن یعنی قصد استیفاء میکنند و می خواهند که کینه از حق مالم نشود بلکه بهای استیفاء قدری را بد از حق خود می گیرند و تقریر می کنند که استیفاءی حق خود را بلیقین معلوم مینمایم که در مکر و قدری زاید هم بگیریم و هرگاه در پیمایش این جلد مینمایند و از حق خود زاید میجویند و وزن بطریق اولی به بهای استیفاء طلب زاید می کنند زیرا که در پیمایش مسامحه مسامحت راجع است و در وزن مضاعفه و ماکت و سرش آنست که پیمایش متعلق بطول و عرض چیز است و وزن متعلق بقطر و عمق و در اشیائی که متعلق بطول و عرض آدمی من حیث اللبس و السکون و عیدها و مانند مثل جامه و زمین که در آن پیمایش راجع است و در اشیائی که متعلق بقوت و باری باطنیه آدمی دارد و من حیث القوایه و الد و الباریه یا متعلق بمالیت دارد و مثل اجساد و سببه سطره که سبب فعل گشته از اجزای آنند و سبب کثرت اجزای طول و عمق است و ازین جهت طول بقا مالیت ایشان افزون گشته و وزن راجع است پس چیز باری که در پیمایش می آیند غالباً خفیس تر میباشند از چیز باری که در وزن می آیند و در وزنات خفیس تر آن با اللهم الا ناد که طردا

و از سبب پیمایش و وزن که در انسان وارد میشود  
و از سبب پیمایش و وزن که در انسان وارد میشود



لذا في الحاق الف ب الجاء في راسي في خمسة وزن ودر اشياي نقيس بهمايش مروج گشته مثل شلغم وکدو که  
 موزون است وکناری وکجواب که مذروع باجمله گفته در آنکه درین مقام بزرگ میباش استقامت فرموده اند ووزن  
 را مذکور کرده اند چنانست و بعضی از ادکی گفته اند که در وقت گرفتن حق خود از موزونات ترا و در دست فرو  
 می باشد خریدار را تصرف بیاورد معتد بهما ممکن نیست زیرا که بیه ترازو با دلی لفظی میلان می کند و زیادتی ظاهر  
 میگرد و در موزون گرفته خریدار را نیز بی الحاق تصرف ممکن است بجهلیه میانه و گزرا حرکت و بدیهه اندک اندک رافع  
 کبش و زیادت حاصل نماید بخلاف وقت دادن حق که به میانه و حق را به دست است و اندازان مقام هر دو  
 را از پیش و وزن مذکور فرموده اند چنانچه بیایند اندک لعل و لفظی در مقام برای آن آورده اند که پاره  
 گرفتن ایشان از مردم به نایز ضرر آن مردم است زیرا که بعد گرفتن حق خود از آن با و لا و اصل لغت  
 الکمال متعدی من می آید گویند که گفتند صدک یعنی پیچوده گرفته از خود ادا کا گوئیم و در کتب بعضی  
 پیچوده و پیچیده مردم را یا وزن کرده و پیچیده مردم را حق آنها و لفظ کلیل و وزن در لغت عرب چنانچه پیچیده  
 و وزن کردن آمده است چنانچه پیچیده داده و وزن کرده دادن نیز آمده است پس حاجت تمام  
 لام در و نیست چنانکه اکثر مفسرین گفته اند که ادا کا گوئیم او و در و هم است زیرا که کلیل و موزون  
 اموال مردم است نه ذوات آنها اما لام را از لفظ حذف کرده اند زیرا که لام بیشتر برای تفعیل می آید و درین مقام  
 توهم لغت موجب توهم تناقض در کلام میشود زیرا که منظور است که ایشان مردودت دادن نیز قصد ضرر مردم  
 می کنند و در هر دو امر از میان ایشان موزون تخمین وقت یعنی زبان میرسانند مردم را و حق آنها را ناقص می کنند  
 بهر آردون چیزی بعد چیزی در اینجا باید دانست که باعتبار استیفاء و نقصان در دادن گرفتن چهار صورت  
 در وزن می آید اول آنکه در هر دو صورت استیفاء نمایند و مردم را در هر دو صورت نقصان کنند و مردم را  
 در دادن نقصان کنند و در گرفتن استیفاء نمایند و همین صورت درین آیت مذکور است چنانکه مردم را در وزن  
 استیفاء کند و در گرفتن نقصان قبول نماید این مرتبه اعلی است و کار جوان مردوان اعلی مبتنان است  
 و در صورت اول را از انجاست در اینجا مذکور نفرمودند که در آن هر دو صورت بهر چیزی نیز و حرمت موجود است  
 اما کمال شایستگی ندارد که دای بر حال هر یک از این بایسته شود زیرا که نقصان دادن در نقصان گرفتن  
 منجر میشود و همچنین استیفاءی و دادن و استیفاءی گرفتن را معاوضه نمایند پس من و جینکی و من وجه  
 بدی حاصل میشود و این بر قیاس آنست که در حدیث و آورده که مردم در معامله قرض چهار مرتبه اند  
 اول سبک قرض دیگر از همه بخوبی ادا کند و قرض خود را هم از دیگران بخوبی تقاضا نماید و این شخص از  
 همه بهتر است دوم آنکه قرض دیگران را هم بکمال ادا نکند و قرض خود را هم بکمال شد

ف در هر دو صورت قرض را هم بکمال ادا نکند

و بهر قی تقاضا کند و این قسم بدترین همه است سوم آنکه قرض دیگران را بخوبی ادا کند و در تقاضای قرض خود را  
 و دیگران شدت میخورد و قی نماید چنانکه قرض خود را بخوبی ادا کند و در تقاضای قرض دیگران حسن سبک  
 و سهولت به حال خود و این هر دو قسم میانه اند که خوبی یک طرف بادی طرف دیگر قابل شده از بدی صرف  
 بهتری گردانند و همچنین مقدره چشم نیز مردم را چنانچه قرض خود را اول آنکه در چشم گیر و در دوز راضی شود  
 و دوم آنکه در چشم گیر و در دوز راضی شود و این هر دو قسم میانه اند سیوم آنکه در چشم گیر و در دوز راضی شود و این  
 این قسم از همه بدتر است چنانکه در چشم گیر و در دوز راضی شود و این هر دو قسم میانه اند سیوم آنکه در چشم گیر و در دوز راضی شود و این  
 را به گفتن دای بر حال آنها نوعی فرمودند حالا را شادی کنند که این با بار کتاب این کارگو یا مکرر روز  
 قیامت اند زیرا که هر که اعتقاد آن روز در این قدر و تلف کردن حقوق خلق خصوصاً بکر و حلیه و  
 تبلیس حرات می کند لهذا بطریق استقامت انکاری فرمودند اَلَيْسَ اُولَٰئِكَ يَتْلُوا آيَاتِ الْكِتَابِ لَعَلَّآ يَتَذَكَّرُوْنَ  
 گروه دور افتاده از عقل و شعور و در لفظ کلیل که معنی گمان است اشعار است بآنکه این عقیده را عاقل  
 به یقین جازم می داند بلکه در هر طرف العین خود می دارد و این با گمان انیم می کنند چه جای اعتقاد  
 و نیز اشعاری است بآنکه اگر کسی را اعتقاد و جازم بآن در نباشد گمان صرف هم در امر تراش مال  
 این مثل کفایت می کند بآنکه سبک کنند گمان بکمال خطر راه بلکه بعضی توهم آب و توهم شمع اهی گیرند  
 و بدو طلب می نمایند و این بخردان گمان انیم ضمون هم ندارند که اَنَّهُمْ يَتَكَلَّمُونَ بِكَلِمَةٍ عَظِيمَةٍ  
 به تحقیق ایشان زنده کرده خواهند شد و روزی پس بزرگ و بزرگی آن روز از همین است که از روز  
 روز اقامت عدلست و حقوق خدا و حقوق خلق در آن روز از مردم طلب کرده خواهد شد و کمال شدت  
 بر تلف کنندگان حقوق و خواهد داد از اسباب بزرگی آن روز آنست که آن روز روز  
 فضیحت است زیرا که صفت او این است يَوْمَ يَكْفُرُ الْمُنَافِقُونَ بِمَا وَعَدُوا الْعِلْمِينَ يَوْمَ يَكْفُرُ الْمُنَافِقُونَ  
 شوند مقام مردم از اولین و آخرین چنانچه حضرت رب العالمین لفظ رب العالمین را در اینجا بجائے  
 اسم ذات آورده اند تا اشاره باشد بآنکه عموم ربوبیت او تقاضای استیفاءی حقوق مردوبان خود  
 می نماید پس تلف کنندگان حقوق خلق را به حضور ادا ستادن کمال فضیحت و رسواست و این استادن  
 را بعضی از مفسرین بر زنده شدن مردگان حمل کرده اند چنانچه می گویند که فلائنه از خواب بر فاست بخوبی  
 بیدار شد واضح آنست که استادن حقیقی مراد است چنانچه این عباس می گویند گفته اند که آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله فرموده اند که روز قیامت مردمان بقدر سهو و سهل انیاستاده خواهند ماند و در باره آنها هیچ حکم و  
 احکام نخواهد شد لیکن اینهمه است در آن نظر مومن چنانکه خواهد بود که گویا از نماز فارغ شد و در صبح مسلم











شناخت اهل بای روحانی پیدا می کند و چون طبعی باشد و در حال راسخ پنداشت معالجات محالات  
 گردد و قوت بیاس و حرمان انجامید اعاذنا الله من ذلك و اگر چه جان بای رنگه که گویند که ناله و زاری  
 تصفیه و تعلیل بایان زک و ترک معاصی چرا باید کرد که در قیامت باشد و حق تعالی خود بخوان رنگه که زود  
 و صفائی آن چه خواهد گشت و چنانچه زعم معتقدان آن روز است در جواب باید گفت که این جهان گمان کنند که  
 رنگه بای ایشان فقط در دنیا تاثیر کرده ایشان از نعم حق و معرفت آیات الله و عقائد روز جزا باز داشته  
 بلکه تا پیش از رنگ در روز قیامت قوی تر خواهد بود زیرا که آن نعم که در این دنیا بود و در آنجا بیشتر  
 از پروردگار خود آن روز خوب خواهند بود و خیر آن نورانی منتفع خواهند شد و در دنیا او خواهند یافت زیرا که  
 قاعده عقلی است که نور را بدین نور توان دید چنانچه دیده بصیرت ایشان در دنیا به آن رنگها از دیدن  
 آیات مجلوه و مخلوقه تعالی کور گشته بود و چنان دیده بصیرت ایشان در آخرت با جمیع ظلمات ذاتیه و  
 عرضیه از دیدار او تعالی و شهود حق تعالی او غشا کور باشد و بهر که هر روز عین قدرت و دوستی  
 غالب است که فرواش نمیند و بیا و چون مجرب دن از دیدار پروردگار در مقام بدائی کافران ممکن  
 روز جزا اگر نرودند و دلیل صریح شد بر آنکه مومن آن روز از دیدار پروردگار خود خوب نباشند و بایست که  
 بهجت خوش وقت و شادان گردند و اگر مومن را نیز این وقت نصیب نشود پس در میان کافران  
 و ایشان درین امر فرقی نباشد و ذکر کردن این صفت در حق کافران بنیابت نامناسب و دور از  
 آئین بلاغت گردد و معاذ الله که کلام الهی را کسی باین نوع فهمد و حضرت موسی عم را که سوال سوت کرد  
 بودند و جواب کن تدریجی ارشاد شد منظور آن بود که در دنیا طاقت دیدار او تعالی باین حالات حیاتیات  
 لغا نخواهی آورد و آنکه در آخرت هم خواهی دید زیرا که کلام آمین یعنی یا ایستقامت که شوق تکرار  
 تعلیق رویست بر استقامتی کند و در سورة فرقان حق بشت دارد است که حسن مستطاب و احسن  
 و عند حصول الشیء یحصل الیشیء و در احادیث معتبره ثابت شده که جمیع مومنین این صفت  
 نصیب خواهد شد اما بقدر اعمال خود درین لغت هم متفاوت خواهند بود و عوام مومن را در روز جمعه که  
 در آخرت نام آن یوم المیزه خواهد بود و باین دولت خواهند نواخت و مکران را بر روز و بار وقت صبح و وقت  
 عصر و اخص مخصوص را که مکان جنت عدن اند و اما قریب و تعلقی و انکشاف تجلیات حاصل خواهد بود  
 چنانچه در حدیث صحیح وارد است که قاضی القوم و بین ان یطهر الی بهم الا و ادع الکبیر و ام علی جهنمی  
 حلال و آنچه از بزرگان منقول است که دیدار او تعالی بکیفیت و بلا مقابل و مواج خواهد بود و مناقصه و است  
 صحیح که در آن رویت صورتها فرموده اند نیست زیرا که در موقف بصورت خواهد بود و بعد از دخول بهشت

در این روایت معتبر است که در این روایت



بصورت آنکه در بعضی اوقات بکیفیت و مقابل خواهد شد و در بعضی دیگر بکیفیت مقابل و تحقیق آنست  
 که بنگام دیدن حق تعالی ما سوا الله از نظر نخواهد گشت و در دنیا که بچیز برای چشم همیش چیز بی چشم می بینیم  
 باین سبب مقابل وجه و در خصوصیات خطوط نظر عقل می باشد و چون باو تعالی چیزی دیگر ملامت می  
 و بهر نخواهد ماند که با حجت و مقابل و در خصوصیات از نظر عقل ملاحظه خواهد گشت بلکه هرگاه بهر صورت چیزی  
 را می بینیم از انصاف و درایت همه و می شود و در این حالات و قوی به کارهای خود مشغول می باشد و عقل بکار  
 خود از این جهت شخص صورت و شکل و لون و مناسب و عینا و طول و قصر و در خصوصیات می تواند شد  
 بهر گوناگونی جمیع احوال و اعضاء در رویت مصروف شوند و متفرق آن چه است و در شخص این نور اهل علم و حکم  
 شایسته در دنیا که بی امله شرکت حواس دیگر در انصاف بعضی بصیرت مجرب است و در دنیا این حالت  
 نودار شود و حال آنکه بنور دین متفرق دوران متفرق فرق بسیار و تفاوت می باشد و چون تا پیش  
 رنگه می در روز قیامت بیان فرمود که کلا دولت و دیدار که بزرگ ترین لذت است محروم خواهد شد  
 منت آن شد که صاحبان بای رنگه زده ازین حرمان و حیران حسابی بر ندارند و این نوع عقوبت  
 را سهل انگارند که مشغول لذات جسمانی و گرفتار حوس مستلذات نفسانی اند و باین بیان میفرمایند  
 که در حق آن روز دوران باین حرمان و حیران انکاف خواهد شد بلکه هم آنهم نصیب نخواهد شد و بعد ازین  
 به تحقیق ایشان البته در آنند و در آنش سوزان و سوختن ایشان را باین انگش بسبب حرمان از لذت  
 دیدار و بلا تاثیر نماید زیرا که اگر لذت دیداری یافتند آلام و دوش را آن لذت معارضه میکرد و آن  
 شد و بسبب می نمود و منظور بر شاق کردن عقوبت ایشان است و لهذا باین در آمدن و دوش هم در حق ایشان  
 انکاف خواهد رفت بلکه هم تعالی هذا الذی کنتم یومنون بکیفیت و بکیفیت باین گفته خواهد شد که این روز  
 همان روز است که شما و اولاد شما میگردید و دروغ می پنداشتید تا خدا عینی حسی هر دو جمع شوند و چنانچه  
 ایشان باین روز میسر و دهان ایشان باین سر و سرخی تجلیل کبابی گردد و هرگاه از بیان مال بد  
 مخارج خارج شدند و غنای آن بود که شاید برائی و قوت جزا و کافات روز بار پسین همین یکد قریه کاران  
 کفایت خواهد کرد و امتیاز در میان بدکاران و نیکوکاران همین قدر خواهد شد که اعمال بدکاران از قیامت  
 بایشان نوره است و از حقوق خلق از ایشان طلب نمایند و نیکوکاران حریف و حکامتی در میان بینایند  
 و آنچه ایشان در دنیا از ایالتی حقوق خلق و خالق لعل آورده اند و معرض ظهور نماید زیرا که در معاند  
 حق پیستی منقذ نباشد که در عرض حق توقع جزای شوند جزای آن همین بس است که از سرزنش  
 و عقاب از سر و عقاب ملامت مانند این گمان فاسد و بطریق جواب سوال مقد را از انصاف نمایند



حقیقت حال ارشادی کنند که کلاسیه چنین نباید بود که بجایزات و مکافات بدکاران در آن ترغیبات  
 خواهد شد و حقان ایشان برای سوختن ایشان قهقاری الوان سرخ روی فراوان از زانی نخواهند  
 داشت بلکه حقان ایشان را در نظر بای ایشان با نوع عیانت خواهند نواخت و ایشان را در نظر آنها  
 ضحکه خواهند ساخت تا مکافات تسخیر استیضای ایشان که در دنیا با تنهایی کردند حاصل آید زیرا که این  
 کتاب کلاسیه جلیلیه می باشد تحقیق ناهمائی اعمال نیکوکاران نام نویسی آنها البته در دفتر علیین  
 و علیین جمع علی است که بر وزن فعلیل از علو اشتقاق کرده اند و هموزن چنین است و این جمع را نام مقام  
 ارواح نیکان ساخته اند و احوالات بر تسامع و کشادگی انتقام نماید اما اعراب و مانند اعراب جمع است  
 زیرا که بر صورت جمع است اگر چه معنی او مفرد است و نکته در افرا و سجین و جمع علیین همین است که چون در  
 معنی سجین صبیق و تنگی و از دحام و اخصت و در لفظ آن نیز افراد اختیار فرمودند زیرا که نیکان در درجات  
 اجتماع جمع کثیر تنگ تر می گردد و در معنی علیین فراخی و تسامع و اخصت در لفظ آن نیز جمع اختیار فرمودند زیرا  
 اشاره می نماید بلکه مقدر هر روح از ارواح نیکان مکانیت بلند و فراخ و از آنجا که بلندی مکان را فراخی  
 و وسعت و در نظر لازم است مقابل علیین با سجین نظر به لغوی نیز درست افتاد زیرا که در میان هر دو  
 تعادل بر عرض و سطح گشت و مقام علیین بالای بخت آسمان است و پایین آن متصل سدره المنتهی  
 است و بالای آن متصل بیایه راست عرش مجید است و ارواح نیکان بعد از قبض در اینجا می آیند و مقربان  
 یعنی انبیا و اولیاء در آن مستقر می مانند و عوام صلح را بعد از توبه و توبه نیکان نام در ساندن نام با اعمال حسنه  
 مراتب در آسمان می یابند و در میان آسمان و زمین یا در جاه رفیع قرار می گیرند و بعضی نیز این ارواح را  
 می باشد که بخود رزقارت کنند گمان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و متناهی میگردند زیرا که روح  
 را قریب بعد از کانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصیرت است که ستاره با هر  
 هفت آسمان را درون چاه می تواند دید و چون انتقام معلوم نشد نمیتواند شد و اگر از حساب آبی آگاهی  
 دهند در تفسیر علیین بطریق سوال و جواب ارشادی کنند و کلاسیه را از کلاسیه یعنی رسیدن به حقیقت  
 علیین کتاب مقرر شود یعنی وفوریت و علامت کرده که هر که نزد میاید بداند که مردم این قریب  
 اند و از حضرت ابن عباس رضی الله عنه و سلیمت که آن قریب روحی از زمین رسیده شده و بیایه راست  
 عرش آویخته و پایین آن تا سدره المنتهی رسیده و آن قریب را درندگان نفس خداست چنانچه میفرماید  
 یسجد لله المکرر و کون یعنی حاضر می باشد و گواه میشوند بر آن قریبندگان مقرب الهی که حاملان عرش  
 و خازنان گمری اند و کلاسیه است که چنین مراد باشد که حاضر می باشد در آن مقام عالیشان ارواح مقربان

فصل بیان علیین مقام ارواح مقربان و عوام

از اهل کمال که انبیا می و اولیای کبار باشند و در حق ابرار همین قریب است که نام آنها در مقام نوشته شود و  
 اعمال حسنه ایشان قبول و سپندیده اهل اندر نگردد و در اینجا باید دانست که در قرآن اهل نجات و طاعت را در  
 چند سوره و قسم فرموده اند گاهی ابرار و مقربین نام آن هر دو قسم نهاده و گاهی اصحاب الیمین سابقین فرموده  
 و اهل تحقیق در تحقیق حقیقت این هر دو قسم حکماست دارند یعنی گویند که سابقین مقربین اصحاب محبت  
 ذاتیه اند که محبت ایشان با خدا محض برای ذات او تعالی بود و ابرار و اصحاب الیمین کسانی که محبت او تعالی  
 به جهت توقع انعام از او داشته اند و قریب همین قول است آنچه گفته اند که مقربین و سابقین اهل فنا  
 فی الله و یقینا الله اند و ابرار و اصحاب الیمین کسانی که با نوار طاعات و اذکار منور شده و الشرح صدر  
 پیدا کرده و بنور مرتبه فنا و بقا حاصل ایشان شده و بعضی گویند که هر عمل نیک را حدیث مغلفی و حدیث  
 فوقانی از جهت کمال صدق و اخلاص نیت و رعایات آداب یعنی شراط و محاطت قریب آن عمل از  
 بطمان و حبیب و نقصان اجر پس هر که در عمل نیک بحد فوقانی رسیده و قریب است و هر که از آن کسر کرده  
 در اجر ابرار است و باین تقریر اجتماع ابرار و مقربین در یک شخص بحسب بعضی اعمال و در بعضی متون  
 شد آنچه از لفظ ابرار مقربین و اصحاب الیمین و سابقین و از شوق ارشاد الهی که صاف این هر دو  
 گروه را کرده معلوم میشود و دانست که ابرار و اصحاب الیمین جماعته باشد که در او ای حقوق خلق و خلق  
 و احسان مردم و اعمال نیک پسندیده گویند قوت نمایی را بر قوت همیه و سبعیه خود غالب ساخته  
 اند و مقربین و سابقین جماعته باشد که بطریق جذب الهی همراه این صفات و اعمال ایشان را رفیع  
 محبت درونی بتمام حاصل گشته و مشهود و اتم تقیید شده و سلوک ایشان منتهی بجدب گردیده و قریب  
 حقیقی با محبوب خود بهم رسیده و امداد علم و تحقیق حقیقت مقام سجین علیین بر سجی که بعضی از عرفا  
 گفته اند آنست که کمال نوع انسانی بحسب وسعت معرفت و ضیق آن و بحسب تهذیب لطافت  
 و تحصیل انوار ملکیه و تکدر لطافت و حقوق ظلمات همیه و سبعیه عرضی عریف دارد که در هیچ نوع این قدر  
 عرضی عریف پیدا نیست و کذا اقل شعریه و اراشال الاحمال فقلوا و اذی الفخری حد الف و الحمد  
 پس شکل کمال انسانی را مثل دایره و بیضی شکل باید کرد که مرکز آن دایره مراتب انسانی است و اعلی  
 آن هم چند وسعت عرش محیط و چون در عالم غیب این شکل تخیل مثالی متحقق پیدا کرده علیین نام محیط  
 آن دایره شد و همین نام مرکز آن و قریب است که در آن قریب من المکرر ضیق و افسوس می باشد از دورا بر سر  
 که تریب محیط از مراتب انسانیست بخار و در هر چه نزدیک مرکز اند و در ضیق و قریب متقی قریب انسانیست  
 ابرار و در هر چه قریب محیط اند و در وسعت و فراخی متضادند تا آنکه توبت با علای علیین رسد که مقام

فصل بیان علیین مقام ارواح مقربان و عوام







خواب بود و تنم در لغت چیزی را می گویند که بالائی شربت برای خوشبو و خوش ذائقه ساختن آن میسر شود  
مثل کباب بی شکرک امثال ذلک خود از نام است که معنی که بان شربت است زیرا که شکرین این چیز را  
در آوند شراب بلبله باری و در که مانند کویان شربت منور و شبنم و از تسلیع دریا چشمه است و در  
که شرف و لذت شراب است و مقربین و سابقین را از آن چشمه صرف خواهد نوشانید و بار  
و صاحبان عین و بطریق کباب بی شکرک میخیزد و در بعضی روایات مرویست که تسلیع  
بر خلاف چشمه است و دیگر در مواجاری خواهد بود و در زمین بهشت و سرش است که آن چشمه منور  
فجبت ذاتیه است که بی تعیین محل و صورت بلکه به تشخیص حال و صفت ارواح مقربان  
را از لغت کرده است گویند که آن چشمه از زیر عرش میجوشد و در فضائی مسکن مقربین می گذرد و خاتمه  
در حال آن ارشاد میشود که حدیثاً شکرین بهاء المقربین یعنی مراد من از تسلیع چشمه است که میخیزد  
از آن مقربان حاصل آنکه شراب آن چشمه را مقربان صرف میخورند و بار از آن شراب بطریق سرشار  
با شراب دیگر مزج کرده می دهند زیرا که مقربان مشغول با سوسوی اندیشه اند و محبت حق را به محبت  
غیر بنیایند و آنکه محبت ابرار که محبت ایشان با تبار افعال و صفات آمیخته بود و چون در مقام غم ابرار  
یا کور شراب نوشی ایشان فرو بردند که آن را نیز ارشاد میفرمایند و تفصیل آن نامه این است  
که خدا تعالی را در آن روز مجازات کفار به سحر و استیلا و تیراندگی با بندگان خاص خدا و دنیا می کردند منظور خواهد  
افتاد و بندگان خاص خدا تعالی به سبب کمال تمکین قار از گرفتن این استقامت توقف خواهند شد  
تا چار ایشان را بجام مالامال شراب که دانی سکر می خواهند ساخت تا به سبب نشاطی ایجاد و تمکین  
و قار ایشان قوری و اعتشود و مقام شخرو استیلا می خود میگردانند و میفرمایند ان الذین اخرجوا  
یعنی بختیق کسانیکند که می کردند و دنیا از قسم انکار آیات الهی و کم کردن حقوق خلق در پیمایش  
و در آن کلام ان الذین امنوا ایضا گویند یعنی بودند که خنده و استیلا میگردانند و از کسانیکند ایمان آورده  
اند و می گفتند که این جماعت را چه خیال فاسد که میان جان گرفته است که لذات حسیه را بوقت ابر  
موبوم تمخیل ترک می کنند و برین خنده گفتاری کردند که واذ انهم یستعاضون بکفرهم و کفرهم و کفرهم  
بر مومنان چشمه و ابرو لب شامه می کردند که این گروه همان فرقه ی غفل و ساد و لوح اند که خود را  
از لذات تقدیه و کفر بهشت موبوم محروم داشته اند و اذ انقلبوا الی اللهیم یعنی و چون برگشته سیرتند  
کاوان موبوم خود در اینجا اجمال لذات دنیوی از زمان خوش منظر و پس از غروب خورشید  
محبوب فرشتان آوند بای مگاف و اطعمه لذیذ و آب بای سرد و مطیب میدیدند و میدادند

کاین چیز را با ما این عقیده حاصل است که مقتدر در جزا و عافیت و ترسان از آن روز نیستیم و مسلمانان نیکو  
ازین لذات بهین سبب محروم اند که بتوقیر بهشت موبوم و خوف عذاب نوح تمخیل دست بالذات تقدیرند  
بیشتر معنوی که از اقدیه نافعه لذتبخش خیال فاسد سیرتند بر زمین بکنند انقلبوا یعنی بجزایر گشتند لطیفه کویان  
خوش طبعی کسان و اذ انقلبوا یعنی و چون میدیدند مسلمانان که تن خود را در شفت طاعت عبادت میگذارد  
چاهای خوش میوشند و طعام خوشگام میخورند و در دوزخ میگردند و در دوزخ کلام خداوند میگویند که  
بختیق این البت را که هر که و گانند که لذات موبوم را بر لذات شفق داده و شفقتهای بی حاصل را کمال است  
حقیقه نام نهادند و اذ انقلبوا یعنی و چون در دوزخ میگردند و در دوزخ کلام خداوند میگویند که  
کرده شده تا ایشان را از جوار حق تعالی دور کند و در مجلس مجمع و ببال بهایکند و در دوزخ و در دوزخ کلام خداوند میگویند که  
درین کار استقامت کنند که اول خنده بعد از آن باشد و چشمه و ابرو بعد از آن باشد و در دوزخ کلام خداوند میگویند که  
بالواجب ایشان را که از آن خنده و در دوزخ کلام خداوند میگویند که در اول چون شخصی از حرکت شخصی متغیر می  
میکند خنده تحقیر نماید و چون تغیر نماید هم سر میگردانند و در دوزخ کلام خداوند میگویند که  
تا در تحقیق امانت صاحب آن حرکت شریک نشوند و چون متغیر میگردانند هم سر میگردانند و در دوزخ کلام خداوند میگویند که  
لطیفه میگوید و خوش طبعی بایستند تا میخیزد و امانت را فضا فضا میگردانند و در دوزخ کلام خداوند میگویند که  
و نسبت کلامی شروع میکنند از این آیات این ترتیب میروا داشته اند که بعد از بیان این ظلم کلامان بر مسلمانان  
ارشاد میکنند که این ظلم ایشان هم را گمان نخواهد رفت بلکه روز جزا استقام این نوع ظلم خواهد شد و قال یوم  
الذین امنوا یعنی پس هر که روز جزا است کسانیکند ایمان آوردند و کمالات حقیقه را بقوت ایمان لذات  
خساست میبرد داده و تبار خود را در کفر و کفر از کافران که سکران کمالات بودند و کمال را در استیلا  
لذات حسیه قایم میگردانند و کفر میگردانند که اینها چه قدر نا عاقبت اندیش و سفیه بوده اند که  
که در چه خیس فانی را بر کدام چیز نفسانی ترجیح داده اند و در دوزخ کلام خداوند میگویند که  
بچرخند مقید شده اند و در حدیث وارد است که کفار را در میان دوزخ دروازه بسوسه بهشت خواهند کشاد  
و بدانان دوزخ بگویند که بان در دوزخ بهشت ایشان اقامت خیزان مقید در سلاسل و اغلال حیوان  
در دوزخ بهشت چون قریب سندان دروازه را بکنند و دروازه دیگر در جانب دیگر کشانند و بگویند که این  
در دوزخ بهشت آن دروازه قصد کنند و بگویند که باقی استنحی بخواب تمام اقامت و خیزان بکنند و چون خیزان  
آن دروازه رسد و از نیز بکنند و علی بن القاسم ایشان را در دوزخ با بن حلیه سرگردان سازند و بگویند که  
و بهشت این حال مشابه شود بران خنده کنند لیکن با وجود انقد سبب تیزان ایشان را تمکین و وقار



من آید و از صحنه و محک تجاوزه نمکند و بدستور کافران دنیا چشم و ابرو غمازی میکردند و غایبان  
لطیفها میگفتند و حاضران گمراه و نامیدند از ایشان ظهور نماید بلکه با وصف مشابهه ایحال که خیل  
موجب حرکت است از میگرد و در دم بر او این قسم تماشا بانی و در دوردور و در میان ایشان از مکانات  
خود جنبش نکند بلکه علی الاطلاق بیدار بماند یعنی بر تخت بماند و در خود نشسته نظر میکند  
و با هم به کمال تمکین و قیاس بر سنده علی فوج الکفار کاکه ایفعلون یعنی آیا سزا یافتند  
این کافران بمقدار آنچه میکردند در دنیا از خنده و تغامره لطیفه گوئی گمراه نام نهادن -

سورة الشقت

سورة الشقت کی است بابت تفسیر آیت یک صد و نهم که چهار صد و نهمی حرفت ربط این رده با سورة  
مطففین از ابتدا تا انتها بر ظاهر است و معانی و مضامین هر سورة با هم متحد و متقارب است و در این  
لطفین و در این یومئذ للذکر بین واقع است و درین سورة بیل دعوا انشود و در آن سورة  
الایظن اولیات اھم معقولون و درین سورة انہ ظن ان لن یجوز و در آن سورة  
یوم یقوم الناس لرب العلمین و درین سورة تلاقیه و در آن سورة مذکور نامهای اعمال  
نیکان و بدان است که بعد از موت آنها و خلقت علیین و حنین خواهند شد و درین سورة نیز مذکور نامهای  
اعمال نیکان و بدان است که بعد از حشر بدست بای راست و چپ خواهند بود و در آن سورة مذکور  
قرآن که کافران میکردند باین عبارت مذکور است که و اذا نزلنا علیہ آیاتنا قال استعجلوا  
الاولین و درین سورة باین عبارت که اذا نزلنا علیہم القرآن لا یسجدون و در آن سورة  
انضم لصاکو الحیم واقع شده و در سورة یصلح سعیرا و در سورة در حق اهل نجات تعز  
فی جھنم نفیة التعلیم واقع است و نیز فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون و  
در سورة و یقلب الی اھله مسی و در سورة در حق کافران نسبت بسلامتان مذکور است  
که کاذبا من الذین امنوا یضحکون و اذا القلبوا الی اھلھم الغلبوا فکھن و در سورة  
انہ کان فی اھله مسی و در اعلیٰ هذا القیاس مناسبت کلی بعد از تامل ظاهر میشود  
را سورة الشقت و الشقاق از اجتناب نامیده اند که در اول آن شگافه شدن آسمان بحکم الهی  
و در قیامت مذکور است و این واقعه حجت عظیم بر آدمی زیر که چون آسمان باز زگی و بلند  
و در این امر شاق را بحکم پروردگار خود بے توقع ثواب و بخت عقاب بجا آورده پس آدمی

که در نهایت ذلت وستی واقع است امر سهل خدا را که چندان سخت و دشوار نیست با وصف توقع ثواب  
و خوف عقاب چرا قبول نکند و بجا نیارد -

سورة الرحمن الرحیم

اذا السماء انشقت یعنی وقتی که آسمان شگافه شود و از حقیقت لای الونین یعنی کرم ابدیم بدست کشاکش  
آسمان از محل کیمشان واقع خواهد شد و در شگافش در آن روز آنست که فرشتگان مومل بر دروازه ها  
آسمان که بر کفر و فساد و در آن اذواق بندگان و بالابدون اعمال آنها مقرر اند کار خود را بر اوخته نزول  
نمایند و فرشتگان که ساکنان سموات اند نیز صفایست گردانند و شتر استاده شوند و بخی قهر آبی بر عرش  
مستولی شده آنرا بابت اسفل حرکت دهد و بسبب صدمه آن تجلی و دافعت حجیم بزرگ عرش اجزاء  
آسمان پاش پاش شوند و نیز متطور در اوقات تحریف عالم و تعمیر عالم و درست و تعمیر مکان نوبدون  
شکست و در حقیقت مکان قدیم نمیشود و در اینجا باید دانست که آبی مرکب از دو چیز است روح و جسم  
مشاء روحانیت او آسمان است زیرا که نفس ناطقه او از نفوس مادی خود است و با نباشا بابت کلی دارد  
و روح موائی که مرکب نفس است و در بدن نمی ساور و در است نیز جواهر ادب جواهر آسمان شباهت  
کلی دارد که قابل خرق و التیام و شکستن و ریختن نیست بر چند پدید اراض صدمات عظیمه بر میدارد  
و باطنی متخلل نمیشود غایت تمام او آنست که مفارقت بدن نماید و باز نیز محفوظ و مصون است در وقت  
موکلان اروج و بسبب سعادت و تقاوت روح که آزاد عرف بخت نامند و مسبب ابطال نمایند نیز  
از او مشاع حرکات آسمانی در ساره بای او اخذ است غذای روح و دوائی اراض آن که شریعت طریقت  
است نیز از آسمان نازل پس اشتقاق آسمان لیل قوی بر بیان ظاهر است بر آنکه روحانیت آدمی را  
نیز از اطاعت امر پروردگار خود ناگزیر است که معدن کان آنکه آسمان است با وصف این عظمت بمندی  
که در او فرمان پذیر حکم او تعلیم است و شگافه شدن آسمان را نیز در بهار صنعت اینه او خواهد بود و چنان  
شگافه شدن عمارات و بنوی و شگافه شدن مصنوعات این جهانی است بلکه او در حالت کمال قوت  
و شانت و عظمت که دارد فرمان الهی بشگافه شدن سید و اذن است از بعضی معنی و گوش داشت آن  
آسمان مستفاد شد بر آنکه حکم پروردگار خود را قبول آن حکم با وجودیکه خیل شاق بود و سره بچید و این  
فرمان باری که از وقوع آمد از آن قبل نیست که منافع عظمت بمندی او باشد بلکه این ترلل لایق  
عظمت او بود و حقیقت یعنی دان آسمان لایق چون انقیاد فرمان باری بود و اذا الارض مزلت  
یعنی و وقتی که زمین کشید شود تا در از دین گرد و برای این جمع عظیم کفر شگانه هر حق آسمان و اعلان



عش مخلوقات گوناگون راجع از زمین و آسمان و این آخرین همه را وقت جمیع خواهند شد و بر زمین خواهند  
است و گنجایش نهند و در کشیدن زمین باین سبب هم خواهد بود که بلندی و پستی او متوار شود و عمارات و  
کوهستان همه را برشوند تا در استادن خلایق تشکیک فرازی ایجاد نباشد و با هم حاکم در میان مانند حال  
یک بر دیگر نیست و غشفت گردد و چنانچه در فرش و لباس محسوس است که از کشیدن او بر و فساد حاصل  
میشود و هم سرعت و هم همواری و چون زمین مشا جسم انسان است جزو غایب است خداوند متعال و در کمال  
از زمین هم میرسد پس زمانه داری او حکم خدا را در لایق نیست بر آنکه آدمی جمیع اعضاء و جوارح و حتی خونی  
فرا ببرد و از علم الهی باشد و القیت ما فیها یعنی در بیند از دانه زمین بسبب کشیدن آنچه در وره  
است از اجزای هر دکان و از گنجها و از فیه با دکان با خسر آدمیان جمیع اجزای آنها حاصل شود و منافع  
زمین که بر آن جنگه عدل داشته اند و اطلاق حقوق بحدی که اندکمال بقدری در نظر آنها گذارد  
و محکمت یعنی در تکلف خالی شود زمین از آنچه متعلق با دواست از آثار آدمیان تا مجازات بر آن متعلق  
گردد و زمین را درین بر تافتن خالی کردن عوضی یا ضری یا نفی بکس منظور نیست بلکه فعل الهی و  
باین فعل رسید و آذنت از یکجا و حقیقت یعنی گوش داشت آن زمین حکم پروردگار خود را و  
اعتقاد داشت و اولا این نقیصه بود و در اینجا باید دانست که اکثر علوم گمان میبرد که این آیت مکرر است  
حال آنکه چنین نیست اول رقی آسمان دوم رقی زمین پس ملائکه از دست و جبرائیل شریعتی و فرشت  
یعنی چون آسمان چنین شود و زمین چنین کند و ترالای آدمی الزام صریح لایق گردد و در وقت قائم شود و چنانچه  
فرمان پروردگار خود را بر روح و جسم قبول نمردی و در مخالفت او او را الهی عمر خود را گذاریدی چنانچه برای پیکار  
الزام حجت و اشکاف میفرماید یا ایها الانبیاء یعنی ای آدمی تو بزرگ تر از آسمان بلند تر از زمینی  
و نه سخت تر از زمین تا فرمان پروردگار خود را قبول کنی و اطاعت حکم او نه منافی حال آنکه حکم الهی معنی  
توسیع آسمان سهیل است و در حق آنها بسیار شاق گران نهادن وجود گران و حتی انقیاد کردند و بپسندیدند  
و بعد از آنکه که بر آسمان زمین خواهد شد و دنیا از ثواب عقاب آرد و حکم که در حق تو آمده است منبأ که ثواب  
و عقاب آرد و مگر ترا بالا تر از ثواب عقاب منتفع متوقع است که آسمان زمین را صلا آن نفعت متوقع  
نیست زیرا که اینک کلام الی دیکه یعنی به تحقیق توسی کننده که وصول حاصل کنی پروردگار خود را و چنانچه  
یعنی بشقت تمام زیرا که ترا استعداد وصول داده اند و خیال آن بر سر تو نهاده بخلاف آسمان و زمین که نه  
در آنها استعداد وصول است و نه خیال تحصیل آن باین وصول موعود و مشهودی برده که در فکر تحصیل  
آنی محض تخیل نیست که در دنیا بآن خرسند بودی بلکه محقق در واقع است چنانچه میفرماید و غلا فی

یعنی پس ملاقات کنند با پروردگار خود بپس رده خیال او را که بپس حجاب بودند و مثال پس ترا اطاعت  
او را و تعالی آنقدر در کار است که جمیع مخلوق را آنقدر در کار نیست تا از روز و در وقت مشهور ملاقات  
خیال نمیشی و با تعالی نری چه در آن و در وقت ضعف تو در سعی حصول ظاهر خواهد شد باین طریق که  
خامنه من اونی که بکسی که دانه خواهد شد تا اعمال خود را در وقت ملاقات پروردگار خود که  
در آن نامه سعی جمیل او و اطاعت و فرمانبرداری او را و تعالی را و قوم است تا تمام آنچه درین شوق بجا آورده  
بود و بوجوب سرور و لذات او گردد و بداند که سعی من بجا می آید و مشکور شد بپسندید یعنی در دست راست  
او که علامات نجات در ضمانت نیست زیرا که دست راست غالباً از دست چپ قوی تر میباشد و  
این شخص که اطاعت فرمان الهی نمود و بر خواست نفس خود غالب آمد و وقت عظیم میداد و پستی با و او  
بریدی بانه او غلبه کردند و ضیافت عجب است یعنی پس بعد از دادن نامه اعمال آنک در دست  
راست حساب کرده خواهد شد بر کار بانه بد که مغلوب قلیل مانده بودند حساباً بالشیء احسان  
در حدیث است که حضرت ام المومنین عایشه صدیقه فاضله فرمودند که یا رسول الله صلعم حساب میر چسبست  
آنحضرت صلعم فرمودند که حساب میر است که نامه اعمال بنده را با او نمایند و در آن رسد که اے بنده  
مومن آنچه از اطاعت کردی قبول کردیم و آنچه خطا کردی عفو کردیم و فرمودیم هیچ چیز گفته نشود که کردنی بود  
چرا نکردی و ناکردنی بود چرا کردی خامنه من نوشتن فی الحساب عذاب یعنی هر که او حساب صانع  
و سنگ کا و خواهد شد البته در عذاب گرفتار خواهد شد که در الوقت عذر گفته هیچ بدست ندارد و از نگاه خالی  
نیست و نیز در حدیث صحیح است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روزی میفرمودند که هر که او را در قیامت حساب  
خواهد شد عذاب هم خواهد شد حضرت ام المومنین عرض کردند که خدای تعالی میفرماید و ضیافت عجب است  
حساباً بالشیء او ازین آیت چنین معلوم میشود که بعضی مردم بعد از حساب سر بر خواهند شد و نجات  
خواهند یافت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که این حساب نیست محض نمودن عمل است  
که تو چنین کردی و ما عفو کردیم و چنین نکردی ما بگذشتیم لیکن ملائکه آنست که هر که او را حساب گنج  
کا و خواهند کرد البته ملاک خواهد شد و بیکتاب الی اهل بیت شود و این خواهد برگشت بپسندید مردم  
خانه خود و شوق شده اند و او را خوف عقاب و بقیانده و در محال سزایش عذاب لایق گردیده بلکه برود  
و نجات او با سرور و ملاقات اهل عیال خود مضمر گردیده کیفیت از علم استیجاب نصیحت خواهد شد که کیفیت  
برابری بآن نمیتواند که دوم از مردم خانه اش حوران جنت و در آن منگوه کوا از آدمیان که در قیامت  
میرسد و در قیامت عشا را بداند که در شتر نظر اطلاع بر احوال حساب استاده اند از اینجا معلوم شد











مقام استعمال فرمودند و چون این حرکت صعودیست که از خاکدان پست بر فستگاه عالم بالا میزند حالت  
و منازل آنرا طبقا عن طبق ارشاد فرموده اند زیرا که طبقا عن طبق تو بر تو را گویند چنانچه هفت طبق آسمان  
مشهور است و طبقات عمارات نیز در این عرف راجع و چون دلائل این اتفاقات در هر روز و شب هر سال  
در نظر خاص عام جلوه گریست از ایمان بنیادین کافران با و زکون اینها سلوج ایالات را بعد از موت به بعد  
فرموده ارشاد میکنند که هذا الهکم کما یتخولن یعنی پس چیست این کافران که با وجود این بیان واضح و  
تمثیلات جلیلیان بخوانند و باور میکنند که ما را بعد از موت نیز جوی و سفری در پیش است و علم آن غیر بخیرند  
توبه بکنند آن برینند از بصره و نفع العالم که منتها این نعمت تشبیهشوند و بعضی از مفسران گویند که  
طبقا عن طبقی را بر معنی دیگر حمل کرده اند که باین مقام چندان مناسبت ندارد و هر چند علم واقعی است  
و آن است که خطاب است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مراد از طبق و تشبیه است یعنی نشان از مرتب  
خواه شد طبقه را از گنجان بعد از طبقه یعنی بر مثال عیان پیشین آنچه از کرمات صفات و کبریا و الزام الحاد و  
بدعت که پیشینیان کرده بودند شما هم جواب دهید که در حدیث صحیح وارد است که آنحضرت صلی الله علیه  
و سلم خود فرمودند که شما نیز طبق پیشینان خود را بپذیرید بالشت به بالشت و گز با گز یعنی اگر پیشینیان یک گز  
راه حق و راست را فرموده بودند شما نیز بر سرجه همان مقدار از حق دور فرمایند و اگر در پیشینان یک مقدار  
بالشت دور افتاده بودند شما نیز طایفه همین مقدار دور فرمایند و اما آنکه اگر در پیشینان کسی بوده است که  
بما دور خود شکار ارضل بد کرده باشد از شما نیز بعضی شکار غریب کند و اگر در پیشینان رسولی رسیده و از شما نیز  
کسی در این سرای خود در آمد و در حدیث صحیح است که حال شما در شستن حق خدا و حق خلق و تذبذب غیر و تقابل  
و دیگر گناهان بعینه مطابق و موافق آستان طبق است چنانچه یک نفس مطابق کفش دیگر میشود که هرگز تفاوت نیست در این  
هر دو نیکی باشد و شما نیز چیز را زیاده فرمایید که در دنیا و سابق آنچه را بنور آنگاه است هیچ الاحرامی شخصی را که آزاد  
باشد و غلام و کنیز کسی نبود و بگوید که حق و حقیقت آن خوردن آنرا حرام است سفر بازی یعنی مسافرت  
بازن و از آنجمله است کشتن فرزندان پیغمبر با وجود دعوی ایمان و پیغمبر این معنی را در حدیث گذشت کافران و غیره  
خود را کشته اند و بخانده اند لیکن حالت کفر بدون آنکه دعوی ایمان نمایند و این را گفته و بعضی قاریان گفته اند که  
نفع با خوانده اند و غمران زمینی آن چنین گفته اند که خطاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم راست و مراد و وعده و  
معراج است که البت بر برای سوار شده بالاس هفت طبق آسمان یک بعد از دیگری خواهی گذشت و این معنی  
هم با سیاق و سباق آیات هرگز مناسبت ندارد بلکه در صورت فتح با خطاب هر کس از بنی آدم است چنانچه  
در صورت فتح با خطاب به مجوس بنی آدم است با جمله معنی ظاهر نیست که مذکور شد و دعوات کافران است که

بدرست عاقلان ۱۱

ناتوانان که در است با بنی نوح و اهل آن ۱۲

نموده با کسفر آخرت را دیده و دانسته اند که آن سفری که در جلال ساحت آنجا ایمان نمی آید و اگر عقل ایشان  
بخودی خود بدید یافت اتفاقات غیر سیدایسته که به بیان قرآن متفع می شدند لیکن آنها را آنقدر دوری  
از ایمان با آخرت است که در قرآن نیز این مضامین را شنیده و تفسیر نمایند و از آخرتی علیهم  
الصلوات یعنی و چون خوانده میشود و بر ایشان قرآن و عبارت معجزه آورده شنیده و تفسیر شوند لیکن  
نمیکنند و وقتیکه مسلمانان برای اخبار عجز خود بجهه می نمایند ایشان را که بجهت خود نمیکنند  
حالا که بجهه برائت حضرت حق که منزل قرآن معجز است در هیچ آئین و مذنب ممنوع نیست و  
بر عدم انقیاد و نکران بجهه التفان دارند بکل کتب کفر و کفر و کون یعنی بلکه کسانیکه کافران و کفار قرآن  
سے نمایند و چند زبان بگویند لیکن حقتعالی انکار را که در دل ایشان است میدانند و الله اعلم بکما  
یوحیون یعنی خدا انا ترست با بجهه آورده میکنند یعنی آنچه در ظرف باطن ایشان سوا از تذبذب انکار  
از مخالفت او امر الکی و نافره و نوری حکم او سرور و شادمانی بزندگانی دنیا و گمان آنکه سفر آخرت مارا  
در پیش نیست تب معاصی و شهادت و کرم و جلیه با پیغمبران مملود شون است بخداست تعالی پوشیده  
نیست و در نظر و عین اشاره بان است که این عاقبت اندیشان این چیز را که قبیح را کمال احتیاط  
در ظرف باطن خود نگاه میدارند حال آنکه در وقت احتیاج چون ازین طرف این مودیت فراموش فرمایند و از  
دانش که چرخ را دریم و در سایه را در تارکی شب جمال گل انگاشته در گردن انداختیم و نعمت ما قیل  
است بوقت صبح شور و تحریر معلومست که با که باخته عشق در شب و بجز اینها چون این جاها را این  
قیام را محاسن انکارند و بر او نفع آید مانند خرمی بختی با احتیاط در آوند بای جان و دل آوند بای  
آب گل نگاه میدارند پس ترانیه میباید که موافق اعتقاد باطل ایشان بطریق حکم و استهرافت و تمیذ کنی  
فشیعهم بعد اب الیه یعنی پس بشارت و عایش از العذرا در دهنده در بدل سرور و خوش خلق  
با ایشان در دنیا و لفظ بشارت در اینجا استعاره حکم است برای تحلیف و ترسانیدن الا الله یمن امنوا  
و عملوا الصالحات یعنی هم کس را از ایشان به عذاب الیم وعده کن که کسانے را که ایمان میارند و عمل صالح  
نمایند و کفایان خود را بنسب محسوسانند که بر ایشان املا عذاب نیست ذالیم و ذیر الیم بلکه  
تصمیم آنرا یعنی برائت ایشان مردوست بر ایمان عمل نیک و دور گردن کفر و گناه آن عز و خیر  
ممنون یعنی منقطع نیست ابدیست هر چند ایمان ایشان در وقت خواب عقلت منقطع شده بود و  
عمل نیک ایشان بسبب غفلت و سفر و موت نیز انقطاع پذیرفته بود اما رحمت الهی آن ایمان غیر  
دائمی حکم ایمان دائمی را و اودان عمل منقطع را عمل مستمر گرفت و نعمت جاودانی در عوض آن کرامت فرموده



و اینسوره از سوره بانه سجده است و بعد از آیت لا یسجدون محل سجده است و حضرت امام اعظم برین مدت و عذاب که بر ترک سجده در دنیا وارد است استدلال کرده اند آنکه سجده تلاوت واجب است زیرا که بر ترک سنت مذمت و عقاب نمی آید و نزد شافعی نگه سجده تلاوت مذمت است جوابش آنست که مراد از سجده در دنیا خضوع و انقیاد است و عمر بر او نه سجده مامور بلکه در نماز فرض است نه سجده تلاوت و در نجواب حدیث است زیرا که اگر این مراد میبود سجده تلاوت چرا در دنیا مستنون میشد حال آنکه در حدیث صحیح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ویست که این سوره را در نماز عشا خوانده اند و در بیجا تمام سجده کرده اند و مقتدایان و شنوندگان نیز همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرده اند چنانچه ابوهریره در نیز در آنجا عادت و اقل بود و خطاب است که چون کافر اسیر را که سجده نمیکند درین آیت مذمت کردند مومن را البته میباید که از جهت محبت کافران سجده کند و همه آیات سجده که در قرآن است یا در آن آیات که ذم کافران است ترک سجده یا بیج مومنان و فرشتگان است سجده کردن لیکن ملازمت از اینجا نباشد یعنی هر سجده که در قرآن است درین قسم آیتهاست نه عکس زیرا که در قرآن بسیار جاهست که این قسم آیت آمده است و در آن سجده نیست و لهذا گفته اند که آیات سجده توقیفی است نه قیاسی -

در آنجا که سجده تلاوت است

### سورة البروج

سورة البروج کیست بخت و دو آیت و حدود هجده یا صد و سی حرف است و در باین سوره با سوره انفعا آیت که در ابتدای آن مذکور شد گفتن آسمان است که روز قیامت خواهد شد و در سوره مذکور انقسام آسمان است در دنیا بدوازده قسم مساوی که هر یک حکم جدا گانه دارد و در انتها آیت آن سوره بل الذین کفرو ایکذبون والله اعلم بما یوعون واقع شده و در انتها آیت این سوره بل الذین کفرو فی تکذیب الله من و انهم محیطون این هر دو معنوی با هم اتحاد دارند چنانچه بوشیدیه نیست و در وسط آنسوره حال بهشتیان و دوزخیان مذکور است چنانچه در وسط این سوره نیز همان مذکور است پس هر دو سوره را کمال مناسبت بهم رسید بسبب نزول اینسوره انبوه که کافران مکمل سلمانان را بابت اسلام انوار ازیت و در تخیر رسانیدن و سلمانان این شکایت را بحضرت رسالت معلوم عرض نمودند و اینجا با شامی میفرمودند که وقتی خواهد آمد که شما را حق تعالی قدرت انتقام ازین مردمان خواهد بخشید و آنچه اینها با شماست که شما با اینها خواهید کرد کافران چون این را شنیدند طعنه و استهزا آغاز نهادند و گفتند که این مردم ضعیف و ذلیل و بیایه را چه امکان است که قدرت انتقام از ما یابند اگر عزت ما و ذلت

اینها نزد حق تعالی ثابت نمیشد ما را چه ابرائیمان غالب میکرد پس معلوم شد که انتقام الهی در هر وقت هر آن نصیب است و ذلت و عجز و خواری نصیب اینها حق تعالی در جواب این سخن کافران اینسوره را نازل فرمود و در مطلع اینسوره سوگند آسمان خورده که دوازده برج دارد و هر برج موجب انقلاب عالم دایم میشود با چیز جز که حکم بر آنست کمال عزت داشت در برج دیگر خوار و ذلیل و بمقدار میگردید چنانچه جاهائے شال و پوستین در بلبان آب سرد و شربت با طیف ریح در زمستان از اینجا باید که بر انقلاب حال بی برند و بر عزت خود مغرور نشوند و بر ذلت مسلمانان طعن و استهزا نمایند که در هر سال در موسم یا مختلف مثل این انقلاب باشد میگردند و از اینجا معلوم شد که این سورت را بسورة البروج از همین جهت نامیده اند که منظور درین سوره میان تعاقب یکی و دیگری است تبادل سعادت و نحست تا معلوم شود که هر کس مسلمانان را از این تخیر میسازد و کمال غلبه و قوت دارد و میباید که در انتقام گرفتارم شود و مشهور ترین سبب تعاقب سعادت و نحست نزد عوام که در هر سال آنرا میبینند و میدانند بر جای دوازده گانه آسمانست و این ماه با قمری در هر موسم میآید و حکم آن موسم میگردند و خود نیز بسبب انقلاب حکام برج انقلاب پذیر میشوند -

در آنجا که سجده تلاوت است

بسم الله الرحمن الرحیم

والتجاء ذات البروج یعنی قسم بخورم با آسمان صاحب چهار برج در یکی ویدی و سعادت و نحست حکم دارد و با وجود اختلاف حکام تعاقب در آن میبیند چند حکم اود عالم جاری میشود و با نزول عجز و ذلت میپذیرد و با وجود این میکند پس اعتماد بر بولین کجالت در حق شخصی و نبون آن در حق شخصی دیگر نباید کرد که شاید اینجالت موجود معدوم گردد و در آنحال معدوم باز آید و حقیقت بر جهان است که سبب گردش آفتاب در آسمان دایره پیدا میشود که از دایرة البروج گویند و آفتاب آن دایره را در مدت یکسال تمام میکند چون آن دایره را بدوازده قسم برابر بستم سازد هر قسم را برین نامند و دوازده برج پیدا شود و در تقسیم این دایره بدوازده قسم بحیث لا ینین عنهما ولا ینقص که از جناب الهی از دایان جمیع نبی آدم الفاشه و هر نیمه طواف بنور خورشید و یونانیان و عربیان و فرنگیان و دیگر اقوام بر آن متفق اند آنست که چون مدت بدون آفتاب در هر ربع از اربع فلک را فصلی مقرر کرده اند که هوا خاصیت آن فصلها مخالف دیگر است مثل بروج و خریف و گرمی و زمستان فصل را ابتدا و وسطی را انتهای است که هر آن فصل درینا لالت بقوت و ضعت مختلف میگردد و لازم فلک را بنا بر این بدوازده قسم تقسیم نموده و هر قسم را بر یک نام نهاده اند و نیز آفتاب در مدت یکدوره تمام خود دوازده نوبت با هم اتفاق آید و میشود که هر دو در یک مکان از فلک بهم میآیند و از هر اجتماع















کودک را محتالاً برکت صحبت گوشه نشین محکوم تجلی مقدس که از وفر گرفته بود و ابتداء دین مسیحی در آن وقت  
 حقیقتش منحصراً بهمان زمین بود و تیره ولایت غلبه رسانید تا آنکه بر موعظ اگر را برکت دست او شفا میشد و بهمان  
 بسیار که اطباء از عاجزانه میشدند بدعا این کودک تندرستی نصیب گشت اتفاقاً یکی از صاحبان  
 پادشاه آن شهر را چشم کور شده بود و بسبب کوری صاحب پادشاه از دست او رفته تهریف و توهین  
 این کودک شنیده پیش او آمد و دند و دبا یا آورد و گفت که بر من نیز توجه فرما و شفا بده که کودک گفت که  
 من چه باشم که شفا تو را بدهم و شفا بدست خداست اگر بخواهی ایمان آری و بت پرستی را ترک کنی و پادشاه را  
 پروردگار خود ندانی من در جانب الهی و عاقلانم که در تشریفات حاصل شود انفرود در همان مجلس مشرف  
 بایمان شود و بدعت آنکه در کتب انجیل و موافق معول در مجلس پادشاه حاضر شد پادشاه را تعجب کرد  
 و گفت که لطفاً هر که را که از معالجه چشم تو عاجز شده بودند چه قسم بینا شدی گفت پروردگار من بے  
 وساطت اسباب اینکار را پادشاه فرمود آیا غیر از من پروردگاری داردی صاحب گفت که پروردگار من پروردگار  
 تو هست ذات خداست پادشاه بر آشفت و او را از ضرب شلاق گرفت که باری این عقیده را که آموخته چون عقو  
 بسیار کشید ناچار شده نام آن کودک گرفت و پادشاه بحضور خود طلبید گفت که ترا به پرورش من و فیض  
 ساحرین این تیره حاصل شده است که نامیدار اینا میکنی و به مرض را شفا میدی اینچنین گفت که پرورش  
 ما را که در گذشته پروردگار خود دیگر را قرار داده کودک گفت که شفا بدست من و بدست شفا بدست خداست  
 بعد از خداست پادشاه فرمود تا آن کودک را عذاب شد یکند و فرمود که این کودک که از ساحر غایب شده معلوم شد  
 از جای دیگر این عقیده را گرفته است ساحر نیز نشیندن این جراحات از خیران بحضور پادشاه رسید و عرض کرد  
 که این کودک از مدت پیش من می آید معلوم نیست که کجایم و در مردم سر کار پادشاهی نیز عرض کرد که این طفل  
 از صبح برآید و در خانه من پادشاه فرمود که با قواع عذاب که بهر سید که از جای این عقیده آموخته است  
 آن طفل بشت عذاب منظر شد نام آن گوشه نشین گرفت پادشاه آن گوشه نشین را طلبانیده آره نیز بحضور  
 حاضر کرد و گفت که اگر از زمین خود برنگردی بر سر تو این آره بکشایم را بب گفت که مرا برنگردی باز گشتن ازین  
 نیست هر چه مرضی پادشاه باشد بخند پادشاه فرمود تا آره بر سر او نهادند و او را در حصه کرده انداختند باز آن صاحب را نیز  
 تکلیف بگشتن از زمین را بب نمود و نیز ای که در بر سر او نیز آره نهادند چاک کردند باز آن کودک را آوردند و پادشاه فرمود  
 ستر این هر دو را دیدی حالا اگر زندگی خود بخوای ازین زمین نیز شو که دیگر باز پادشاه بخند و امجدان خود فرمود  
 که او را بر فلان کوه بلند برید و بر قلعه کوه استاده کنی اگر ازین زمین برنگردی او را بر تیر تیراوت و وصاحت خود برسانم  
 و اگر هرگز از آن قلعه نبیند ازینجا از آمدن او پاش پاش شود کودک را چون سر آن کوه بردند کودک در جانب الهی

و عاقلان و آن کودک بحضور پادشاه صحیح و سالم رسید پادشاه پرسید که یاران ترا چه شده غلام عرض کرد که همان خدا  
 کرد این را قبول کرده ام مرا از شر آنها کفایت کرد پادشاه زیاده تر شتم نگ شد و دیگر معتمدان خود را فرمود که کودک را  
 در روزی نشاند در میان فریاد برید اگر ازین دین خود برگردی و با او لا او را در دنیا اندازید چون در وسط دریا  
 رسیدند و از تکلیف ارتداد داند غلام در جانب الهی دعا کرد که باز عاقلان را از شرین جماعت هم نگاهدار ناگاه کسی  
 و از گون شد معتمدان پادشاه همه عرق شدند غلام صحیح و سالم باز بحضور پادشاه رسید پادشاه پرسید که  
 عاقلان چه کرده اندی غلام تمام قصه بیان کرد پادشاه تحیر مانده غلام عرض کرد که اگر منظور خاطر پادشاه نقل این بنده  
 است پس بغیر از یک حیل نیست اندیشه پادشاه فرمود که بگو غلام گفت جلد اش است که تمام مردم این تیره  
 را برین شهر و در محراب جمع فرمایند و هر که در کشند و یک تیر از تیر کش خود بکنند و سوار او را بر زنه کمان نهاده  
 این انسون بخوانند پس الله رب الغلام یعنی بنام خدا نیکو پروردگار این کودک است باز آن تیر را  
 بسوی من ریاست من گشته خواهم شد پادشاه بچین کردن آن تیر بر صوغ غلام رسید غلام دست خود بر آن  
 نهاده گفت که من طلبی نیانم که بنام پروردگار خود بدو بخ شدم و عاقلان از مردمان بر خاست که امنا به غلام  
 امنا به غلام یعنی ایمان آوردیم به پروردگار غلام ایمان آوردیم به پروردگار غلام پادشاه را صاحبان او  
 عرض کردند که درین مقدمه خیلی قیامت واقع شد و آنچه از آن میرسد بهمان بود قور آمد زیرا که مردمان شهر همه  
 پروردگار غلام را قوی تر و قادر تر از شهادتند و عجز شهادت شده بودند که نام پروردگار او نکر فیتد بر گشتن  
 او قادر نشد پادشاه را خشم و خجالت بیشتر افزود و فرمود تا بر سر کوهی با شهن خدق یا بکاو و در آن آتش افروزند  
 هر که از دین غلام برگرد و او را در آن خدق اندازند و پادشاه جمیع ایمان او بر سر خدق حاضر شده کسی مانده  
 تماشا کنی این عذاب میکند و تا آنکه زنه را گرفته آوردند که در کنارش بچه شیر خواره بود آن زن را نیز خواستند  
 که در آتش میدازند آن زن از آمدن آتش ترسید و با خود را باز پس نهاد پادشاه گفت که این زن را  
 جهلت و سید باشد که ازین خود برگردد و طفل شیر خواره که رو کن را بدو با و از بلند که سمیع به خاص عام باشد  
 فریاد برآورد که اے ماورنا دان چه میکنی همین که بر دین حق پیوستی و در آتش در آدی این  
 آتش بر تو عمل و گلزار خواهد شد آن زن با محراب خود در آتش رفت و آتش به یکبارگی اینجا اشتعال پذیرفت  
 و تیرها بر آورد که پادشاه و اعیان و ارکان او که بالای کرسی بالشته تماشا میکردند فرصت بر خاستن نداشتند  
 و موقعی که در هر خدق همین قسم اشتعال عظیم در آتش میداشت و اکثر مردم شهر را که بتبعیت پادشاه در ایستاده  
 مومنان موزانیدن آنها مشغول بودند سوخت و مبلک کرد و بر سیح بن انس گفته است

در جانب الهی















سورة الطارق

سورة طارق کی است و نوزده آیت و شصت و یک کلمه و دو صد و سی و نه حرف است. ربطاً اینسوره با سورة  
بروج از جهت نسق کلام که در ابتدا هر دو قسم به آسمان و ستاره است و در انتهای هر دو بیان حفظ الهی  
امور غیبیه را که لوح محفوظ آسمان و جان آدمیت پر نگار است حاجت بیان ندارد و این سورة را سورة طارق  
از آن جهت نامیده اند که طارق در لغت عرب بهمانی را گویند که وقت شب بیاید از هر عادت را که وقت شب  
رو داد شود و نیز طارق گویند و لهذا در حدیث شریف وارد است **لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ مَا فِي لَوْحِ الْإِلَهِ كَيْفَ يَنْهَى**  
**مِائِمْ نَحْنُ لَا نَزْهَوُ عَنْهُ** که ناگهان وقت شب رو داد شود زیرا که مدارک آن حوادث بتدریج و علاج و متغایه  
و استغانت و دشوار میشود و در اشعار عرب خیال معشوق را که در دل عاشق بار بار می آید نیز طارق گفته اند  
زیر که آمدن خیال معشوق بیشتر در اوقات خلوت و فراغت میباشد که غالباً شب است و در حدیث شریف سفر  
را منع فرموده اند که طرق نماید یعنی ناگاه وقت شب در خانه در آمد نام مردم خانه اش مستعد و آماده ملاقات شوند  
و او را بیدار حالات مکرر به نظر می آید شود و مراد از طارق در اینسوره ستاره آسمان است که همه ستارگان درین وقت  
برابر اند زیرا که به شبی نمایند و در روز نمایا میشوند و بعضی از علماء قاضی محل را بر او انداخته اند **لَا تَنْظُرُ بِالْأَنْفَالِ تَرْتَبُّ**  
یا است و شعل او شش هفت آسمان را سوار کرده بر زمین می افتد پس معنی ثاقبیت در وی اتم است و بعضی  
ثری را بر او داشته اند زیرا که به سبب اجتماع انوار کواکب چند در وی درخشندگی زائد بر سید و اکثر علماء بر همین اند  
که مراد جنس ستاره است و هر ستاره در آن داخل است زیرا که هر ستاره سه نصف دارد و اول آنکه تاریکی بر اشغال  
خود دفع میکند و علامت مقصد راه و تعیین جهت سیر از شرق و مغرب و فزان بر وجه حاصل میشود و دوم آنکه به  
حفظ آسمان از شر شیاطین میگرد و و این را دو جهت است اول آنکه شیاطین از ماده و خان مخلوق نشناخته اند باطن  
ظلمت و تاریکی را دوست میدارند و از روشنی میگریزند چنانچه تجربه است که بیشتر غلبه بنهار وقت تاریکی و به  
مکان تاریک میباشد و به سبب بودن شمع و چراغ در مکان کمتر داخل میکنند پس آسمان را باین تمایل نورانی  
منور ساخته اند که به سبب تشراف نور در اجزای آسمان که شفاف محفل اند شیاطین خیره شده بگریزند و دوم آنکه از  
شعل ستاره فرشتگان مثل گوسفند در دست کرده و بر شیاطین و اشد مثل غلوه توپ که برای دفع دشمن انداخته  
میشود و محافظت آسمان بستاند مانند محافظت قلعه به توپخانه که بالاسه بروج و دایره آن سه چینند مرغی و  
منظور است فرق اینست که ستاره با آسمانی و صورت گوی که از نفع یعنی از شعل آنها پیدا میشود و هر دور  
در لغت ستاره و نجم و کواکب و بهندی تاریک میگویند و در اینجا غلوه را بنام توپ سخی نمیکند و در قرآن مجید

سورة طارق

در آیه شریفه تَرْتَبُّ بِالْأَنْفَالِ تَرْتَبُّ

و جان آدمی را به سر تسلیم انداخته است

این فائده ستاره ها را جایگاه کور فرموده اند و این هر چه نصف که در هر ستاره موجود است درین قسم منظور است  
زیر که مضمون که باین قسم تاکید فرموده اند آن است که جان آدمی هر چند در شداید و مصائب گرفتار شود و محفوظ  
محفوظ است شکسته شدن آنرا پذیرفتن از محالات است و لهذا در حدیث شریف وارد است **أَنَا خَلَقْتُ لَلْإِنْسَانِ**  
یعنی جان آدمی که در حقیقت آدمی عبارت از آنست ابدی است هرگز فنا پذیر نیست و آنچه در عرف مشهور است  
که موت ملاک جان میکند محض مجاز است نه باینست که موت آنست که جان از بدن جدا شود و به بدست یکتا  
محافظت از هم باشد و الا جائزاً فاما مقصود نیست اثبات عالم بروج و امکان خسر و شرف یعنی بر زمین مسئله است و  
در شیوه تیز از زمین راه معاد را ثابت فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه آدمی مرکب از دو چیز است جان بدن  
جزو اعظم او جان است که تغییر و تبدل در آن را نمی باید و بدن بمنزله لباس است که در حالت بودن در شکل مادر  
رنگی و دیگر داشت و بعد از آمدن از شکم تا آخرین طفولیت رنگی دیگر دارد و در جوانی و پیری اختلاف پیدا  
در دوزخ و میاید پس جزو اعظم او که جانست و شعور و ادراک و تلذذ و تالم خاصه اوست چون فنا قبول کند  
در دست محافظت است که از حضور جناب کبریا بر آن گماشته شده اند مقصود از در جمع اجزای بدن و عاوده  
تالیف از ترکیب آنها بهمان شکل و صورت چه متعبدانند که مانند آن از ابتدا و اکنون تا انتهای عمر بار بار مشاهده  
کرده میشود و چون دلیل حفظ جان و تعیین محافظان حفظ آسمان لطیف ستارگان بود و در ابتدا امر اثبات این  
مطلب قسم به آسمان و ستاره یا فرمودند و اینسوره را بنام ستاره سخی ساخته اند که بیشتر ثبوت مطلب ملاحظه حفظ  
اوست در اینجا باید دانست که سبب نزول این سورة دلالت میکند بر آنکه مراد از طارق ستاره و دانست  
که از ایشان پدید آمدند و در حقیقت آسمان را از گذر شیاطین محافظت هم اوست که راه شیاطین را بند میکند و آنها را میزند  
اگر چه مثل غلوه توپ از شعل ستاره باشد مگر کوزه پیدا شده باشد پس اولی آنست که طارق را بر شهاب  
حمل کرده میشود و سبب نزول اینسوره آن بود که شهاب بطالب علم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه آنجا  
برای دیدن تشریف آوردند آنجا برای ایشان طعام حاضر فرمودند که نان و شیر بود و هر دو تناول کردن  
آغاز کردند و در وقت ستاره از آسمان فرود آمد و آنقدر نزدیک زمین شد که به سبب شعل او تمام خانه  
پراز نور گشت و چشم ابوطالب خیره شد و باضطراب تمام از خوردن تمام دست باز کشید و برخاست و گفت  
که این چیست آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که این ستاره است که برائے محافظت آسمان از شیاطین  
فرشتگان می اندازند و این علامت است از اعلا مات قدرت الهی ابوطالب تعجب بسیار نموده خاموش نشست  
حضرت جبرائیل علیه السلام اینسوره را آوردند و در شیوه اشعار پانصد که از دیدن آنجا پانصد لال بر عا  
حقه دین اسلام باید کرد و در اینجا نباید داشت زیرا که این معامله برائی است قوی بر صحت و شرف و معاد



آدمی زیر که چون آسمان با در و غفلت بزرگی و بلند می خود بیک دست هیچ کس بان نمیتواند رسید محتاج  
به محافظت الهی است و صورت حفظ او باین وضع نمودار شده که هم از شعل سارگان مکرزده در آسمان متنا  
دوان میداشود و شیاطین با سدره میگردد و دیگر میزند جان آدمی که خیل نا توان است چه قسم به محافظت  
الهی درین کشمکش مصائب حوادث باقی تواند ماند و چون حافظان از طرف او تعالی برای محافظ او گماشته شوند  
پس جان آدمی در قبضه تصرف خدا است خواه در زندگی و خواه بعد از موت و از همین جهت آنرا نمید که بعد  
از موت تنعم و ایلام آنجا در دست قدرت است باقی ماند حال بدن که آنرا نیز بتقابل قابل عاره توان داشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَالصَّبَاحِ وَالطَّائِرِ

یعنی قسم بخورم یا آسمان و بر ستاره که در وقت شب خود را می شود چون زمین است که در وقت شب آن را بطوری آید و در روز و بسیار است بعضی چنین گویند که دو دوازده زمین بر قائمه نسبت آسمان می رود و هر گاه متصل می شود بر سر یکدیگر که در شب باقیست اشتغال می پذیرد اگر لطیف است زو منطقی میگوید اگر غلیظ است چند روز بعد از آنکه باز ستاره و مدار دیگر اشکال پدید می آید و بعضی چنین میگویند که زیرا آسمان قمر که راست و از آن گرفته که حرکت سبب حرکت اشتغال که به سبب قوت شعل جتمع کوکب می شود و در درجات فلک بهم می رسد چنانچه متصل شده باین می آید و در طبقه دقایق نمایان که نار و سوائے صرف است نمی بیند و مانند دایره در نظر می آید و چون طبقه زیر بر می رسد جامه میگیرد و دوازده طریقی است شود و درین هر دو سخن درست است زیرا که نور که درین ستاره های دوان دیده میشود هرگز شایسته باشد شعله آتش که در و در دوان مشتعل شده باشد بیهوده می شود و بلکه خود آن ستاره کمال مشابته با آواز آسمانی دارد چنانچه محسوس است زیرا جهت حرکت این ستاره بخمس در فوق و تحت نیست تا بر اشتغال و فواید انتشار جسم را که بهر طور که شده محمول تواند شد و بیشتر اوقات از جهت راست و از راست به چپ می روند و هر چه معلوم میشود که حرکات اینها حرکات طبیعی نیست بلکه ماضی از ذرات الاروات و الاشیاء اینها را بقصر میداند تا بر ازل این تردید بطریق سوال جوابی است که میگویند که و اکثر کائنات کافرا یعنی وجهی ملی تو که عیست آن ستاره شب است و انوار التجمعات کافیه یعنی ستاره ایست که شعاع خود خیره میکند شایطین را در گایه بر شهبانی که از شعاع او پیدا میشود آنها را می سازد و شایطین را به سبب قوت شعل او حالت بهم می رسد که بعضی آنها حالت خفاش در شعاع او قیامت چون از میان حقیقت لایق فایز شده مضبوطی را که بر آن قسم خورده اند میفرمایند که آن کل نفس است علیها کافرا یعنی نیست چنان خواهد بود یا ستاره بزرگ باشد خواه آنیک باشد خواه بزرگ بود و نگهانی است از جانب خدا که او را در

در معارف عبادت فانی شدن نباید و در اینجا باید الت که در او حقه حفظ جان آدمی از آنکه معدوم شود و قنای  
یک فرشته است از جنود حضرت اسرافیل که آخر آن جان را بدست ما بین تختین میسوزانند رسانند و سلطان دیگر  
متعلقه آدمی بسیارند که نوبت بر فوت بطریق چوکی روز نشاء و شباهت حفظ بدن آدمی کنند اما وقتیکه تقدیر کمالی  
اغیر بر بدنی او متعلق نشده است و هرگاه وقت مقدری بر سر آنها دست باز نماند و در وقت بدو حواله میکنند و در  
حدیث ثریف وارد است که کل بالمؤمنین مائة وستون سلکاً یذکون عندکما یدب عن تصفاته  
العسل الذی یذکون و کل العبد الی نفس طرفة عین لا تحفظه الشیاطین عضوا عضوا یعنی  
کما شئت و است بر همه من حد و شصت فرشته که بر اندازد و شیاطین را بچاپ از کار شهیدش نماند و میشود و اگر  
و بطریق نفیست لو گذاشته شود شیاطین عضو عضو او را بر بانی و ازین حدیث معلوم شد که من از آنکه آدمی  
و دیگر می نفیست و نگویا من است زیرا که به سبب ایمان دشمنان بسیار پیدا کرد است که آن دشمنان کفران آورند و کفر و کفر  
عام که بر من کافر از اوقات بدنی نگاه میدارند در سوره رعد که لعنات من بین یدیه من خلف حفظه  
من الله و بیان آن سلطان جان هر کس سوره انعام است که هو القاهر فوق عباده و یوسل علیک حفظه حتی  
اذا جاء احداکم الموت فقه رسلنا و هم کافیه طوفان و فرشتگان دیگر که برای روشن اعمال یک یک آدمیان میهند  
نمودار آنها در سوره اذا السار انظر است و فرشته که بر غفلت و حرف آدمی مقرر است و از این شمار و میبیند که کورانی  
سوره قاف است با جمله در اینجا مقصود میان می نفیست جان است که هر چه را واقع میشود و گاهی در می نفیست مقصود  
خواب و چون آدمی را از بخت معا و بقای نفس غر و محفوظ ماندن جان خود قبل از موت و بعد از موت معلوم  
شد و دانست که جان من که در حقیقت ذات من بهمانست بدن با من لباس است در قبضه تصرف مالک  
حقیقی است پس او را در اعتقاد وقوع معا و محبت حشر و نشر تردید نماند از جهت استبعاد اعاده بدن که از جهت  
آن بعد از موت کمال تفرق و پراگندگی پیدا میکنند باده بخاک من امیخته نیست و نابود میگردد و باده طعمه  
حیوانات میشوند با از حیوانات در آنکه متفرق میزند و بخاک بر میخیزد و باده در میان پاره از ملک و ملک و از  
صحرای و صحرا و آواره میگردد پس این همه جزای پاکه را جمیع کردن اعتبار از آن این جزو بدن غلام نیست این بدن  
غلامت کار است که در محل خواب من خیار و شور و عیال و اینگونه گفته است در شعر مندی شعر بات شعر من  
کین من یکنی رائے خواب کی بچشم نه ملین در بڑیئے جائے نه چار بر بڑیئے این استبعاد را میگوید  
نشان میدهد فلیطیر الانسان عما خلق یعنی پس باید که نظر کند آدمی که از چه چیز میپا کرده شده و مانده است  
از کجا جامع کرده آورده اند تفصیلش آنکه نقطه آدمی خلاصه خوبی است که از غذا حاصل میشود و غذا میماند  
است یا حیوانی اما باقی پس اقسام بسیار دارد از حیوان غلات و بقولات و فواکه و حاصل گرم و سرد و اجالی و غیره







من خصل کرده ام یا مردمی و خوب بود که من خود را هم با سیکه زکوة نقین بنید و اخبار هر که من داده ام محض  
 بگفتار او و او را ناید گذشت و تعارض نیاید که تحقیق است که لفظ سر از پنج با هم ترو شامل تر است چنان  
 که من قوت یعنی پس نباشد ادی را در آن روز هیچ قوتی بر دفع اظهار حفظ اسرار چنانچه در دنیا قوت حفظ  
 و تدابیر داشت و در وقت خطر آب خود را مستقل میورد با صفت ضرب شلاق اقرار بزدی و دیگر  
 جنایات نمیکرد و کلاً ناصر یعنی نباشد او را هیچ یاری دهنده که با وجود اخبار جزاء آنرا از دفع سازد چنانچه  
 بر دنیا یاری دهندگان و رفیقان با وجود جوت حقوق از ایصال جزا مانع آیند و خلاص میکنند و چون  
 در دنیا بسبب نجات از جنابت و گناه محصور در بین دو طریق است یا بکمال قوت در اخلاق و کتمان آن گناه  
 گوینده او را ثابت شدن ندید یا با وجود اخبار استعانت با رفیقان و حامیان از جزائے آن محفوظ  
 اندازن بر دو طریق را در آن روز مطلق منفی و معدوم ساختند از وصول جزاء مستحق آن اختلاف و قصور را  
 نیاید و الا آن روز نیز مثل روز دنیا محظوظ و در بر هم برود و در فصل نمائند و هر گاه درین آیات و مضمون  
 شد اول آنکه باز گردانیدن آدمی با عبادت ترکیب معوج و مقدر و او تعالی است دوم آنکه روز قیامت  
 روز ظهور سر از پوشیدگی با است که حالات کامل در نفس در آن روز ظهور میکند و هیچ حیل و تدبیر کتمان و  
 دفع آن ممکن نمی ماند برائے اثبات این بر دو مضمون بود دلیل دیگر بصورت قسم مذکور فرمودند که و السحابة  
 ذات الارجح یعنی قسم بخورم به آسمان که صاحب کردش است و در آن روز حرکت و در بر و وضع متروک  
 خود را با طلب میکند و در بر دوره روز و شب هر خبر او و موضع متروک جوع می نماید یعنی کواکب در  
 سال و در ماه بعضی در مدت زانید ازین با و اوضاع متروک خود در جوع می نمایند پس جوع روح انسان بحیث  
 متروک خود و تدبیر بدن قدیم خود چه متبعاد و در که مثل آن در هر روز و شب در حرکت و در بر و ملک شایده  
 و افتد و الا کف ذات الصلح یعنی قسم بخورم بر زمین که صاحب شکافتن اظهار کردن است اقسام  
 نباتات از باطن او بظاهر آید و چشمان جاری میگرد و روز و در جواب هر از کانهائے آن مستخرج میشود  
 پس در روز قیامت ظهور اسرار مودعه در نفس انسانی متبعده میماند زیرا که زمین را چون در ایام خزان دیده  
 شود چه نباتات و در او کاس و غنی است و چون بهار رسید آب باران در اجزاء زمین مختلط شد آنرا  
 بالیده کرد و انبیه مخفیات او بر مضیبه ظهور جلوه گر شد و همین است حالت نفس بسبب فیضان اثر روح بر عالم  
 اثر و بعضی از مفسرین بر جوار باران حمل کرده اند گویند که بخارات زمین و در با متعاضد شد و چون فصل  
 طبقه بهر بر می رسد آب شده میریزد برین تفسیر نیز یاده بخارات را در جوع بجزا صلی خود ثابت شد و آن دلیل  
 جوع انسان بعالم روحانیت که مقرر می او بود و ازین سخن مضمون اول ثابت میشود و آنکه یعنی

تحقیق این سخن که اعتبار را باز گردانیدن انسان قادر است و باز گردانیدن او موقت بوقت ظهور اسرار است  
 که آن روز قیامت است لقول فصل یعنی هر آنکه سخن است واضح کرده که هیچ شبهه در آن نماند و ما  
 نحو بالعرض یعنی نیست این سخن سخن بهیوده که دلیل قوی نداشته باشد و بطریق تمیل بخاطر گذشت  
 و مثل مبالغه شعر از حقیقت ندارد چنانچه کافران میگویند که وعده و وعید میفرمان بر روز عت و جزا از ان قبیل  
 که طفلان با شیاء و موسوسه میترسانند تا خوشی نکند بچنین سخن این برای آنکه در عالم فاسد نشود در رسوم  
 بد اعمال فجور را بچراغ مکر و دزدانه عقل بوعده و وعید ترغیب ترسبب نماید و حقیقت این چیز با از قبیل  
 محالات است و برائے اثبات محال بودن آنها شبهات متبعادی ذکر میکنند چنانچه میفرمایند آنهم یعنی  
 به تحقیق این کافران که قرآن را کلام فصل نمیدانند بلکه بنزل و انکار میکنند و آن کید یعنی حیل میکنند  
 از زبان مکر در دفع مضامین قرآن و شبهات متبعادی می آرند تا ترغیبات هرل بودنش ثابت شود و آنکه  
 کید آیینی و من نیز در مقابل آنها حیل میکنند بطریق مکر کلام فصل یعنی مدلل و واضح بودنش تر و علم و حقا  
 ظاهر گردد زیرا که هر گاه کافران شبهه در متبعاد و وقوع جزاء حشر و نشر بر روی کار می آورند در جواب آن  
 تمیل دلیل مقدمات جزاء در وقوع حشر و نشر روشن تر و واضح تر میباشد تا آنکه اجمال بتفصیل تمام نیاید  
 و هیچ شبهه و شک آن نمائیس شبهات ایشان موجب تردید اثبات مطالب و وضع مقصد گردد و کافران درین  
 معنی بجهل غافل مانده و همین است حقیقت کید که بجزایع را ملزم نمائند و نقیض مطلوب او بر روی  
 کار آرند و هر چه حقیقتی قادر است که اثبات مطلب بصورت با خبره ایشان نیز بر روی کار آرند لیکن  
 در الزام بخبری کمال خیالات و زلت با ایشان دادن منظور شد زیرا که ایشان نیز مذلت و خجالت رسولان  
 او قصد میکردند و چون ثابت شد که بودن کافران در انوقت که وقت نزول وحی بود و او اهل اسلام  
 و آدرون شبهات گوناگون در الطال عقائد اسلام نظر آنکه موجب ترقی دلائل اسلام و وضع عقائد  
 است و تا وقتی که زنده اند و شبهات می آرند گویا در ترقی دلائل اسلام میگردند از آنجست که بخبر اند  
 عین حکمت و سر امر شفقت است پس دعای پلای کردن آنها در انوقت مناسب نبود اگر چه آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم بسبب آنکه ایضاً است که زود پلای شوند لهذا شاره شد فمیل الکفر یعنی پس  
 مهلت ده کافران را و عجلت در دعائے بد ایشان مکن تا چشمت شبهات ایشان نزول وحی در جواب آن  
 شبهات پی در پی رسد و حقایق شریعت و حیران و احوال حشر و نشر کما شیه تحقیق و تفصیل یا بد بعد  
 از آن که ظهورین بوجه اتم متحقق شود و الزم حجت دفعه شبهه به نهایت انجا تا زمان تراب چهار و قتال  
 مامور سازیم و از دست تو ایشان را پلای کنیم چنانچه فرماید **وَاللَّهُ يَوْمَئِذٍ عَلِيمٌ** یعنی فرصت ده

تکلف در انرا از کلام عاجز







و بعضی از مصوفیان فرموده اند که اعلی صفت اسم است و آن اشاره به مسئله ایست از مسائلی تصوف بود که  
تزوایل تصوف بر مخلوق را که از مخلوقات ربی است از اسما و الهیه که سبب تعیین آن مخلوق معین نهایت آن مخلوق  
و حتی سطر است و روح محمدی علی صاحبها الصلوٰه والسلام که کل مخلوقات است رب و اسم اعلی است  
و انصارت است از ذات مع جمیع الصفات و معنی تسبیح این اسم آن است که از اسما و حق بخیر و کن و از  
نظر بغیر خود را نگه دار تا بر ذات تو کمال حقانیه به تمام باجلی میفرمایند که هند او تمام بر او قبول جمیع کمالات  
الهی غیر از ذات محمدی هیچ مخلوق را حاصل نیست و تسبیح هر چیز که خاص بآن چیز است همان تسبیح آن  
از اسم الهی که بر مبنی آن چیز در جمیع کمال آن چیز است با جمله آوردن این اسم درین مقام برای افراد است  
که از نقصان کمات که در تو متعلق شده است خوف بکن زیرا که پروردگار تو همان است اعلی که مبداء مرجع  
هر کمال است و هر چیز را یک کمال لایق خودش میرساند و افعال او در تمکین ترتیب تمام نیامده چنانچه برای  
استشهاد این مطلب اثبات آنکه او تعالی مبداء مرجع کمال است بر صفت دیگر آورده میفرمایند -  
الَّذِي خَلَقَ الْخَشْوَىٰ ۚ اِی یعنی پروردگار تو آن ذات است که پیدا کرد هر چیز را پس تمام فرمود و معتدل است  
حاصل آنکه پیدایش هر چیز را نظر بر خاص منافع و فوائد و که از آن چیز منظور است بعد کمال رساندن و مزاج  
خاص که قبول آن کمال نماید و آن منافع و فوائد از درختیند یا بوختید یا چنانچه هر که اقسام حیوان را از انسان  
و غیر گرفته تا پشه و کبک ملاحظه نماید و چنین اقسام نباتات و معادن را تتبع کند بفهمد بدانکه هر چیز را سبب  
حصول تولید و منافع آن چیز معینیت فرموده اند و الَّذِي يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ۚ اِی یعنی پروردگار تو آن ذات است  
که تقدیر فرموده است بر او هر کس کمات را پس راه نموده است آنچیز را به تحصیل کمالات خود تا آنکه بچراغ نور شکم  
مادر کیفیت بر آمدن از شکم الهام میفرمایند و بخیر و بر آمدن از شکم او را کمیدن شیر از پستان و اظهار شکایت  
بگریه الهام میشود و هر تر در جبین برآمده و شنا کردن در آب شناختن چاه و دیگر معانی معاش از عیب  
تلقین میشود و کس شهید را مهندس بر کار ساختن آنکه خانه ها و محیی تزیین میدهند پس از آن شهید بیرون  
سے آرد و گویند که افعی در زمستان بر سبب برودت هوا کور میشود چون ایام بهار میرسد قصد درخت  
باویان سے نماید و چشم خود را بر برگ آن درخت میچاود تا میانه شود و الهاماتیکه بطور و دوحش و بهانه و حشرات را  
در تحصیل سبب معاش و تولید و مناسل و دیگر امور ضروری میشود و کتب عجایب مخلوقات مشروح و مبسوط است  
و حکما گفته اند که مزاج مستعد قوت خاص است و بر قوت قابل کار و معین پس تقدیر عبارت از آن است  
که اجزای جسم را بر وجه ترکیب کند که مستعد قبول قوت شود و بدایت عبارت از افاده آن قوت تا مصلحت  
کار معین گردد و ازین برودت صرف مصلحت عالم منتظم گردد و الَّذِي يَخْرِجُ الْمَرْعَى ۚ اِی یعنی پروردگار تو آن ذات

که بر آورد و تقدیرت خود چیز را که جانور آن چیز را از اقسام گیاه که بهاء و دوحش آنرا میخورند و از الوان گلها و  
ریاحین که گیس شهید و شکر غره و دیگر طور بیان غذا میکنند و از انواع زراعت و فواکه و شمار که آدمیان و بعضی  
جانوران بخوردش متنوع میشود فجعله غنای اخوی یعنی پس گردانیدن چراگاه را خشک شده که  
بر سبب پیوست و برودت زمستان و رطوبت و تراوت او را مل میگرد و خشک سیه شده بکار ذخیره می آید و  
وقت نیامی مصرف شود و در اینجا بدست که برائے اثبات آنکه پروردگار عالم بلندتر از هر بلند است و هیچ بدایت  
و نهایت هر کمال است این بر صفت را اختیار فرموده اند نکته اش آن است که کمال در عالم از قسم بر وزن  
زیرا که کمال هر شئی یا در ذات خود است یا بر اثر نفع غیر خود و کمال ذاتی یا باعتبار جسم و ظاهر است یا باعتبار روح  
و باطن پس برای اثبات کمال ذاتی که تعلق به جسم ظاهر دارد و الذی خلق قسوی آورده شد زیرا که در پیدایش  
جسم هر چیز زراعت اعتدال و تناسب اعتبار و بر برگردن دست با دوت و گوش با گوش و چشم با چشم  
و پایا با کمال و جمال مشاهد و محسوس است و برائے اثبات کمال ذاتی که تعلق به روح دارد و الذی قد عده  
آورده شد زیرا که اندازه استعداد است اوضاع را مختلف ساختن و با بحسب استعداد راه نمودن تا کمات را  
که در خواست استعداد است حاصل نمایند و نشانه محسوس است و برای اثبات کمال که تعلق به نفع غیر دارد و اخرج  
المَرْعَى فجعله غنای اخوی آورده شد زیرا که پیدا کردن غنای مستوران غذا و آدمیان انواع نمونات نمون  
و ادویه و سمیات و انواع آنها را بر تراوت و رطوبت باید ساختن بعد از آن تسلیط پیوست و بر موت و طربات  
فصله را از آنها دور کردن تا به سبب طویل گشت و دیر ماندگی تعفن پیدا نکنند و ذخیره توانند شدیل قوی را بنمایند  
و انتهای این کمال است چون معلوم شد که حق تعالی ارباب اعلی است که مرجع هر کمال است هم در بدایت و هم در نهایت  
و تراب تسبیح نام او مناسبه عظیم بآن جناب حاصل گشت پس از نقصان کمال خود اندیش مندرجش را بر  
که مستغنی عنک یعنی ما خود را خواستیم خوانانید قرآن علوم بی پایان که از آن بر می آید و تصفیه قلب خود باین  
تسبیح بجا آرد تا رنگ نیک و فلا تنسی یعنی پس فراموش خواهی کرد زیرا که استعداد تو به سبب تصفیه قلب تمام خواهد  
و رنگ حجاب بغیر غیب نخواهد گشت الا ماشاء الله یعنی هیچ چیز را از علوم غیبی در خواستعداد است و  
روزیان که وقت تقسیم استعدادات بود و در حقیقت توریسیده فراموش خواهی کرد و اگر آنچه خواست است خدا را  
و حکمت او اقتضا میفرماید که از غافله دور بماند و فراموش شود تا روز قیامت برای حصول مقام محمود و خیر باشد  
چنانچه در حدیث شریف وارد است که در مقام محمود را نوعی از محامد الهی تعلیم خواهند فرمود که این وقت مرا  
حاضر نیست و بلا شبهه آن مجاهد را استعداد آنحضرت صلی الله علیه و سلم تسبیح بودند و در عالم روحانی اوقات الهی  
بآن مجاهد داشتند و گویند درین دنیا بنا بر حکمت از آن قبول نمایند بودند و بعضی آیات قرآنی که بفراموش کردن











مرتبه شکر و نعمت با نعم حقیقی حاصل نماید حضرت مولانا و محقق غنی اسفر مرده اند که درین آیت اشارت بر این  
 سلوک است که اولش توبه بعد از آن ترک توبه و توبه نفس است باز از صفات و سیر که گفته اند عقاید بعد از آن قبول  
 ذکر لسانی و قلبی و روحی و سریت بعد از آن رسیدن به مشاهدات است پس قد افق من قریب اشارت بر مرتبه اول  
 است و ذکر اسم دیر اشاره بدوام ذکر قلبی و فعلی اشاره به حصول مرتبه مشاهده که الصلوة مع جمیع المؤمنین  
 و حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده اند که یکصدقه لفظ او نماید و یکصد مرتبه توبه در راه معصی بعد از  
 رسیدن به این گویید و نماز بعد از آن در امید دارم که در شارت این آیت داخل شود پس لفظ ترکی و بین سوره از  
 زکوة مأخوذ است و صدقه لفظ که واجب از حق است حکم زکوة دارد پس این لفظ اشاره و ادوات لفظ باشد  
 و ذکر اسم دیر اشارت به تکمیلات غیر فصلی اشارت به نماز عبادت است بجمعه مقصود حضرت امیر المؤمنین ازین تفسیر  
 آنست که در هر جا که زکوة بعد از صلوة در قرآن مجید آمده هر جا که مقدم بر نماز میگردد ذکر توبه کرده اند و لابد بود که  
 خاص او داشته اند که در آن این بهره فعل با ترتیب واقع شود و آن صورت در شرح غیر ازین صورت نیست که  
 فقها بر مضمون بر بشرایط نماز و ارکان آن فرموده اند و نموده اند که در آن اشارت به طهارت است خواه وضو  
 خواه غسل خواه تیمم و ذکر اسم دیر اشارت به تکمیلات غیر فصلی اشارت با دعا و نماز حضرت امام عظیم  
 جاسین تفسیر و سلسله از مسائل فقها ازین آیت بر آورده اند از آن جمله آنکه در وقت تحمیل سبب لفظ الله کبر  
 بخصوصه لازم نیست هر چه ذکر خدا تواند بود و کفایت میکند مثل الرحمن اعظم یا لا اله الا الله یا سبحان الله  
 آری ذکر یک مخلوط با بعضی صحاح باشد شروع در نماز یا آن جمله نیست مثل اللهم اغفر لی زیرا که ذکر خاص  
 نیست و از آن جمله آنست که تکبیر تحریمه نزد ایشان شرط نماز است و داخل نماز نیست زیرا که قصه را  
 بر ذکر کسی اسم در بجه

بحرف فاعطف کرده اند که دلالت بر مغایرت معطوف و معطوف علیه میکند و متفرع برین مذکور است که  
 اگر بشرایط نماز مثل طهارت و ستر عورت و استقبال قبله در وقت تکبیر تحریمه کسی را داخل نموده باشد و با فصل بعد  
 از آن داخل شود نماز او درست است و امام شافعی رحمه الله میگوید که تکبیر تحریمه نیز داخل نماز است و آنجهت که تکبیر  
 مذکور در حالت قیام آمده است و قیام رکن نماز است و آنچه ارکان نماز بطریق فرعیست مقرر شده نیز از ارکان  
 نماز است پس بشرایط مذکور ایشان در حالت تکبیر تحریمه ضروری الوصول اند و چون درین آیت بیان نموده اند که  
 حصول کمال رتبه نگاری از عذاب مربوط به تطهیر و ذکر و نماز است که نه در ترس خداست جای آن بود که کافران بطریق  
 شبه ذکر کنند که ملا با وجود عقل و دانش تمام چراغی این اعمال افعال معلوم نمیشود و سببیت این سبب است  
 حصول طهارت چراغ نظر با محقق و متورست در جواب میفرماید که کتاب سبب است ازین انچه بار کمال نمیدانید بکنی و نور و نور

الحق الله انما یبلی فی بلکة فنیار و یکنید شمارندگی دنیا را که چراغی نیست و آخرش چون گیاه خشک سیه  
 شنی است بر آخرت و در لذات محسوسه دنیا و تحمیل نام و جاه کمال را منحصر میدانند حال آنکه زندگی  
 دنیا بر قابل آن نیست که بر زندگی آخرت ترجیح داده شود و الا آخره حذیر یعنی آخرت مهم است  
 بدی و در آن محل گنجایش نیست بخلاف زندگی دنیا که بر چند نعمت و دولت تهاه و است گذرانیده شود  
 اما در مزج و فکر و علم لازم ذات است هیچ نعمت دنیا دیده نمیشود الا الله و محض و محمل او در دنیا لایزال  
 و اگر بالعرض دنیا نیز نیک باشد هیچ وجه شر و بدی در آن گنجایش نمکند اگر چه این عرض محالست باز هم دنیا  
 قابل آن نیست که او را بر آخرت ترجیح داده شود زیرا که آخر دنیا فانی است و آخرت باقیست چنانچه میفرمایند  
 و الا یعنی و آخرت باقی ترست از دنیا زیرا که بقای دنیا چند روز و طولی شد لیکن در دنیا لایزال و در بقای آخرت  
 در قدره فاست و نعمته بقیل است حاصل نمائیم تا آنجا که نامیده چون گذشته است نیز در بجه و مطلوب دنیا همین  
 که او را وسیله آخرت سازند که الله یفهم انهم و الا آخره و لابد عقل گفته اند که دنیا همچون غاشق گشته و دنیا  
 و هر چه توانی از آن برون آرست حافظ اعظم عزیزت غنیمت آنش بگو که چیزی که توانی ببر از دنیا برون آر  
 سخن گفته اند که درین کلام عجز از نظام با وجود کمال اقتضای و دلیل قوی بر بطلان ترجیح دنیا بر آخرت مذکور  
 یعنی خیر بودن باقی بودن زیرا که عاقبت هرگز ادنی را بدست نمی آید و نیز فانی را در عرض باقی اختیار نمیکند پس  
 ترجیح دنیا بر آخرت خلاف مقتضای عقل و محالست که از عقل ملوک و امار و علماء و حکما بسیار گفته اند و دست  
 چون آنکه مضمون را که ترجیح دنیا بر آخرت نباید کرد و دل را بر دنیا نباید بست خلاف مقتضای نقیوس عی آدم دیدند که  
 در حیل ایشان محبت دنیا و اعراض از آخرت و دل بست و هرگز ترجیح با نباشد آخرت را و هم ایشان بودند  
 که نماز بار و کائنات این مطلب است و از کتاب باو میبینیم که نزد طوائف عالم علی الخصوص سکن دیار عرب  
 مسلم الثبوت بودند و در ده میفرمایند ان هذا یعنی تحقیق این مضمون که از قد افق من قریب تا اینجا مذکور شد  
 یعنی القصصه لا و لی یعنی مذکور است در کتاب باو پیشین و بیجا که این مضمون منسوخ نشد و متغیر نگردید  
 حکیم (ابراهیم و موسی یعنی صحیفه ای که حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام را از آسمان داده بودند  
 پس این مضمون از آن قواعد حکیمین و شریعت است که در زمان حج میفرمود منسوخ نشده و انکار آن گویا انکار علوم  
 نظر بر است که کار و سوطان ایشان است در کشف مذکور است و در بعضی کتب حدیث نیز بسند ضعیف دیده شد  
 ابو حفاری رضی الله عنه از حضرت علی علیه السلام پرسید که از طرف با رتبه ای چند کتاب نازل شده است فرمودند  
 صد و چهار کتاب حضرت آدم عم ده صحیفه حضرت شیث عم چاه صحیفه و بر حضرت ادریس عم ی صحیفه و بر حضرت  
 ابراهیم ده صحیفه و تورات و انجیل در زبور و فرقان و طبری و عایشه کشف صد و چهارده آورده است ده صحیفه

در بیان تکمیل کتب سماوی



















بجای صانع و در اقطاف و هو کلیل باز احتیاج این قوم مردم بلکه جمیع انسان بنی آدم از ارشاد ناکه ازین کس  
 هم نسبت گاه و علف است و هم محل زراعت و میوه و هم مقام سکونت و هم عمارت هم گناه و هم جوارح و هم  
 پوشیدنیست پس این چهار چیز غالباً در خیال هر کس از ساکنان آنها درود و ترجمه میشوند و تمثیل میکنند  
 صور خیالی محسوسات است که از آن صور معنی مقوله برده شود و هر چه درود و ترجمه در خیال بگذرد و تمثیل آن غیب  
 و کمال بلاغت و در ذکر عیان تمثیل است و تحقیق گفته اند که قرآن مجید در مقام یاد دادن این تمثیل خود و ذکر اول  
 وحدت ذات صفات و کمالات ذات خود را بی واسطه فرموده اند که باعث ورم و شربت و حرم و دمازی  
 نظر بر نیست با و دنیا نگر و دو الاغرضی که از تمثیل است منقض میشود و در مبدی که در غایت شستنی است  
 از طایفه المشرقین و رافضی و یحیی و یحیی و یحیی که بسبب غفلت صانع بنی آدم صورت گرفته و بر روی کار آمده و  
 مقام استلال است که سواد انچه عجب را بار آورده و ضیائی آدم و حکمت قدرت ایشان اله نماند و از وصول  
 مقصد محروم مانند چار و پنج هر کس حاصل است موجب و حرم و سبب و حرم و سبب و حرم و سبب و حرم و سبب و حرم و سبب  
 تمثیل طایفه گریزه شد و اینها عجب از نظر موده اند که در سبب ملوک طریقات احاطه نظر نماید و در صورت حمله نادر  
 نشای زبیا منتظر تحقیق کنند و از آنجا کمال حکمت صانع تعالی بپایند و بعضی از علماء مابین فقط سختی که در حق  
 وارد شده استلال بمان کرده اند که زمین شکل کردی ندارد و زمین این استلال نهایت ضعیف است زیرا که زمین  
 بر چند حقیقت که است اما بسبب بزرگی و کثرتی آن در نظر کردی نمی آید و بسبب نزدیکی آن از نظر و تحقیق  
 از آن ممتنع است و سطح عباد و کلام با رباب و هم و خیال است که در وقت اعتقاد جسم بزرگ را نمیتوانند دریافت  
 و چون از حواس طبعی استبعاد کافران در باب شریعت و فروع و احوال و عبادت و درود و حجاب و میکرو و فارغ شدند  
 گویند مقام آنکه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نظر کمال خود در عباد کافران مذکورین در بند دادن و نصیحت نمودن  
 خاصه نمایند و اینهمه تذکر و موعظه را بجا نکرده اند که باریان که برین موعظه افتاد و تسلی خاطر ایشان ضرور  
 شد لهذا ارشاد فرمود که قد کریم انت هه که یعنی پس چنانچه نیستی تو نمکین و دهنده یعنی چون این چهار چیز را  
 که نزد کس ناکس از اینها حاضر و موجود است مثل امور آخرت و الهی و دلیل توی بر احوال شریعت و فروع و عبادت  
 از لفظ طبعی استبعاد ایشان که مکاره پیش نیست تمکد شود که خود که تذکر و موعظه کرده و هشمت حکیم خود  
 یکم تبخیر نیستی تو را ایشان تالیق و دارد و خود که هرگز ایشان را از جاده حق سیرا شدن ندی و در دنیا و ایشان  
 بجز و که حق را مبنای زیر که این کار کار و مقلد القلوب مالک است مقدور بر شریعت است که آن توفی و کفر  
 یعنی هر کس را بار بار نصیحت میکنند مگر کسی را که در دوزخ اندازند و نصیحت تو که کفر و زندقه را کار است تو که کفر  
 بار بار نصیحت کردی تو فرض نیست بلکه تبلیغ احکام الهی انداز از عذاب سرمدی محروم و در دوزخ اندازان فلان شد

و در تمثیل قرآن بنی آدم در میان حضرت با و در ذات و کمالات صفات الهی

و در این باب است که در این باب

عالم معامله او با خداست فیه الله العذاب الکبیر یعنی پس عذاب خواهد کرد و او را مستحق عذابی که بزرگ  
 تر است از عذاب گنجی ران دیگر که کفر نور زید و در گردان نشده اند و عذاب او دانی است که مرد و با ایشان چند  
 گنا مان که بر گردیده و بر توبه و از آن عذاب بزرگ محفوظ است و اگر این کافران معاند عذاب کردن خدا که از  
 دریافت حاسن ایشان غائب است و غیر از ضرب شلاق بنی آدم عذاب نمیدانند و در نهایت بجا است زیرا که آن  
 العذاب آتیا بر کفر یعنی تحقیق بسوء است باز نشانی ایشان که بر کفر و کفر هر کس را بر یافت حواس غایت میشود  
 و بعد از عیب میرسد بر همه آنها چار و پنج که مالک العالم غیر از تعالی نیست فحق است فحق است فحق است فحق است  
 یعنی باز تحقیق بر است حساب ایشان که بان خود و بزرگ انواع کفر و عناد و کجاست بر می رسد که در گردانی  
 و کفر او شدید عذاب عقوبت او بزرگتر و الهیانه منته پس آیت ان الینا ایها هم اشاره احوال کفر است  
 که بعد از موت بلافاصله پیش مدنی است در اینجا که در دنیا کجاست اشاره به عالم روز قیامت که بعد از موت دراز  
 روی خواهد داد و در آنکه تم کمال بر تازی و مهلت دراز کند و در این آیت وارد فرموده اند  
 سورة الفجر فی استی آیه و در می هفت کلمه با فصد و دو هفت حرفت و در ربط او با سوره هل انک  
 آن است که در انشور نیز در قیامت و بهشت و دوزخ و قواب عذاب و القسام مردم به دو فرق بهشتی و دوزخی  
 و فروع و احوال و عبادت و درود و حجاب و میکرو و فارغ شدند و در مقابل  
 فرموده و در سوره راضیه و عذبه و در انشور فیه الله العذاب الکبیر و حق کافران ارشاد شده و در سوره  
 فیه الله العذاب الکبیر حد اید احد ارشاد شده و در فیه الله العذاب الکبیر حد اید احد ارشاد شده و در فیه الله العذاب الکبیر حد اید احد  
 بل کما در دنیا و قیامت برسان شبهه غالباً با انبیاء و اعدایان بنیامین حاشی که مقتضای ارباب اطاعت بنده است  
 همان نیست بر این بچه انبیاء و اعدایان میفرمایند که بعد از نشانی انبیاء و دیگر است که شریعت و سوال جواب خود را از این  
 شد با اصل محض است زیرا که او تعالی بر همه چیز از اعمال خیر و شر بنی آدم مطلع است و برسانیدن هر کس بسوی خود و از  
 از طاعت خوش میشد و گناهان و فروع و احوال و عبادت و درود و حجاب و میکرو و فارغ شدند و در مقابل  
 جز او انتظار رسیدن روز قیامت یا از آن است که در وقت او را بر احوال و میان می جمعی و در کارهای ایشان  
 اطلاعی نیست یا از آن است که در وقت قدرت اتمام ندارد و بر دوام در حق او تعالی متصور نیست پس معلوم شد  
 که مجازات نیک بد منظور ندارد و هر چه میکند در بهشتی دنیا میکند بر و یا نه که را بهشت با منور و دعوت  
 میدهد و یک را با انواع آلام و عذاب که در قیامت و در دوزخ میکند و در این شبهه است که حق تعالی با وجود کمال علم  
 و قدرت خود و علم طریقت است حکمت او تعالی میفرماید که در رسانیدن جزای هر کس از انتظار روز قیامت کشته شود  
 تحصیل این اجمال نماد می رسد حال است اول آنکه بگوید عذاب جزای هر کس را که گناهان و در وقت

و در این باب است که در این باب

و در این باب است که در این باب



و بسیار گنجی با صنف خلق دارد و مختلف به طاعت بندگیت و مشغول تحصیل زاد و آخرت و در سعی و کوشش تمیز  
براس المال خود و تکثیر ارباب و نتایج است دوم حال برنج که بعد از موت ازین اشغال و ارفاع غیر مستر آمده اما آنچه  
بر اوقات خویش و ندان و شاگردان خودستان او برای او به گفته و فرموده او در دنیا میگذرد و میسوزد  
پس گویا هنوز او خود نیز در دار العمل است و نیز در برنج اجتماع اهل حقوق که به آنها معاملات گوناگون از جهان  
بدی کرده بود متصور نیست زیرا که موت هر کس وقت مقدور است پس انفصال معاملات بعد از حضور ارباب حقوق  
مناهی عدالت است سوم حال آخرت که هملا علی و شغل دران ندارد و بی نوع و ابتلع و اعوان او به طاعت و آنچه  
او خود کرده بود و دیگران برای او و گفته او به فرموده او کرده بود و نموده او و سپیده و فرا هم نموده و امید نوع  
رسیدن چیزی دیگر بسبب انقطاع نوع انسانی اهل ماندن پس حکمت هرگز نقصان نمیکند که او را در حال دنیا  
بسیار رسانیده شود زیرا که هنوز او مشغول کار است مدت العمر که نه سر پای او است هنوز تمام بر دست نیامده  
و جمع و جمع اوقات را بر این کرده پس اگر او را در نجات به جز اگر قناری سازند او را به عیب میگویند گفت که ما بایستی  
فرصت داد تا عمر خود را تمام کند و تقصیری که در ابتدا جوانی و نوجوانی ازین موقع آمده تدارک آن است و عمر تمام  
رسم تجار من است که چون گشته را بر او به محض رسید او را به ملت میدهند که تا مدتی در آن اختیار و صواب دید  
خود را در گوش مال تصرف نمایند و اگر در یک معامله از او غفلت نقصان شده میگویند او را بآن موافقه نمیکند که  
شاید بر عالم دیگر تدارک این غفلت نقصان از روی ظهور و بر سر این برنج نیز رسانیدن جز غفلت حکمت زیرا که  
هنوز ارباب و نتایج اعمال هر کس به سبب بقای نوع او در وصول حصول اندیش یا هنوز جمع و جمع او را بر  
نشده و نیز ارباب حقوق مجتمع نگردیده تا معلوم شود که حق این بر کسی بر آید و بر روی حق که می آید و از اهل حقوق  
کدام یک حق خود را بخیر ابد که ام معاف میکند و در میگذرد پس چارهای جزایات تا آخرت متعین باشند  
تا آنوقت حضرت حق تعالی اعمال خیر و شر بنده را می بیند و می نویسد و ملا غفلت نیست همین است معنی آن  
در کتاب لبا صا د همین مضمون را درین سوره به چند قسم تا کید فرموده ارشاد کرده اند و میسوزد و میسوزد و میسوزد  
نامیده اند که اولش قسم فخر و واقعه و فخر که مانی می باشد و در روز قیامت که تمام شب در انتظار آمدن  
آن فخر میکنند و چون فخر کنند گویا بعد از موت به موت شدند و باز را و در بار با و راه با هم محمل اجتماع گردیده و  
و کار با یکدیگر تمام شب در انتظار آنها گذاشته صورت سر انجام پذیرفت و چون درین قسم با منظر بیان انتظار  
ست از سر انجام کار ما که حادث به فرقه از فرق نبی آدم است و فخر و ثبات این نبی نواح میل است و هنوز با این  
بسم الله الرحمن الرحیم و این یعنی سوگند میخورم بوقت فخر که اکثر مخلوقات در سر انجام کار با خود انتظار دارند  
و با وجود بواعث کار آمدن فخر میگویند جانوران برنده در بر آمدن از آشیانه با خود برای تلاش رزق گرسنه

ن بیان وقت فخر جزای اعمال

شکر خالی منتظر آن میباشند و جانوران جزنده بر آس رفتن بجاگاه آنجورده بانی منتظر آن میباشند و مردم در بار  
بر آس انجام مطالب خود و اهل بی هم بر اوقات خصوصیات منازعات اهل حرفه و بار را بر اوقات شغولی بکار و بار و بار  
زراعت برای قلیه ای و دیگر اشغال خود و مسافران برای قطع مسافت منتظر آن میشوند و هر کار که وابسته باظهار و  
اعمال موقوف بر حصول ضیاء و روشنی است آنهم بر آمدن فجر معلق است و بعضی فجر را با خصوصیات زمانه است که در انتظار  
آن بیشتر خلایق اوقات میگذرانند مثل فخر و زعفر و روز بخیر و احوال آن که تمام سال در آن روز میگذرانند  
و از مسافت با رعبه با در آن آنروز در آن مکانهای متبرک میگردند و نماز صبح نیز در آنوقت است فخرشگان برای فخر  
بندگان و مومنان و نوبت در روز شنبه است آنهم در وقت هر دو یکی نیست برخاسته و جبهه انتظار  
نماز آنوقت میکنند و بعد از حدیث شریف وارد است که من صلوة الفجر فیه فقه الله و در سوره اسر  
واقعه ان قرآن الفجر کالمشعل و این قرآن فخر محض و شیور و حدیث شریف تفسیر فرموده اند که ملائکه  
در روز شنبه در آنوقت حاضر میباشند و بسبب حضور ایشان تقاضای نوار و برکات حاصل میگردد و با وجود انتظار  
اکثر مخلوقات را در کار و بار خود بر آمدن فجر میباشند و پوشیده نیست در زمان تمام شب بدر میگذرانند با امید  
آنکه چون فجر شود پیش طیب روند و چهاره کار از در پسند و گدایان میبایان تمام شب بگر سستی و خلوت که همین امید  
قطع میکنند صبح بر دروازه های اغیار رفته سوال کنند و طیبان رسد و علی هذا القیاس سایر فرق نبی آدم  
حوائج خود را بر آید آن صبح موقوف میدارند پس تاخیر کار با با وجود ضرورت و قدرت بنابر انتظار و فکرت حکمت  
آنوقت را برای آنکه ازین گروه است جمعی نوع انسان است همین قیاس تاخیر مقدمه جزایا انتظار آمدن روز  
قیامت باید فهمید و کمالی چشم یعنی قسم بخورم به شبی که بسیار بزرگ متبرک اند و مردم تمام سال در انتظار آمدن  
آن ده شب میگذرانند و کار و بار خود را موقوف بر آمدن آنها میدارند و آن ده شب قسم است اول ده شب  
از اول ماه ذی الحجه که حاجیان از آنکاف و اطراف عالم در آن ده شب در شهر که معظله نواح آن برای گذران حج  
وادی طواف جمیع میشوند و ابتدای اجتماع از شب اربع میشوند و انتها و آن شب هم روید و در حدیث شریف  
وارد است که از روز نایب روزی تا آخر نیست که عمل صالح در آن بهتر و افضل از ده شب ذی الحجه باشد و روز هر روز  
از آن ده برابر روز یک سال است و عبادت هر شب از آن ده برابر عبادت شب قدر است دوم آنکه در زمان عبادت  
برای ادای سنت اعتکاف و در یافتن برکات لیل القدر تمام سال در انتظار آن میباشند و در حدیث شریف  
است که چون این ده داخل شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاند را گداز داشته در مسجد اعتکاف می نشستند و  
که راجع به بستن و اهل خیال خود را در شب بیداری با خود رفیق می یافتند و کوشش و اجتهاد بنهایت میکردند  
سوم ده اول محرم است که ایام کبریت و غربت شهادت و ثواب بسیار بر سر می آید که در راه خدا کشیده اند و ارباب مقدس

ن بیان فخر



آنها در آن روز نازل میشود و در باب بدعت از راه جهالت تمام سال انتظار آن و در آن اقامت رسم شیون  
و سینه زنی و گنجائی و غیره خوانی و تصویر سازی و نوبت نوازی میکنند و بعضی از مفسرین این روز شب را  
از تمام سال متفرق گفته اند گویند که پنج شب طاق از ده آخر رمضان که مظنه برکات لیلته القدر است و یک  
شب عید الفطر و یک شب عرفه و یک شب عید النحر و یک شب میلاد یعنی بخت و هفتم حبه یک شب است که مراد  
و الله اعلم و در اینجا باید دانست که بر قسم را درین سوره معرفت بلام آورده اند و لیال عشر را منکر فرموده اند و چنان  
افاده تعلیم آن ده شب است زیرا که سبب تعلیم آنها مخفی و مستور است بخلاف قسم با و دیگر که وجه عظمت آنها ظاهر  
و باهرست و نیز لیال عشر محتمل چهار وجه است چنانچه مذکور شد پس برای افاده ابهام و شیوع آنها را نکرده و آورده  
اند تا همه احتمالات را بخیالشان باشد و الله اعلم و التوکید یعنی قسم بخورم بعد از جنت و طاق که شامل و محیط  
همه اشیاء است زیرا که هیچ عددی درون زمین دو قسم نمیتواند شد و شامل جمیع معدودات بلکه جمیع موجودات  
و بی نوم را چنانچه انتظار اوقات برای سرانجام مهمات خود جمعی و فطریست همچنان انتظار مراتب عباد از جنت  
طاق نیز در معاملات و در امانات خود جمعی و فطریست حامله او در وضع حمل انتظار ماه بایکشد که حد طاق  
و در بازداشتن طفل از شیر انتظار دو سال یا یکشد که حد جنت است و در نشاندن طفل بکتاب انتظار چهار  
سال و در تعلیم نماز بوقت سال و در آموختن روزه انتظار ده سال و در بلوغ و نشاندن نماز انتظار یا نه سال  
و علی هذا القیاس در ذریع ماه یا برای هر ماهی و کار انتظار حد طاق و جنت میکند و تمام کردن آن سالی انتظار  
دوازده ماه و در سال قمری انتظار دوازده ماه بایکشد و در تمام کردن هفت انتظار هفت روز و تمام کردن ده انتظار  
سی روز یا بست و در روز بایکشد و در نماز یا دوگانی و چهارگانی از ابتدای تکبیر تا سلام و اذان انتظار دو رکعت یا  
چهار رکعت بایکشد و در نماز یا سه گانی انتظار سه رکعت و علی هذا القیاس جمیع امور شرعی غیره انتظار حد  
طاق و جنت معمول و رایج است و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از جنت خلق است زیرا که هر چیز را ما چیز  
و غیر از مخلوقات در دو مقرون میسازند مثل آسمان زمین و روز و شب و نور و ظلمت و نوره و ماده و مراد از طاق  
ذات پاک حضرت حق تعالی است که هیچ چیز در برابر آن نیست بعضی گفته اند که مراد از شفع صفات خلق است  
که با تاقم آنها در مزج و مختلط است مثل علم و عمل و قدرت و عجز و حیات و موت و عزت و ذلت و قوت و  
ضعف و مراد از تر صفات حق است که وجودیست به عدم و قدرت است بر عجز و علم بر جهل و حیات است بر موت  
عزت است بر ذلت و قوت است بر ضعف و بعضی گفته اند که مراد از شفع نماز یا دوگانی و چهارگانی است  
مراد از نماز یا دوگانی است این تفسیر بر روایت عمر بن حصین از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شد  
و بعضی گفته اند مراد از جنت درجات جنت و در دوازده ماهی آن است که بهشت اند و مراد از طاق طبقه دوزخ و در دوازده

تفاوت در شفع و طاق

تفاوت در شفع و طاق

او که هفت اند و بعضی گفته اند که جنت دوازده ماه است و طاق هفت ستاره سیاره که به سبب گردش آنها  
در آن برج یا موضع گوناگون تغییرات یقیناً در عالم نمودار میشوند و بعضی گفته اند که مراد از جنت ماهی است  
که سی روز تمام بیاید و مراد از طاق ماهی است که بست و نوزده بیاید و بعضی گفته اند که مراد از جنت دوازده  
در هر رکعت و مراد از طاق یک رکوع و بعضی گفته اند که مراد از جنت آن دوازده چشمه که از دست حضرت موسی  
علیه السلام بزود عصاره از یک سنگ جاری شدند و مراد از طاق آن ده حجه حضرت موسی عم که در مقابل فرشتگان  
ظاهر نمودند و در قرآن مجید نیز بآن اشاره است و لغتاً نیکاموسنی قسم بکتابت و بر روایت ابو سعید  
خدری از آنحضرت به نبوت پیوسته که مراد از جنت روز عید قربان است که در نیمه الحجه است و مراد از طاق  
روز عرفه که نیمه ذی الحجه است و این تفسیر با لیال عشر کمال مناسبت دارد و الله اعلم و التوکید یعنی قسم بخورم  
و قنیه سرایت میکند تاریکی او در عالم که آن نیز وقت انتظار بر دینی است که کار و بارها و البته بسته و اوقات  
خواب نیک باشد یا بدش عبادت شب زنده داران شادی خلج و دزدی و زوان و وقاصی رقا صانع عیاشی  
عیاشان سحر و دوران طلسم شمع یا زان تا شامی صبره بازان این پنج قسم ثابت شد که انتظار وقت و حد  
با وجود پو اعد و در احوال کار و جمیع اسباب موافق حکمت جمعی انسان است که در هر کار نیک به رعایت آن مینویسد  
عقل کامل درین چیز با هر حکمت تغییر جز آثار و قیامت میرساند و ایند میفرماید که هر که در آن وقت تمام کرد  
حججه یعنی آیا هست در آنچه مذکور شد که کفایت کند صانع عقل را و یا بر قسم یا بی حجه یا عقل را در شبات  
آنکه حق سر محمد وقت قیامت است و رسانیدن جز او هرگز نیک بدگانی است بلکه عقل بدون ملاحظه این همه بای  
درین ایجاب جز او اعتبار وقت جز از وقت عمل و حکم عمل کافی است و الله اعلم و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد  
ازین رومی آنید که در آن روز که جمیع اولین آخرین باشند جز او هر کس را باور رسانیدن کار نیست بغایت دشوار  
علی الخصوص که آن جماعت کثیر برای مقابله جمیع شوند و بر سر آمده آیند که در آن هنگام رسانیدن جز امکان نمائند  
و ایند با دشواری و بی الاقدار از تنبیه بنبوه کثیر و صاحبان قوت بنا بر حکمت گماره کرده اند و به تدبیر او صلیا  
اول جمیع آنها را متفرق ساخته و از آن قوت آنها نموده بارها بنظم پرداخته اند پس اگر امر جمعی از آن بهر یک از  
گنجگران جدا جدا العمل جوید ازین شوری دور تر بود و حق تعالی فیما بین این همه که مذکور شد و صفاتی که بر آن  
قسم نموده اند یعنی آن ربک لیکلکم حصدا بطریق جمله معترضه سه قصه مجازات خود در دنیا که در یکسان جمیع کثیر  
را کفایت ارباب قوت و شوکت بودند سهل ترین اسباب هلاک مطلق و نیست تا بر او ساجده بنسبت بقدرت او بی زاری  
جمیع کثیر و یا بر گردن دشوار مستبعد نمایند و نیست قدرت و تعالی را بر قدرت با دشواری و بی لائق ارقیایان بیکدیگر که  
این بان هیچ نسبت ندارد و در اختیار سه قصه بنظم است که اگر امر یکی را از کس صادر میشود که خاف







نهر بار بار سنگریزه یا کجی و یا قوت و دیگر جواهر گرد و برکنار با نهر و جداول درخت با نصب ساخت که تنه آنهار  
 زو برک و شمش از زم و بجای شکوفه یا قوت و موارید نصب کردن فرمود و دیوارهای مسکانات و کالین از درون  
 آنها بشتک غیر که با گلاب گل کرده بودند مظلما ساخت و صورت جانوران خوش و از خوش نظر بر دختان از درون  
 یا قوت و جواهر تعبیر کرد و اگر شهر بر سر راه از درون جواهر بلیه ساخته و چون کیداران را در دوار یا قوت قرار میداد  
 قوت به قوت با سبانی نمایند چون این شهر با نازل تصور بنات حکم فرمود که برای تمام شهر قالین و قوتها  
 ریخی از تار با نازل و نند با نزل و زو قهره در مکانات آن شهر ترتیب بچینند و در بعضی نهر با آب شیرین و در بعضی  
 شراب و در بعضی شیر و در بعضی شهد جاری ساخت و باز از دو گلین را نیز به پود یا قوت تار نقش آراست و اهل هر طرف  
 و هر صنعت را فرمود و مشغول بکار خود شدند و از انواع اطعمه و حلویات مطبخ بسیار ساختند و هر که بر سر آتش از کباب  
 یا دشتابی به تمام اهل شهر میرسیده باشد در هر دو از ده سال این شهر با این کیفیت تیارند بعد از آن حکم فرمود  
 جمیع ایران عظام بکمال تحمل و ترین و لا شهر داخل شوند و سکونت و رزند و خود نیز با جمیع قوم خود را بکودین  
 آن شهر در کمال خشنود و نت کوچ فرمود و بطریق استنزاء و تحریک و اعطای نیکوایان بیکت که شمارا و حصول این  
 بهشت مرا تکلیف میداد که سر خود را پیش کسی هم نهد و نذل نماید اینک قدرت و ثروت من بدید مستغنا  
 در میانی من مشابه کردید و گویید چون حصول آن شهر رسید مردم آن شهر جو حق برای استقبالی بر آن شهر از درون  
 جواهر برای او میکردند و در وقت میگردانیدند و خور بایقیم به بیرون دروازه شهر بود و بایقیم درون که آواز  
 تنه از طرف آسمان پیدایش و همه خلایق را ببالاک کرد و پادشاه نیز بر دروازه افتاد و جان او در حسرت بیدان  
 شهر که با این شقت و تلاش آنرا درست ساخته بود و در دل برود و در بعضی از آنها بایده شد که ملک الموت را  
 حقتا بر سید که ترا و قبض روح بچ آفریده وقت بهر سیده است یا نه ملک الموت عرض کرد که با رضا یا در بعض  
 روح دو کس مرا نهایت رقت و استیغ شده است اگر بگوئید که بوسه بدم هرگز اقدام بر جان گرفتن آنها نمیکردم  
 از آن دو کس مطلقا بود و نولد شده که همراه مادرش بر تختی از کشتی در دریای شور مانده بود حکم شد که جان او را بقبض  
 کنم و وقت مرا بجان آن طفل رفته و استیغ شد که خبر که این طفل غیر از مادرش نبود و دم پادشاهی بود که شهر را بکمال  
 بنا ساخته و جمیع شهر که مانند آن در دنیا ساخته نشده است چون برای دیدن آن شهر قدم در دروازه نهاد حکم شد که جان  
 او را بگیرم و در الوقت نیز بنظر حسرتی که آن پادشاه در دل برود مرا رقت شد از حضور خداوندی ارشاد کرد و دید که  
 این پادشاه همان طفل بود که او را میسر برورش پدر را در باین کشت قوت و ثروت رسانیدم و چون بنظر  
 رسید که در آن از فرمان ما بچید و نیکو در زیر و جزا خود یافت چنین گویند که آن نیکو کشتی که این طفل بر روی مانده بود  
 بجزایک یا بر کناره دیوار رسید که در آن قیام نشوی میکردند چون دیدند که طفل بر تخت همراه مرده افتاده است در

در وقت ملک الموت

در دنیا آمدند و تخت را کشیده آوردند و مرده را مدفون ساختند و بچ را پیش بهتر گذران بردند بهتر گذران بچ  
 خوش و خوش قیامه دیده و رفیق شد و فرزند نداشت او را بفرزند گرفت و پرورش شرع کرد تا آنکه  
 بهشت ساله شد و آثار زیرکی و فطانت در وی از بچگی نمودار بود و در زیر دین و همراه طفلان بازی میکرد  
 که ناگاه و شور افتاد که سواری پادشاه میگردد و در شکر آمدن گرفت طفلان دیگر از ترس بهت خورده گریختند  
 رفتند و این طفل بحجرات برشته استاده نظاره گذشتن سواری پادشاه و شکر میکرد تا آنکه به لشکر بانیان  
 و پیادگان پادشاهی که عقب لشکر را در محافظت افتاده پس مانده متعین بودند نگذاشتن شروع کردند پیاپی از  
 پیاده ها و دید که گاه در پیاده بر سر راه افتاده است آن گاه در برابر داشت و هر که سرسره دید که در آن گاه قد چیده  
 اند با بایران خود نشان داد که این سرسره یافته ام و ضعف بصارت دارم اگر لطفا میدو چشم خود بکشم شاید بهره  
 بروم آنها گفتند که خیر افتاده را از راه نباید برداشت و اگر برداشتی در امتحان در چشم کشیدن اصلا روا  
 نیست میباید که اول در چشم دیگران بر سر راه امتحان کنی تا اگر ضررناشد تو هم استعمال نمایی آن میباید  
 چیست نگاه میکرد و بچکس را ندید مگر این طفل که بر پشت الیت ده نظاره میکرد گفت ای طفلان بخواب و چشم  
 سرمه بکش که بیدار چشم ترا از این رخت حال مگر و طفل دیده رفت و گاه سرسره را از دست پیاده گرفته یک  
 انگشت با سرسره در چشم خود کشید و بچ کشیدنش خزان زیر زمین در نظر او ظاهر شدن گرفت مگر بچ از تاب  
 نمودار نشد و طفل از راه عیاری و زیرکی فریاد برداشت که ای ظالمات انصاف چشمان مرا که کرده من پیش نشان  
 به خیر میروم و شمارا بنظر میسرسانم بایگان از شنیدن این قصه اقبال خیران سر میسر حیران گریخته رفتند  
 این طفل گاه سرسره را خود همراه گرفته بجا آمد با بهتر گذران این اسرار بیا نگر و بهتر گذران گفت که خزان  
 دستوران من حاضر اند وقت شب چون مردم بخوابند بنگار و بایلیها هم گرفته در جایی که خزان نرا نمودار میشوند  
 این خزان دستوران را بر سر و درون معتد را که از اسباب این شقیق من اند همراه گیر و هر چه توانی برایشان  
 این طفل همین عمل شروع کرد و مال با ی فراوان آوردن گرفت و تمام اهل ده را با خود مشغول ساخت و درین  
 آمده را کشت و بجای او خود مصروف شد رفته رفته بخیال کمال خود را از سید بچ انتقام او شدند این  
 طفل نیز فرجا نگذاشت و مقابلها که دروغا لیه مدتا آنکه آن پادشاه بر دین طفل حرج کرد و پادشاه شد  
 رفته رفته بر اقلیم دور در از نیز دستیاب گشت همه پادشاهان روی زمین زیر فرمان او آمدند آمدیم بر آنکه  
 شهر مذکور را چو کردند در تقاسیم معتدله مسطرت که بجزایک شدن این پادشاه و شکر بایش آن شهر را  
 از نظر مردم پوشیدند مگر آنکه در بعضی شبهای تاریک که شان گرد و فواح شهر عدن را تابشی درخشندگی در  
 آنجا بنظر می آید و میگویند که این تابش تابش دیوار با نعل همان شهر است و عبد الله بن قلابه که یکی از اصحاب



پیغمبر صلی الله علیه و سلم روزی در آن نواح وارد بود و شترهای او را در طلب آن شتر دید و در آن شهر رسید و بخود دیدن من را و دیوارهای شهر و در پیش من گشت و در دل خود اندیشید که صورت این شهر  
بعینها صورت بهشتی است که ما را پیغمبر صلی الله علیه و سلم وعده فرموده است شاید در عالم معامله ما آن بهشت نبوده  
باشد چون بر دروازه شهر رسید و آمده دید که کوشکها و بنیاد در خان او بهر مشایخ بهشت موجود است و در  
پیش کس نیست پاره از جامه و یاقوت که در صحن کوشکها فروش بود و در چهار دروازه بهشت بهر سبب کس تنهایی  
بیرون آمده راه دمشق گرفت و فرموده و بنی الی سفیان که تکیه زمان بود این ماجرا اظهار نمود و معاویه را از  
پرسید که این شهر را در خواب دیده یا در بیداری گفت در بیداری دیده ام و علامات آن شهر را در خاطر خود مقرر  
کرده ام که از کوه عدن به سمت انقدر فاصله دارد و از جهت دیگر علامات او فلان درخت است و از جهت  
دیگر فلان چاه و اینک جوی و یاقوت که از اینجا برداشته ام با من موجود است معاویه بشنیدن این ماجرا خیلی  
متعجب شد و پیش علمای آنوقت مردم فرستاد که آیا در دنیا شهر بهشت که از زردنقره ساخته باشند  
و چنین چنان مصحف او باشد علمای آنوقت گفتند که آری در قرآن مجید ذکر آن شهر آمده که ارم ذات العماد است  
و آن شهر را حق تعالی از نظم مردم پوشیده داشته است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند که یک مرد از آن  
من در آن شهر در آید و هیچ رنگ کوته قدیم برود گردن او فال باشد و در طلب شهر گم کرده خود با آن شهر رسد  
و عجایب آنرا مشاهده کند چون معاویه این اوصاف را در عهد الله بن قلاب ملاحظه کردند مطابق آمد گفتند که  
و الله انهم حین است باجماع در اوصاف آن شهر زیاده از مقدارند که بتوان که خود حضرت رب العزت با وجود  
احاطه علم او جمیع معلومات در حق او را بشمارد و میگوید که الله تعالی خلق عظیمها فی السکاد یعنی آن شهر  
که هرگز پیدا کرده نشده است مانند آن در شهرهای دنیای زمین و همو قال ین جاکو العقیه یا کواذ یعنی  
و چه که بر در درگاه تو با فرموده الفرق که تر میشدند سنگهای بزرگ را و وادی القری و فرق نموده ابنا  
اعمام عادیان بودند که بعد از ملک عادیان مابین الحجاز الشریف و الشام المقدس کن گرفتند و از حجر تا  
وادی القری که نهر او خفته معوره در تصرف داشتند و در هر معوره کوشکهاست بلند و او را قهاطی یا از  
سنگ تراشیده و نهاده و بر گل و ریاحین در آنها درست ساخته و او نعم و تعیش میدادند و برستی میکردند  
تا آنکه حضرت صالح را خد تعالی بر سبب نیرایشان فرستاده و قهقهه ایشان در تفسیر سوره و التشریح گوشت  
وادی القری نام شهر بهشت که در طول معرض عرفی همچون یک معطر است و فرماست آنها و شهباء بسیار دارد و آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم آن شهر را با جمیع متعلقانش بعد از فتح خیبر تصرف شدند و بهر چند بیشتر عمارات بنا شده  
نباده نمویان و حجر و فلج آن بود لیکن تخصیص آن وادی القری از جهت و آنقدر که این مکان منتهای معمود و با

ایشان بودند و با سرحد حجاز متصل و منور آبا و خلف حجر که اتصال آن بطرف شام بیشتر است از حجاز و درست  
مردم حجاز را حال آن که کمی بخی مطلع نبودند و نیز و بر آن حق دوق افتاده بود و طول بخوبی هفتاد و درجوسی و دقیق  
است وادی القری هفتاد و دو درج عرض بخوبی هر دو برابر و عرض هفتاد و دو کیلومتر است یعنی و چه که در باغ عربی صاحب  
بجای بود یعنی مردم را چارهای کرده تعذیب میکرد چنانچه چند کس از مسلمانان که بر حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده  
بودند بهین طریق ملک ساخت از آنجا که هر کس نام که در و غرض داشتند و و پنهان پنهان حضرت موسی علیه السلام  
گرمیده بود و فرعون بر خیال او مطلع شده او را چارهای در زمین آویخته ملک کرد و از آنجا که زن جبرئیل کشایم  
دختر فرعون بود نیز حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بود و دختر فرعون بنی را مطلع شده فرعون آنگاه که در و غرض  
آن را طلبیده گفت که از اسلام برگردان برنگشت فرعون تا دست پای او را چارهای در زمین آویخته ملک کند و از آنجا  
حضرت اسماعیل فرعون نیز حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بود که فرعون در وقتیکه از آن حضرت موسی علیه السلام  
تعبه میکرد و بنی صیحت باز میداشتند تا آنکه فرعون غضبناک شد و فرمود که ایشان را چارهای بر بستند و سنگ سید وقت  
شدت گری آفتاب سینه ایشان گذاشتند در آنوقت حضرت اسماعیل را و گاو و گوسفند و اسبها را با خود برد  
و در بهشت بسیار و از دست این ظمان نجات و حضرت جبرئیل در رسیدند روح ایشان را و بهشت سامعند و در آن  
که از مرد و از پسر ایشان ساخته شد و بود و در آنوقت فرعون کن خاصست و دید معلوم شد که تن چنان ایشان دره است و  
شد و گشت بعضی از مفسرین گفته اند که مرد و از اینجا لشکر باست زیرا که کار و بار لشکران بهر بی هیچ است و شهباء  
ایشان که فیض فخره است همه بر چارهای است و ایمان و جانوران از ایشان است و شتر و گاو و همه بهر بیست و نه و اینها لشکران  
در و آن مع تقدیر غلغلی و زنده که شهریان را و در آن سر تقدیر غلغلی ندانند و فرعون را لشکرهای بسیار و چارهای از حد  
گویند که در لشکر او و همه آن بود که اختیار یک سال از رساله و یک و یک شل از شل دیگر رنگه پان هشتاد و یک است و آن  
یک عمل می آمدند و شکرین سواران غول دیگر و همچنین اران اسبان ملوک که اکثر از رنگهای دیگر می شدند و پیش سر  
بطریق هر اول میرفتند و آنها هفتاد و نه را و از زمین جاکیت لشکرهای او را قیاس می کردند چون از میان کبریه  
قعه که دالت بود و قوه حجاز را جمع کثیره قویادان و حدود دارالاملا که محل جزا نیست می گذرانند و شده حالایان  
میفرمایند که ملک کردن این هر سه گروه اقیای میسرش نپذیر طبع ملک سال ایشان بود چنانچه پادشاهان و ملوک  
اعدل خود تصور میباشند بلکه مبارز فرعیان میسرش ایشان بود زیرا که حال ایشان نیست الذی یطعمون الذی یطعمون  
یعنی کسی نبود که طغیان میسرش کرده بودند و در شهر با تحقیق شهر با لری است که غالب محل امن امان مقام سکونت  
هر فرد از فرق انام می باشند و هر چند مالکان ملک ظلم و تمکین را باشند و شهر با خود و دره امن عدل سکونت دارند و اگر ظلم  
و تعدی میکنند در محروک و بستان لشکرهای که خارج از قلمرو خود باشند میکنند و این هر سه جماعت میباشند شهر بخود















علیه السلام در اینجا است و بالاتر از همه آنکه مولد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است و به طوری بر این جایگاه خدا و جبرایل این سوره با سوره الفجر است که در انشور کید بجزت و حرمت و اهل حق تیم و خورائیدن طاعت و کین و مدت و حجت مال مذکور است و درین سوره نیز بهین معنی مسطور و نیز در انشور و پاک کردن بکرشان قویا باشد گنایا مذکور است مثل عارف و عارف ثور و درین سوره نیز بهین معنی مسطور و نیز در انشور و پاک کردن بکرشان قویا باشد گنایا نزول میسوره است که کافری بود و در قریش نام او کله بن اسید و پس از قوی یکبار زور آورد و او را الواسد کینت داده بودند و وقت او باین مرتبه بود که پوست گاو کاظمی را زیر قدم خود می داشت و جماعت کثیر را می گفت که این پوست را از زیر قدم من بیرون کشید اینجا کعبه کبریت خود صفت میکردند و آن پوست باره باره میشد و از زیر قدم او جنبش میکرد چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را دعوت باسلام کردند و ایمان نیاورد و سخنانی درشت گفت که مر از زندگی میترسانی که بجای نوزده موکل دارد آنها را میکشد چپ کفایت توام کرد گیت که بر من غالب میدی بیای میفرمی من شادیام و هر دو تاها با هم تو بر تو خج کرده ام القرآن مالدار شما کنی آن باغ موعود تو باز نور پیراید و اینجا را بهارش بر این سوره نماید و در جواب این سخنان حضرت حق تعالی این سوره فرستاد و مضمون این سوره است که آدمی را بر قوت بدن و زور بازو و کثرت مال و علوم نام و حاجه غره نباید شد و ابتدای خلقت خود را تا قات موت در نظر باید داشت که چه تم شده اند و پیش است که طاقت تحمل آن بیه اعانت آبی میسر نیست و مال را تو حق نعمت توانی است که در عقوبات آخرت بکار آید و الا نام و حاجه غره تا چون آب سر را بکش بر آب است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کَا أَهْمُ هَذَا الْكَبْكِي یعنی سوگند خورم باین شهر و بلاد و اصل منی نفی است و در اینجا برای تاکید قسم آورده اند چنانچه در لغت عرب بسیار استعمال است که در مقام تاکید قسم این لفظ را می آورند و در اینجا نیز تاکید ازین لفظ است که قسم بیشتر بر این سخن بخورند که آن سخن را کسی ننکر باشد پس اول جمله لا انکار و تکرار لفظی بخانه بعد از آن قسم اثبات مطلب خود میکند پس گویا مطلب بدو وجه ثابت میشود باطلال فیض و انبات عین و اگر قطعه قسم ذکر کن اثبات مطلب بیک وجه خواهد شد بعد آوردن جمله نفی موجب یارت تاکید شد و بعضی از علما میگویند که مراد نفی قسم است یعنی حاجت قسم برین مطلب است که بر ظاهر است و بعضی گفته اند که این کلمه دلالت بر بزرگی قسم میکند یعنی بر آنچه بالاتر از است که بر این مطلب اصل بان قسم توان خورد و در هر دو صورت کایت از ثبوت مطلب است یا دوا ظهور آن میزین روتیر تاکید ثابت شد چون مطلب قسم است که خلقت آدمی از ابتدا تا انتها در شقت و پریشانی باین شهر که شهر کعبه است قسم خوردن نهایت مناسب است و مطلب واقع شد زیرا که شهر کعبه اصل تمام زمین است اول بر و آب زمین نقطه پیا شده بود بعد از آن از آن نقطه تمام زمین را پس گرفته گسترانیدند و زمین اصل ماده

در هر کس که نام این شهر است

انسان است پس اصل او چون محل مشقت و رنج باشد و از آنجا توقع باید داشت که از شقت و رنج خلاصی یابد آید بر آنکه این شهر کعبه جهت مقام شقت و رنج است اول آنکه زمین است سنگی در ریستان واقع شده و صاف را نیست و آبها شور و در آن سطح زمین بهین سنگی کنده چاه در آن دشوار است خط آب غلبه دام ساکنان آنجا را لایق است و در موضعی واقع است که اوقات تمام که در ماه جوزا و سرطان است متعلق است راسل نه چپ است صبا و موجب حراق عظیم میگردد و سبب انعکاس شمع اوقات از کوستان در شبها نیز شدت گرمی میشود و همواره بکلی میوزد و آب خجالت بر کبی و مینوای مسکن عیاشان جهان خوش طبعان و در کار و صنعت اندیشه و در اندام از قدیم الایام در آن ذوی الاقدار بر اینون آن محنت نگشته اند و از آنجا که از قلم و خود ساخته و هر که قصد آن مکان میکند بنیت خالص یار میکند چار اسباب تفریح و خوش گذرانی هیچ چیز ندارد و در سفر زیارت آن مقام عظیم شسته در بی که گشتیم و در هر دو در بر ظاهر و پدید است و اینهمه مذکور شد بهای شقت و رنج دنیاوی ران تمام عیاشان مثل زود و با وجود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم متحقق بود چون بهشت ایشان اشد و در شقت و رنجی باین عظیم رود و او که بهر احوال اهل آن شهر بایشان گردیدند و در بیاطل با و احواد خود را ترک اند و عبادت بتان را گذاشتند و در هر خادعی و شقاق و منازعت و جدال پیدایشد و کافران مثل انذار و انجاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مکرر شدند و اوقات شهر به بیداری افتد یا که رنج و شقت گذشتن گرفت هر روز بهر شام جانی که در او دیگر برویات شغولی بود اشارت باین شقت رنج تازه درین عبادت میفرمایند و آنست چون یَعْلَمُ الْكَبْكِي یعنی سوگند من باین شهر در حق است که تو فرود آمده دین شهر چسبید فل رنج تو درین شهر هم باین شهر را شرف و بزرگی افزو که شرف لکان ملکین و هم سبب شقت رنج دینی زیاده گشت و مردم آن شهر در آن کبریا ترک فعل و اندامی بهترین خلق امد است گرفتار شدند و حرمت حرم را که پاس آن جانوران موزی را می کشد و در سخنان را در دانی برینند یک فلم حرامت داده مخالف آن عقیده شدند و در آن وقت ظلم که از سکنه آن شهر بوضع می آید از ابتدا وجود او تمام از یکس نوع نیاید باشد پس بسبب افزودن این قید یعنی و انت چون هذا البلد یعنی این هم الکمال یعنی به مطلب میرسد چون قسم و صفا آن به مطلب خود غرض خود را خواهد که جز آنکه از آنجا توانند دریافت قسمی بیک عام نمی نرند که فرمودند که و اهل و ما و کذ یعنی قسم بر اینده و هم با چندی را زیاده و او را که هر دو در کمال شقت رنج گرفتار اند زیرا که از اول مل حمل زمینگی طعام و در دزد با یکشد و بعد از آن در پرورش طفل خنثیا و بیخیا با یکشد و آنچه میزد اول و در دزداری و در کمال عجز و ضعف با یکشد و بعد از آن درین محنت سراجی فانی با نزل الام حرمانی و روحانی مبتلا باید بود و بعد از گفته اند که اگر طفل مساعت تولد را اشاره بهین است که درین جهان گریبان خراب گذرانند و نه قیل و نه کما توذن الدنيا صر و حفا یكون بکاء الطفل ساکنین لیل و لایا یکدیگر نموده و انا کلاوسع ما کان فیها و رعد























که محیط است جمیع احوال و احوال و مقامات و عقاید و مذاهب از هر پنج فیض رحمت الهی در رنگ باران بروی بار و دریا حذب کشش می و در او را بحالات مختلفه نشیمن فراوانی و بهر یک کمال خود رسیده زمین و زمین استعداد است که بقدر فراخی و صفائی آن شود و مناسبت احوال و مقامات و سیر میگرد و چون عمده این امور و اساس اصل این مستور نور نبوت است این سوره را که در بیان لوازم سلوک طریقت و در کمال معرفت است مصدر مذکور آفتاب که مناسبت است فرموده اند و این سوره را سبلی باین اسم ساخته اند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و تفسیر یعنی قسم بخورم با آفتاب که مثال دل پیغمبر زمان است و حکمتها یعنی قسم بخورم بشعاع آن که مثال اشراق نور نبوت است بر کل مخلوقات و التفسیر یعنی قسم بخورم با آفتاب که مثال مرشد صاحب طریقه است و خلیفه پیغمبر است در حالت غیبت پیغمبر مابعد کمال او را که آنکه کمال پیروی آن آفتاب که در این شرط بر آن آورده اند که حرمت مرشد و طاعت با جمیع نور نبوت و بهر سبب کمال اتباع او را منصب خلافت نصیب شده و پیروی کردن با آفتاب را بحدی و چه است اول در استعداد نور و در پیروی او در غروب و آن در اول ماه می باشد و سیم پیروی آن در طلوع و آن در وسط ماه میباشد چهارم در بزرگی جبهه بر حکم حسن ظاهر که غیر از آفتاب هیچ ستاره با آفتاب حسن برابری نمیکند و کونواقی و لامل الباع و اجرام کلان و بزرگ باشند و پنجم در ارتباط با اصل این عالم بجز حرکت او چنانچه هست که تبدیل فصول سال و حساب متعلق به تمام سال و دیگر امور عظام و البته بجز حرکت آفتاب اند و تبدیل شکلات ماه و اری و حساب خلق مباح مرتبط بجز حرکت آفتاب است و بخار این امر اضحی حاده و زیادتی و کمالات در امور حیوانات و غیره و آنرا باو شیرین و شیر دار و غلیان غلغله بدن مجر و معد و یا هم البسته با زیاده و نور و حرمت و التماس و از اجزای قسم بخورم بر نور و قیام روشن کردن آفتاب را که مثال وقت ریاضت سالک است و در اینجا نیز شرط افزوده اند تا نشان باشد بآنکه وقت ریاضت هر اوقات حرمت و بزرگی پیدا میکند که بهر سبب آن ریاضت نور نبوت بر دل سالک تجلی شود و عجایب نفع گردد و الا ریاضات باطله جوگیا و غیره ای باب است باطله که نور نبوت را حقیقی نمیکند و عجا از میان برین در نیاید و حرمت بزرگی هم نمیرساند و در اینجا اکثر باب تفسیر شده و در سبب که روشن کردن آفتاب است در روشن کردن آفتاب کار روز پس این ترکیب مقولیه چرا آورده اند تا آنکه بعضی از مفسرین بر نظر بقوت این شبه که در تفسیر از آفتاب صوف داشته بزمین دنیا ها ندانده اند و از لزوم انحصار قبل الذکر بکر قرآن و البرزخ نفسی حجت و حق است که تفریق ضامن غریبیت چه پیغمبرها و ملها باشد راجع با آفتاب است و با وجود هر چه مذکور بخرج مقدر عدل بتوان کرد لیکن چنان ترکیب را که بطاهر مقولیه مینماید

باید شنید عادت قسم نیست که چون چیزی را در وقت مقرر می بیند و این مکرر میشود آمدن آنوقت را سبب پیغمبری باشد و موافق قاعده عقلی نیز خود را دلیل و جد و مؤثر و حجت برمان الهی مقرر است پس چون زبان برود و عقلی و دینی تجلی آفتاب میکند نسبت بآن کرده شد و این بخار را که در اینجا بکار برده اند پس نظر بحقیقت مثل آنکه وقت ریاضت است و موجب تجلی نور نبوت بهتر از استعمال حقیقت شد و محفل است که معنی از اجلیا آن باشد که در آن روز بر سر و عیار و عامل نباشد در صورت نسبت تجلیه بر روز و لا تکلف درست میگرد و و اللیل اذ یغتمها یعنی قسم بخورم لبثه قیامی پوشد آفتاب را که مثل وقت رخت کردن باو است حقوق اهل و عیال و زمان غفلت و بجزیت است از نور نبوت و آن نیز فراعده آخرت سالک طریقت لایبی است و الا نشد دنیا بر هم شود از عبادت که متعلق حقوق السند مثل عبادت مریدان زیارت آقا و و کتبش بر اهل عیال و غیره و ذلک محروم ماند و موجب نقصان زراعت آخرت گردد و در حدیث صحیح وارد است که حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه روزی از مجلس مجلس نبوی برخاسته بجا خود میزدند که ناگاه شخصی از محراب کرام خطبایم در راه و در خود و با او از بلند گفت که خطبه منافق شد حضرت ابوبکر فرمودند که چنان گفت رسته که بحضور نور انحضرت صلی الله علیه سلم حاضر میباشم ما را عالم عیالان نمکشف میگرد و گویا چشمه سر و چشم و چون از آن مجلس متعین فرماید بجا بنمای خود میرسم و با زنان و اطفال احتیاط میکنم آن کیفیت باقی نماند حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند که ای حال بگریه لایق است بیا تا بحضور انحضرت صلی الله علیه سلم رفت عرض کنیم هر چه بحضور انحضرت صلی الله علیه سلم حاضر آمدند و خطبه همان اسلوب با او بلند گفت که خطبه منافق شد انحضرت صلی الله علیه سلم پرسیدند تمام ماجرا بیان کرد فرمودند که اگر شمارا بر بسیل دوام همان حالت باشد که بحضور من یا در جای نشکر و رویدید هر آینه شمارا از زمان تلمذ ندیده بودیم و این امر را که لغو زمان بروید و فرستگان با شما مصافحه کنند و لیکن ای حال بچگونگی دائم نمی ماند بلکه ساعتی درین حالت میگذرد و ساعتی غفلت تا توجه حق و توجه خلق هر دو غفلت باشد از اینجا معلوم شد که اوقات غفلت ریاضت نیز حرمت دارند که در هر دو معاون ریاضت آیند و میشوند و هم باعث حصول ثواب با او است که متعلق حقوق خلق است چنانچه عاویز جنبل رضی الله عنه فرموده است الهی لا تحسب نفعه که لا تحسب نفعه یعنی من خواب و درین وقت هم بر تو ای می باشم چنانچه در توحید خود چه اگر تجدید است حق خالق جل جلاله خواب نیز او را حق نفس است و هر دو حق با حق خداست و واجب بر غفلت که عباد طاعت نباشد و حکم شرع نیست مثال فرمان الهی بود آن غفلت بجز حرمت از بلکه از مطلق است و از اینجا معلوم شد که این هر چه با قسم در حقیقت متعلق با آفتاب اند و لهذا این سوره ابناهم آفتاب می گردانند و الله و الله و الله یعنی قسم بخورم با آسمان و آن حکمت الهی که بنا کرده است

نشانست  
منصحت  
و از آن جهت  
نیز



آن آسمان را محیط آنچه در جوف است و این مثل شریعت است که مانند آسمان محیط هست بر جمیع اعمال مکن  
و حکم هر عمل در آن موجود است و مانند آسمان دوازده برج دارد و زمین چهار شش شش اول که مثلثه و حقیقتاً دست  
مشکل بر سیم بر سیم ذات و صفات بر سیم و انبیا و ملائکه و کتب بر سیم و معاد و مثلثه دوم که مثلثه عبادات است مثل بر سیم  
بر سیم عبادات بدنی مثل نماز و روزه و طهارت قرآن مجید و از کار و دعوات و در دو عبادات مالی مثل  
زکوة و صدقات و وقف و بنائے مساجد و باطیات و عتاقه و مدارس و چاه و چیل و همانا مثلثه و عبادات  
مکرمه از بدنی و مالی مثل حج و عمره و جهاد و اقامت ایما و مثلثه سوم که مثلثه معاملات است نیز مثل بر سیم  
است معاملاتیکه بر عبادات نیز دارند مثل نکاح و خدمت والدین و برورش اولاد و رعایت حق ممالیک  
و حق همسایه و حق تمسکین حق بهمان و در گزافه معاملاتیکه و وجه از عبادات ندارد مثل بیع و شرا و اجاره  
و رهن و شرکت و وکالت و کفالت و غیر ذلک معاملات که وجه بر سر و احسان نیز در آن مخرج است  
مثل بیع و قرض و اقرض و مضارب و مثلثه چهارم که مثلثه سیاست است نیز مثلثه سیم بر سیم است کفارات  
که همراه سیاست و وجه از عبادات نیز دارند مثل کفارت سوگند و کفارت قتل نفس و کفارت روزه شکستن  
و نظایر کردن و جمیع کردن در حالت حیض و غیر ذلک حدود و تعزیرات و قصاص و محض سیاست اند مثل حدیثا  
و حدیثا شراب خوردن و حدیثی و حدیث قطع الطریق و حدیث شام دادن و غیر ذلک دیات و ضمان و تعقیقات  
که همراه سیاست و وجه از معامله نیز دارند و نیز سارا و دار و کد و لامل حکام اند از آنکه بیعت سواره سواره اند  
که در فتنون احکام سیر و دوری کنند گنجینه است جمیع و قیاس است تعاقب و بیعت و بیعت باقی ساره  
ثابت اند که در محال و محال خود مستقر دارند مثل مصالح بر سیم که در هر فردیافته میشود و بنائے این آسمان  
که عبارت از شریعت است نبوء و اقصیه که هرگاه مکنین عقیده مقتضای آن شوند اعمال خیر ایشان محمل  
قبولی صعود نمایند و از انظر آن قبول صورت رحمت و هدایت گرفته بر مثال باران سیل سیل بارانند بخیر  
که از زمین بر سیم دور آسمان رفته صورت آب گرفته منعکس میشوند و سیم سیم سیم و شادانی زراعت  
میکردند و از کفر و خطیئها یعنی و قسم بخورم زمین و آن حکمت الهی که او را این و فرخ گسترده است  
و آن مثال استعداد نفس انسانی است که به سبب غرضی قابل زراعت تخم معرفت است و چون نفس  
انسانی را در عالم حسن مشایخ و نظایر که قابل عظیم باشد و قسم بان خورده شود یا نه میشود بخورده آن نفس  
قسم خورده میفرماید و نفس یعنی و قسم بخورم به نفس که دو چیز دارد و اول قابلیت کسب کمال دوم تعقل  
کمال بالفعل که به سبب این دو چیز زراعت تخم معرفت او را میسر شود و آن نفس انسانی است زیرا که  
نفس ملائکه کمال خود را بالفعل حاصل دارند حاجت با تکمال نیست و نفس جمیع الی قابلیت کسب کمال ندارد

و این است که در این آسمان

پس زراعت تخم معرفت از اینها ممکن نیست و برای همین نمک نفس نگردد آوردند تا دلالت کند بر نبوء از  
انواع نفوس بخلاف همسایه دیگر که معرفت آورده اند زیرا که آن همسایه یا کمال دارند و تعدد نوعی در اینها تصور نیست  
چون آفتاب مایهات آسمان و زمین کلیات مختص در دو واحدند و روز و شب هر یک یک نظر عظمی متعدد و عیناً اند  
اما نظر عینی با حاده و فکر آنها حکم میکند تعداد را باور نمیدارد و ما استخوانها یعنی و قسم بخورم بان حکمت الهی  
که درست ساخته است آن نفس را و اعتدال مزاج و حواس ظاهره و باطنه و قوای طبیعی و حیوانیه و نفسانیه  
با داده تا قابل تعلیم و تنمیه گردد و تحمل اعمال شاقه و در و ثبات مشورت زراعت تخم معرفت باین آلات تواند کرد  
و بعضی از مفسرین در وجه تسمیه این شش قسم سواً تفصل انسانی چنین ذکر کرده اند که حقیقتی را در این سوره  
منظور میان حال نفس انسانی است و اختلاف آن در قبولی اهلان فخر و تقوی مذکور کردن و وسعت فزانی آن  
تا بحسب قوت علم یونس تمام جهان گردود و علم جو علی خود در دو گنج و کسب قوت علیه خلیفه حضرت ربوبیت  
که هر چیز را از مخلوقات بکار میسر و مصرف نماید و تکمال صناعات و تهیفات منافع و مصالح و مخرج و در ذات عالم  
قصه کند پس در ابتدا کلام شش چیز را بطریق قسم یاد فرمودند که آن شش چیز در علم اطلاق و وسعت نبوء حضرت  
الوہیت اند تفصیل این اجمال آنکه حق تعالی دو چیز را در عالم وسعت و اطلاقی تجسید که هیچ چیز را حاصل نیست  
اول زمان دوم مکان اما وسعت مکان رنگ دیگر دارد و وسعت زمان رنگ دیگر مکان از عرش تا بفرش فرکیان  
و احد مخلوقات بیش از این را فر گرفته و همه را در خود جوده و خود بر یک طور ثابت است و ظرفیت او در گذر و عصر  
و عموم زمان باین نوعی است که خود در گذشت و در مقام خود ثابت و در ساعت و در لحظه از آن مستقر و راسخ  
نیست و باین شش شانی محیط و فرگیرنده ظرفیت مخلوقات و در حد احصاست برای یاد و باین این دو نوع عموم  
آسمان زمین را که از عده مکافات اند که در موه اند و در شب با که از اجزای زمان اختلاف ظاهر و امتیاز بین  
با وجود قصر مدت تبدیل و تحمل دارند آورده اند و در اینجا قسمی است از عموم اطلاق در افاضه انوار که با تقوید میان  
و شمع و شریعت و حق و غیر و مسلمان کافر و صالح و فاسق و اقصیت و کمال مشابہت با فاضله وجود و لوازم صور نفی  
از حضرت الوہیت دارد و با کردن آفتاب مایهات بوسے ازین قسم بشام از کبار رسانید اند و ایمان و کفر و دین  
هر قسم عموم هر اقسام را به دو چیز خورده اند جوابش آنکه باوصف افاده عموم اختلاف کمال و نقصان و نور است  
و ظلمانیت و اعلی و تعین نیز منظور است تا اشعار به باختلاف نفوس انسانی باوصف عموم تعریف بین  
صفات نموده آید بر آن معنی ضرورتاً قیاس که در هر قسم در دو چیز یا ذکر شده و آفتاب معالمان اوارا صفت  
و مایهات خل و در در اجزای زمان نوری است شب ظلمانی و آسمان بلند و محیط و زمین پست و مجاط و چون  
عموم نفس انسانی را بر عموم این چیز یا قیاس کنند و رنگی آن نیز ظاهر گردد و چنانچه میفرماید فاللهما فخر رها

و این است که در این آسمان







و گاه بر صفت بر سه فرق و در میان احم و صفت و اسامی را با اولاد بدلی می کنند و در صفت بر سه اصل خود میدارند چنانچه  
گویند اهل اقصا یا کوخرا یا یعنی زینت نشسته در سوا و نشسته نام شخصی است از اولاد حضرت نوح علیه السلام که  
پسر طار بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام است و چهارم پشت بحضرت نوح علیه السلام میرسد اولاد آن شخص  
در بلاد عرب بعد از آنکه فرقه ها و منشتر شدند و متصرف شدند و وطن ایشان در میان شام و عجم بود شهر یکی  
بنام ایشان طرف شام بود و نامش حجرست و شهر یکی بنام ایشان طرف عجم بود و نامش وادی القریه است  
در میان این هر دو شهر یکبار در بعضی محوره از قریات و قصبات در تصرف ایشان بود و هر یک کوشکها و بلد و سنگین  
ساخته بودند و در اعات میکرد و در چشمها میگذاشتند اما آب در میان ایشان کم بود و بسبب سنگینی جاه و چشم  
دیدن آری که تنیده میشد اکثر اوقات احوال خود را در میان غمها و دلتاشدن با عمارت کنندیدان نهر را خوشتر و با  
در کوستان محروم و تنه میخوند تا آنکه سنگ تراشان چاک میکردست از آنها بر کوها عمارات متشش میساختند  
و رفتند از سنگها صوریهای عجیب و غریب میساختند آن صوریها در ایشان رایج شده و بت پرستی مشایخ  
شد و از حضرت حق تعالی مطلق مائل و بیخبر شدند نهایت الهی حضرت صالح بن عبیده که هم از نو و حکومت  
و جمال در ایشان ممتاز و مستقیم بودند و هم از راه حرب و نسب برگزیده و از حضرت حق تعالی اعلی و تبار شدند و  
صلح از ایشان ظاهر شدن گرفت تا آنکه وی الهی در رسید و حکم کرد که قوم خود را از عبادت بتان منع کنند و بعبادت  
تعالی مشغول سازند و با حکام الهی را با ایشان برسانند و بعد از آنکه از این همه نعمتها که شاهد و مال است از جانی حضرت  
شکر این نعمتها را ادا نمایند و سرکشی و تکبر و زور حضرت صالح علیه السلام الهی فیض از رحمت بین آفریننده آنها هرگز  
قبول نکردند و از حضرت صالح علیه السلام بجز و طلبیدند حضرت صالح علیه السلام فرمود که اگر من شکر را میجویم و بتان را میگویم  
نشوید و ایمان نیارید بیهوده با عباد خدا تعالی گرفتار شوید آنها این سخن را یاد کردند و نگفتند که ما فلان روز  
در تمام سال بیرون شهری براییم و بتان خود را نیز بجز شاک ملک و زور بود و رحمت آراسته جلوه میدیم تویم بجهاد  
ما با ما همه از بتان خود و عبادت بتان تمام سال آن روز میخوانیم آنها ما میدهند تویم از خدا خود را بجهاد و بتان ما میبخشیم  
خدا تو چه میدهد حضرت صالح علیه السلام قبول فرمودند و همراه ایشان برآمدند و جماعت قلیل که بر ایشان ایمان  
آورده بودند تابع ایشان شدند چون بعد از آن رسیدند دیدند که بتان را بحال ملک و زور من بخت نشاندند و مقابل  
داشتند و بجنون و ادب تمام روزی آنها را دیده عرض مطالبینان حضرت صالح علیه السلام فرمودند که شما از بتان خود بجز  
غیر معتاد بخواهید تا بگویم که ایشان چه قدرت دارند آنها چیزی را غیر معتاد از بتان خود در خواستن شرع کردند و  
ناآمد و بتان را نمیدادند غیر از هر سوزی نمره میافکند چون میفرمودند حضرت صالح علیه السلام فرمودند که هر چه بخواهید  
از خدا خود بخواهید قدرت او را نماند که بخواهید در این دنیا که بخواهید بگویند که او را چیزی را بداد گفت

در نظر عقل محال نماید و از آوردن آن عاجز شود تا عجز و قیود بجان مبارک قرار ندهد و لا خفیف و لا ریم فوا ایهم  
شمر بر گفتند که تو سر در راهی و دور عقل و دانش و فطیت داری تلاش کرده چیزیست بفکر که عاجز شود و تو توانا و در محض  
بجست حاصل غم گفت که ازین پشته که بر بر عیدگاه است و از آن دور و آنجا نشیمن گفتند برآید و دشتی  
را که پیشانی او سیاه و بلقی بدن او سفید باشد و بال سحر او دراز باشد و پیرش هم شده و ماه حمل در شش باشد و پیر او  
پس بزرگ بود که بقدر این پشته که در نظر مردم درآید و بعد از آن بدن محض و راجح برآید برآورد و شکل حق و نزدیکی  
چیز حضرت حاصل غم فرمودند که اگر من این پشته را در نظر ازین پشته که برآید شمایان خواهد آمد و در جست این خوا  
خواهید که گفتند آری حضرت حاصل غم فرمود چنان موکد و قوی و قرار است و از ایشان گوشت مسلمانان را سهره و  
پوشانیده و آن پشته که تشریف برین دور و کشت نماز گذارده و در جانب کبلی مشغول باشد و خداوند مسلمانان  
را بقصد که عقب بن استاد آیین گویند و سر واران فرقه خود با افواج و ششم خود را و اگر ایشان و در زده  
بودند و ببینند که چه پیشروانگاه و بقصد الهی از آن پشته که از آن نالدین جانور که در حالت در زده عیان شد  
سمیع شدن گرفت تا آنکه آن پشته بشکافت و داده شترس و صوفی و لغات مذکور بر آمد و در محضر آمدین  
گرفت بعد یک ساعت او در در زده پیدا شد و بجهت نیز آور و بر آورد و در قدرت بدین احوال غریب از  
ملق برخاست و بعد با فانی شد که خداوند حاصل علی السلام قدرت عجیب را و با ایمان باید آورد و جعفر بن عمر  
باشش از کس را قبایع خود را در آن تست شرف با سلام شد بعد قدم حضرت حاصل غم آقا و عفو حاتم خود را خواست  
مردم و از آن دیگر از شامت نفس امار را بر کار نمود و در آن بیان خود را اعلا شرف کرد و دیگر شمایان بحر فطرت نشود  
بر دین مذنب خود استوار باشد که وقت و زمان است آن اشتیاق با غوا و ریشیان خود را بکلمات کفر گفتن شروع  
کرد و حضرت حاصل غم را جانور که در او اند حضرت حاصل علی السلام فرمودند که حالا شما خلاف عهد کردید بن ایمان  
خیال و درین لیکن این مایه شتر و جیج او را کمال تعظیم در یک خود را در این اربع و جیجی بنید که باعث حق امان  
شماست تا و قتی که این مایه شتر و جیج او را در میان شما خواهد ماند و غلب بر شما نخواهد آمد و در اینجا باید دانست که نکته  
و تخصیص این عجز را و آن خود آن بود که آنها در سنگتراشی و فائق تصویر امارات میکردند و بحر کربا می نمودند  
پس در و نود بن این عجز و با نپا اشاره است باریک یا که هر چند شما از سنگ تصدیقات عجیب غریب میسازید لیکن  
جان دران فیتونید و میدار از سنگ جاندار را که کلان ترین جانوران آن و یارست از سنگ میسازیم بر آورد  
بست کافران از بت حیان چیست دارید بباری آن بت بر پستی که جاندار دارد و نیز اشاره بان شد که  
بدایت آبی دماست سنگین را نرم میکند و از آن اوصاف شرح ظاهر شود و بناید آدمیم باقیه قصه که آن شتر مایه در  
پشته خود و جیج بزرگ توی شکل بود و چنانچه ایوستی اشهری که از صحابه بگرام است میفرماید که من در شهبان شوم















سجده بنیان باش و اینکار کن نور در شهر رمضان وقت صبح که هنوز زمین تاریک بود حضرت شاه ولایت کرم  
 و در آنجا مسجد تشریف آوردند این معین عقب ستون مسجد بنیان شده مستعدان کار بود و دعوت تشریف شاه ولایت  
 کرم اندر وجه آن بود که مردم را در مسجد با و از تکبیر بلند بیداری ساختند تا بر خاسته مشغول شوی و طهارت  
 شوند و زمین ایشان را نور سجده رسانند از عقب ستون این معین یک صحرای شیر بر سر بارگ ایشان زد و بعد از زدن آن  
 مردم از بر جا خیزد و رفتن او دیدند و او را بخوش آمدند و چون رفتند چندان بود اما زیر سرایت کرد و بجا آمدن  
 انتقال شاه ولایت کرم اندر وجه شد و شب بخت و کم بدن مبارک ایشان را از حجب الجبّه که موصیعت متصل  
 کوفه مسافت یک فرسنگ از مسجد جامع و بره حیرت انجان واقعست مدفون ساختند و قبر مبارک را بلند کردند  
 بر علامت و ششند تا مردم را در آن مانع شود از کوفه منتهی بودند و اولی نمایند و این قفسه سال چهل و هجرت نبوی  
 صلی الله علیه و سلم واقع شد و خلافت نبوت منقطع گشت و مصیبت عام بر جمیع امت رو داد و کافران مقام نبوت را کم  
 کردند و انجمنی را احیا کردند و انفسه را از دنیا بیزار کردند و حضرت هاشم مدینه خرم و بیت که چون خبر وفات جلاله  
 یافتند در غم فرو افتاد و عجب بر هر چه خواهند گفتند که آنهارا از افعال ناشایسته منع نماید و در حق بیدار است که خدا و  
 و عاقل بسیار بعد از وفات ایشان در محابه موجود بود و مردم را از افعال ناشایسته منع نماید و در حق بیدار است که خدا و  
 کس از طوکر نبی امیر دیگر سرداران آفت نداشتند لیکن مروی آنها در کتب و بی علم و اشرار و فاسقان  
 نصیحت اخطان بودند در رنگ علم غیر از انجمن حضرت هاشم صدیق رضی الله عنهما این کلمه را شاد و فرمودند  
 از هر حال معلوم میشود که وجه تخصیص قتل حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه باینست بودن حبس است که در آن  
 ذات ایشان متفرّد کمال یعنی تمام مقام غیر شدن بسبب تامل کمال و کمال جانشین انجمن را بی باغ و خلاف طغیانی  
 سابق کاین تفرّد داشتند اگر قاتلان آنها سعی در طغیانی این نور کردند می پوش گرفتند و از آنکه هنوز دیگر مستعدان  
 خلافت کبری موجود بودند و شاه ولایت چون تمام طغیانی بودند قتل ایشان بسبب طغیانی و در آن وقت و مصیبت مذکور  
 که در آن ممکن نماند و اگر کسی را شبهه بخاطر برسد که بعد از آنکه بخت ترین بود تمام فرقه و طوکل شود و بعد از آنکه بخت  
 زمین است بقیه امت را از این نیز فرقی از کسی است و این است که فرقی از دو و جاول آنکه تمام فرقه و طوکل  
 ناقد را رضی شود و این است که کشته انجمن با حرکت رضی اندک دیگر آن که کشته نفرین لعنت فرستادند و مردم  
 آنکه بعد از کشتن ناقد را رضی غائب شد و بعد از وفات جانی لایت ماب کرم الله وجهه را و کرم الله وجهه ایشان باقی ماند  
 و آن نور را که جانی لایت ماب حامل بودند طبقه بعد از طغیانی کمال باشد که تمام وقت خودی بود و از بخت این امت را که  
 از آن رفعتی و آن بابتی ممتدی نماند که بخت طغیانی کمال است و در آن کمال غرق بود و از بخت این امت را که  
 تفرق خیر نشد و کشته از سوانج مجیک بعد از شهادت ایشان و در آن است که در بیت المقدس وفات انجمن با حرکت

فدین شاه ولایت در آن وقت متصل کردند عین طغیانی که بعد از نبوت و طغیانی شد

مگر آنکه از زیر آن خون چو میشد

# سوره واللیل

سوره واللیل

کی است بخت و کیلایت هفتاد و یک کلمه سرحدوده حرفت در لیل و نهار با سوره دل است که در و در  
 ابتدای چه بسیار است تمام دارند و در آن سوره مذکور اختلاف نفوس انسانی است که بعضی را نور الهام میشود بعضی را  
 و میان حال میکسای که بر کبر نفس می پردازند و حال یکسای که نفس را لیل و نهار میگویند و با جمیع شهود و غیب میشود  
 نیز مذکور اختلاف اعمال بنی آدم است در سعادت و شقاوت و توفیق و عون بعضی را به سلوک راه آسانی و بعضی را در غفلت  
 شقایق در طریق شقاوت افکندن و نیز در سوره ذکر انقیاد در آن سوره میان حال شقایق شوق و در سوره رقیان  
 حال انقیاد یک در سوره این است با تفریق و تفریق و تفریق در سوره شقاوت و تفریق و تفریق در سوره رقیان  
 انحضرت صلی الله علیه و سلم هر سید شایسته بدان حضرت صلی الله علیه و سلم هر سید شایسته بدان حضرت صلی الله علیه و سلم  
 کلیل در لغت عرب شب را گویند و منظور در سوره اختلاف عملهای آدمیان است در شبی که بادی و شب بعد از اوقات  
 این اختلاف است شب عابدان و شب غافلان و شب بیداران و شب دروغ و شب دروغ و شب دروغ و شب دروغ  
 چه تفاوت دارند چنانچه گفته اند شب تنویر است شب نورگشت و در سوره رقیان شب تنویر است شب نورگشت و در سوره رقیان  
 است لیکن چون زمان انکشاف و وضع هر سرت بر سر دم بر قطع و تکلف خود را شوق میسازند و در سوره رقیان  
 بر آید و فاسق و لباس صالحان خود را نمودار میکند و تکلف شب بخت پرده خلعت عجایب را بر تن و در سوره رقیان  
 نفس کمون خمیر خود بر تکلف مبهی عجایب بکار و مشغول میگردد و اتفاقاً قصه صورت زوال می پذیرد و سبب  
 نزول سوره است که یکم خطره و کس از رقیان ندارد و بیدار حضرت ابوبکر صدیق دوم امیر بن خلف هر دو در لیل  
 و در سوره رقیان مختلف افتاد و کلیل بسیار درشت و در لیل غلام را تربیت فرموده میر که بکار و غمور ساخته بود و کثیر  
 مال با بن تدبیر می نمود و غلامی را بنزاع و در و غلامی دیگر را به باغات میوه ارمیگل ساخته و غلامی را تجارت  
 جادهای منقش پیش قیمت طرفین شام میفرستاد و غلامی را بهوشی غمگین کرده از شیر و خجرات و نسل فروری مال  
 می کند و علی بن العقیاس با وصفت این شربت مالدار می کرد و بعضی را با و غلامی را غلامان مال و نذر و قلیل محتاجی  
 میداد و او را سرتن می نمود و از خدمت معزول میکرد و اگر کسی را می گفت که با وصفت این مال چنانچه از آخرت اینفری  
 در جواب می گفت که لعل آخرت کجاست اگر باغرض آخرت باشد اینقدر مال اولاد کسب کرده ام که مرا احتیاج به نعیم  
 بهشت اصلا نخواهد بود و بن ازین طبع اگر بعد از قیامت حید بدو بخورد و بعد از قیامت تمام دارم و بعد از قیامت او  
 حضرت بلال نیز بود که خادم انجمن است صلی الله علیه و سلم در نزد او در نزدی باین حد رسیده که انجمن او را  
 در عالم معامله پیش پیش خود و بهشت دیدند و فرمودند که بهشت مشتاق بلال است و از آن وقت که بلال رضی الله

در سوره رقیان سوره واللیل

در لیل و نهار



ملوک بودند و پنهان بشرفت اسلام شرف شدند و رفتاور اسلام ایشان اطلاع دست داد ایشان را اول از خدمت خود عزل کرده و در دگر خزانة و خزانة که تعلق با ایشان است تعلیمی و دیگر تفویض نمودند با ایشان را بحضور خود طلبیده پرسید که اگر عبادت میکنی بلال گفت خدایم محمد را آن معین گفت که این دین نیاز شود لا ترا به بحث ترین عدایه پاک کرم بلال گفت مرا چه شستن نیست هر چه خواهی بکن ملوک تو ام آن کافر سفاک اول روز بلال را بر بند کردی و خار سفیلان در بند او فلانید و تا آنکه آن خار با آن بختان میر رسیدند چون رسیدند بلال را بدیدند که از غلامان خودی سپردند و این را در آفتاب بر پشت بندانید و سنگهای گرم عقیده از سرتاپای این بختان را در دوش او انداختند و آتش را بر فروزید تا حقیقت کار خود معلوم کند و چون روز آخر رسیدند و آفتاب غروب نمود بلال را عقید و عقول کرده و در حجره تا یک مجوس است و نوبت بهوت غلامان خود را میفرمود که تمام شب او را زیر تازیانه بگردانند و از تازیانه صاع منقطع نشود و بلال درین گفت میگردد ایند و با زبانه احد میگفت یعنی خدای من یکست خدای من یکست روزی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را سبک شکر و در گورچه افتاد و ناله و زاری از خانه آن معین گوش ایشان رسید پس بدیدند که در خانه او چه واقعه در پیش است مردم گفتند که او غلام خود را که بلال نام دارد تعذیب میکنند آن غلام میگردد صبحگاه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بخانه او رفتند و او را نصیحت آغاز کردند که خدا ترس این غلام را ناحق مرتبان و ستم کن که دین حق را قبول کرده است و دوستی خدا حاصل کرده میباشد که این غلام را نصیحت دانی و بجای او احسان کنی که ترا در آخرت بکار آید آن معین گفت که آخرت بجا است و این دین از کجای حقیقت موصوف شده اگر با عرض آخرت باشد مرا در دنیا بجا است که به نعم مومنان آخرت فرخنده شوم بهشت تقدیر خود دارم چنانچه تو میدانی که هیچ جنس مال نیست الا بود در خزانة و گاهانه جات من است حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را باز نصیحت و نید و ندان گفت که اگر دل تو برین غلام حبس شود تو هم مال فراقان داری و اعتقاد آخرت میکنی چرا برائے تحصیل ثواب آخرت دین غلام را ازین نجوی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند که این معین آرزو من است هر چه خواهی او را خریداری میکنم آن کافر بطریق تعزیر گفت که نمیتوانی خرید و اگر ذوق ایستاداری استغاس رضی الله عنه از زندگان ابوبکر رضی الله عنه خطی لیاقت و قابلیت تجارت داشت و بعد از دینار و دینار سربایه بهم رسانیده بودند و دین غلام را بیک حضرت ابوبکر بجان و دل قبول کردند بلکه چهل اوقیه دیگر بران افزودند و نوزاد و سانه بدیدند بلال را در دست گرفته از زندان بر آورده همراه خود کردند آن کافر خندید و با مصاحبان خود میگفت که این شخص بجان زیر کی و عقوبت که داشت چه قدر در معامله معینان شد اگر این غلام را کس بدست من میفرودخت او را بدان فک که ششم حصه درم است میخریدم و این شخص باین قسم غلام قابل که مالک دینار و دینار است معاوضه کرد حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه این سخن را شنیده فرمودند که مرتبه این غلام در چشم من بدان مشابه است که اگر تمام با و شایسته من این را

و حضرت بلال رضی الله عنه

میفرودختی من می خریدم بعد از آن بلال را پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورد و عرض نمود که یا رسول الله این غلام را باین نوع خریدم و گواه باشی که او را برائے خدا آزاد کردم آنحضرت کمال بشاشت فرمودند و بلال از آن روز فصیح البال گشته و در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سعادت اند و در گشت و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه خود را در خدمت آن غلام و کمال صنعت و عزت اهل اسلام در راه خدا بر صاف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلاص کردن مسلمانان از دست کافران و دیگر وجود غیر خیر که در دین و آخرت اند و قصد چنانچه در قصه بلال آنچنین دل نموده معلوم شد و چون تمام صفت کس را از غلامان و کنیزکان قریش که در دین قدم راسخ داشتند و مالکان آنها بنابر تعصب کفر هر یک را از دست اندازید و گرفتار کرده بودند خریدند و آزاد ساختند از جمله آنها عامر بن نفیره است که در وقت هجرت در رفعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و او را از مالکان آنکه بنی جعدان بودند بیک طایفه که قریب نیم سیران شایهجان آباد است از زلفا ص خرید کرده آزاد کردند و او را در زیر عنقه شمشیر شده و از کلاه او لایه اندود و از جمله آنها نیزه است که کنیز کے بود و در نهایت مرتبه ایان صلاح و چون او را گرفته آزاد کردند ششم او را در دوش بیا شد مالکان قدیم او و مقام طعن و تشنیع روزی با و گفتند که ای کجاست که شکر ثلث و عزری را دیدی که چه قسم بنیانی ترا سلب کردند او گفت دروغ میگویی ثلث و عزری را این قدمت نیست که کسی ضرر و نقص رسانند بدون حکم خدا این حق است تعالی برین سخن او مهر بان شد و بعد از آن ششم او در دست گردید و بنیانی یات و از جمله آنها مهدیه دختر اوست که به دو مملکت بود و از بنی عدنان از آن زن آنها را کمال تقدیر بیا شد و حضرت ابوبکر رضی الله عنه او را مطلع شده بنی آن زن رفتند و او را نصیحت کردند که از ایشان دست بردار شود هر چه در قیمت ایشان خواهی ازین بیکر آن قیمت گران تر خواست خود ایشان تمام وقت ادا کردند و آن هر دو که شغل بسیار میدادند آزاد نمودند و بشاشت او اند که شمار خریدند از او که درم جالایه خریدند و هر دو بنی عدنان بودند که با ابوبکر رضی الله عنه صحبت چندین سال نیست که ازین خدمت فارغ شده آرد و ابان زن سانه بیا حضرت ابوبکر گفت زنی صبر شما بهتر است همین کار کنید و از آنجمله کنیز کے که مملوک بنی موطل بود که فقرا است از بنی عدی حضرت عمر رضی الله عنه در زمان وقت بشرفت اسلام شرف نمودند آن کنیز که ابابیت اسلام تعذیر شد بیکر دندانکه حضرت ابوبکر او را خریدند نیز آزاد کردند و صلی الله علیه و سلم عبیده و دیگر گسان را نیز آزاد کرده اند و بعد از همین بذل و الفاق چهل هزار درم را که سربایه ایشان بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حکم آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسلمانان صرف فرمودند بعد از شش هزار درم که در حوضه منوره سال باقیمانده بود در مهم حیرت و خرید زمین مجبور و مجبور و حیرت مبدل و شش چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بار باین کلمه بر زبان خود جاری فرموده اند که ما تفتحه مال احد قط ما تفتحه مال احد یعنی مرا تفتحه مال کس نیست این فکده تفتحه کرده است بلال ابوبکر چنانچه است کمال حضرت خدیجه رضی الله عنها و ابوطالب عید المطلب که در خراج آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد محض

و در حال حشر و عذاب اگر کسی را



برائے خوراک و پوشاک صلہ رحم و مہمانی اعیان و خیر گیری محتاجان بود و این مال موجب ازدیاد شوکت اسلام  
و خلاصی مسلمانان از دست کافران اعانت ضعیفان اهل اسلام بود و در میان این هر دو نوع تقادوت آسمان و  
زمین است و پس از آنکه مال حضرت ابوبکر بنی لکیم تمام شد و فقر را ایشان سنبلا یافت روزی کسی را بجای خود دیگر  
انداخته بخلاصے اورا با ہم بطور ساختہ در مجلس آنحضرت علی علیہ السلام حاضر شدہ بودند حضرت جبرئیل عم نازل شد  
و پرسیدند کہ یا محمد ابوبکر را با وجود این ثلاری چه حال شد کہ باین لباس فقر نشسته است آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
فرمودند کہ ہمہ مال خود را بر من و در راه من خرج کرده غلش شخص جبرئیل علیہ السلام گفت کہ خدا تعالی ابوبکر را  
فرمودہ است وی پرسد کہ بخود من فقر را زن را نمی آید کہ در تن داری حضرت ابوبکر فریاد شنید این حالت خود را  
کہ بمشال ارباب بدست شدہ میگفت کہ من چه قسم کہ در تن بباردہ گار خود را دم و بار بار با او زلزلہ ہمین گفتند اینست  
کہ اندک بود و ارضای آن جناب و حاضرت حق تعالی در مسویرہ این ہر دو عالم را با دین و عبادت و معاملہ سائر طاعات و عبادت  
و اخلاف و شہا و خرم و کوشش ہای ایشان را کہ در تحصیل نیکی و عبادت فرنگار نگارند و عبادہ برین ہر دو عالم قیاس نمایند  
بسم اللہ الرحمن الرحیم

و التلیل اذا فخرتم بقرم مجرم شبہ تنے کہ می پوشید یعنی نور آفتاب را و تکریم میکند چنانکہ نور علی بد است کہ نور  
لوح و قلب بتاری خود میوہ و نیز وقت بطون و اخفاست و اعمال الیکہ است و حیا تعلیق دارد و در وقت پرستش  
واقع میشود مثل را کہ گفتن سپہان گزین و در دی کردن و زنا کردن و سحر و جادو و تصرفات شیاطین و اهل کفر  
و قسم مجرم روز تو کہ روشن شود بطول آفتاب زوال بر و عباد کہ نمونہ عمل نیک است در توبہ و رجوع و قلب با حق الیکہ  
تعلیق بطہور و محبتی دارد و بیشتر در آن موقع میشود مثل طلب عیاش است و اشتغال در کاسب ملاقات ہمہ دیگر و افادہ  
استفادہ و ملاحظہ الیکہ اگر کافری و قسم مجرم بآن مکت الہی کہ پدید آردہ است زوادیہ را از اقسام حیوانات  
آیند و مثل و شیر و دروغ پیداشود و این پیدایش زوادیہ نمونہ اخلاط خیر و شر و کمال و نقصان در اعمال و عبادت  
تجارت و فرائد بسیار است کہ در ہر واحد خیر و شر و کمال نقصان توقع نمود و مضمونے کہ بران این ہر قسم خود را  
انیت کہ ان شے کہ کوشش شاد و اعمال و اشتغال بسیار مختلف و رنگارنگ است ایمان  
کفر و صلاح و فسق و جود و بخل و علی بذل القیاس اختلاف اعمال نیک بد و حیوان بحدیست کہ مضطربان نتوان کرد  
مگر آنکہ ہول قسم آن از ہر قسم ہر دو نیست اول خیر نفس دوم شرف سوم خیر شرف با ہم مختلط چنانچہ ہر قسم ہر دو  
قسم اشارہ فرمودہ اند خیر نفس در اعمال است کہ طایر و باطن آن نیک باشد و آن علیست کہ مسکن در آن یافتہ  
شود و صورت او شرف باشد و نیت خالص یعنی براعتقاد صحیح و یقین درست و شرف است کہ ہر چیز در آن وقت  
و صورت آن ناشرف و نیت فاسد و مبنی براعتقاد و صواب و خیر و شرف است چہ قسم است اول آنکہ صورت

و خدا تعالی را بگویم سلام فرستاد

و باین طریق عرض فرمود

تفسیر شریف باشد و نیت فاسد مثل نماز یا یادہم آنکہ صورت او ناشرف باشد و نیت صحیح مثل نوح و شیون ہر دو  
حسبت شہداء کو طاعت علی و امیر و طاعتی برائے آنجناب شوق الہی سوم آنکہ صورت نیت ہر دو صحیح باشد باطنی  
براعتقاد و درست بنابر مثل عبادات مالی کہ کافران محض حبسہ لغو بل می آرند و ہر یک ازین اقسام عرض ہو  
دار و انواع و اصناف و شمار در آن می گنجید چنانچہ بر صاحب غور پوشیدہ نیست لیکن مجموع ہمہ آن انواع و صفات ہمین  
قسم است و این ہر قسم موجب تخریق در جزا گردیدہ اند و ہر کوفات عقاب یا آزادی یا غلو طہم و دیگر افتقار میکنند  
چنانچہ تفصیل این اختلافات و وقوہ منخرج مال کہ منظور درین سورہ میان مہمانت ارشاد میشود و اقامت  
اشطی یعنی ہر آنکس کہ مال خود را داد و آنرا بر سر ہر کردار یا دینہ خرج کرد و نہ معاشی و شہوات و اسلا و اہل بدعت بعد  
از دادن نیز بر سر کردار است نہادن عوض خواستن و صدقہ فریاد بخشیدن و تصدیق کردار شریعت نیک و بجا و نیک  
و در وقت توقع دارد پس انکس عمل آورد کہ ہمہ بہر خیر نفس است عمل ہر دو اعطاء مال است کہ در جمیع شرائع مشروع  
است و عمل باطن و افعال از بیاد و غیرہ است کہ در تصحیح نیست اقامت و تفرہ بذل کافی است و اعتقاد و انیر تصحیح  
و درست است کہ تصدیق بر شریعت نیک یا دانش اعمال و اخلاط دارد و بدعت آن پاداش بذل میکند پس  
سختی جزا و نیک است چنانچہ میفرماید فسیوہ للہ یعنی پس شتاب است کہ آسان کیم در نظر آردہ آسانی  
یعنی اورا توفیق جمیع خیرات دینا و قربات آخرت عطا نماید تا بسبب طاعات عبادت مہمل گردند و ہر یک کا فایت  
اعمال نیک است کہ چون شخص را ہنما و اہل بیت نمایند نفس امارتہ در انیمہ رسد کہ ببیند آن سوا کہ خیر و شر آسان گرد  
تا آنکہ تکلف او کم طبع پیدا میکند و حکم العبادہ طبیعت ثانیہ را کہ گفت و شقت او را در سلوک این راہ نیامد باز چون  
بہنگام موت و انقطاع ازین عالم برسد آسانی دیگر نصیب الہی شود و بعد از موت نیز در سوال متکرر و نیک و خوش و شر و حساب  
نیز ان و عبور و ملاحظہ آسانی بر آسانی اورا میدہند و رجوع و شقت حملہ بر زمین شدہ اند و انداختن و استغناء  
یعنی پس سیکہ بخل و در زید مال خود و متغنی شدہ از نعمتہای اخروی و اورا سرمایہ بے نیازی خود داشت و گذشت  
و بخشیدن و تکذیب کہ در شریعت نیک را جزا و نیک باین انکس عمل آورد کہ در شرف است زیرا کہ بخل در جمیع مذہب  
و ایمان مذہب و جمیع است و استغناء مال از ثواب آخرت نیست خیر را بملکیر بر ہم کرد و بہر سبب مذہب شریعت  
و اعتقاد او فاسد شد پس ہیچ وجہ و عمل ظاہر و بخل است و در عمل باطن او کہ استغناء مال است از ثواب آخرت و نہ  
اعتقاد او کہ مذہب شریعت است خونی نماید پس جزائے او نیز شرف است باطنی چنانچہ میفرماید فسیوہ للہ و اللہ ع  
یعنی پس شتاب است کہ در نظر او آسان کیم راہ و شکاری و سختی را آنکہ در راہ حق و اعمال بیشتہا می کشد و چنان  
بسر و در خواندن دور کمت نماز مسل میکند و دل میدزد و چنانچہ در عبادت و گردن این قسم اشخاص فرمودہ اند و  
لحقا کہ الی الصلوة فامواکسالی و نیز فرمودہ اند و انما لکبیرہا لعلہ الشہدین و چون بہنگام موت و در

سہ بیتہا در عالم



















بشود از جهت گفتار شب هر روز هم  
در میان رفت و اوان سخن از جهت قوم  
نزد و دین پرستیدن روز عابد  
هم شب گشت حدیث و زیاده و غیره  
بست در روز و شب گفتار است  
و ازین آراسته بر شل و کجای آرم  
روزی که این شریف شده است گفت  
روز را پیش از روز که در پیش بقسم  
روز و شب که بود با متن خلق بخش  
دید خلق زمین نور و غایت نور  
سپید خیل بخود نوبت باشد کپاک  
ز آفتاب من اندام وصال عجب  
از غیره بر سر نماز است بر روز و شب

سرگشته که نه دل و گوشت و غم  
گفت شب فضل من از روز و غم  
عابد و عابد است نزد و غم  
قرمچین شب که در محمد بدیم  
در نماز همه شب غمخیز بودیم  
هر چه وصال عابد از غم  
خاموشی کن چه وصال سخن علم  
روزه هر خلق که دارند فرشته  
روز و شب وجود و هر دم زهدم  
هر مرگ و اسلام و ترگو که  
بگریزند و خورشیدین از غم  
ماه و از غم و خورشیدین از غم  
زان نماز و غم که از غم می کم

هر روز غایت حدیث و غم  
روز که از غم با خداوند قدم  
قوم را سوختن با غم و غم  
سوی معراج شب است غم از غم  
آسمان از غم و غم که غم  
نیز به غم از غم و غم  
روز را عیال غم که غم  
بحرم و غم از غم و غم  
رو و آفاق غم که غم  
هر مرگ و غم و غم  
گر ز غم و غم و غم  
از غم و غم که غم

اندرم بلکه سوره و انجی  
قسم شب و غم و غم  
بالو که غم و غم  
حاصل بود و غم و غم  
که مناسبت حضرت ابو بکر  
اگر روز اول یا دین که غم  
روز بلا غم و غم  
صحبت از غم و غم  
میکنیم و غم و غم  
رسالت منزل می  
صلی الله علیه و سلم و غم  
گفتند که غم و غم  
آنها را که غم و غم

از زبان خلق سالم باشی و غیره شب و غم  
خوش باش زیرا که بعد از غم و غم  
غوم و غم و غم و غم  
که غم و غم و غم و غم  
و مراد از غم و غم  
بجای غم و غم  
و غم و غم و غم  
سرم است یعنی احوال غم  
خیر از غم و غم  
زمان غم و غم  
زمان رنگانی است و مراد از غم  
نموده است بر سر روزگار و غم  
او تعالی تصور است و غم  
چنانچه روز بعد از غم و غم  
که از غم و غم و غم  
خداوند که غم و غم  
و غم و غم و غم  
انحضرت صلی الله علیه و سلم و غم  
علو داشته باشد و غم  
یابند و از غم و غم  
است انجیل با غم و غم  
تا آنکه غم و غم  
مجازی و غم و غم  
و در این آیه و غم



حبیب بگزیدی پس باین تو بگویم همان که در کتب خود پسندیدی به دروغ بایداست که هرگاه آقا و پیران  
 قدر دان تو گری از تو گران خود را به خدمت ما می سازد و آن تو که کمال جلال و جاه و رتبه است مشغول شود و آن  
 و بمانان و بی و نشانی آن تو که شوق و آرزوی اصل بشایع کند که غلبه از نظر خداوند و خداوند از خدمت  
 که بدین مأمور بود و معزول گشت در وقت آن غایب را از راه کمال تعلق و شفقت می باید که آن تو که را  
 دلاری غلبه و او را تکیه بر کس نفع اثر که دورت که با ستم آن راجع در دل آن تو که رسته با قیاس  
 و خلعت و عده و رفیات منصب و اختصاص که در این چنین است این کلام و تعلق و تعلق و تعلق و تعلق و تعلق  
 یعنی و البته بدیده تو را بر دیگر تو افتد که راضی شوی بان بماند مستعد او تو را بر دیگر تو و تعلق و تعلق و تعلق و تعلق و تعلق  
 و عده کمال سعادت دارد و خصوصاً نظر به سمت مستعد او خطاب که پیوسته چنین عالی قدر بود توان فهمید که عده  
 های چه مقدار بود و خواسته و ادنا میر خوانند و در حدیث شریف است که چون این آیت نازل شد آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم بیان کرد خود فرمودند که من هرگز راضی نشوم تا آنکه یک کس را از امت خود پریشانی  
 نکند و عده ای که آتی که در حق آنجا از ابتداء آفرینش روح مبارک ایشان تا انتهای دخول بیست واقع شده  
 و میشود و خواهد شد بر آن از حیطة قیاس و حد میان است بجای از آن میان که و می شود باید دانست که چون شخصی  
 یکی را از سواران خود محبوب خود می سازد و او را بچرخ یا تو بسیار در لباس سوار و محل جلوس و دیگر احوال نشاء  
 میگرداند تا محبوبیت او در نظر خاص عام جلوه گر شود و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم خصوصاً می دانست که از جانب  
 خداوندی حاصل شده و قسم است او که آنکه بخیال و دیگر غیر از آن شریک نیست که ایشان را پیش از همه پیش از دیگر  
 آن نعمت داده اند و سبب آن ایشان را متراخته و قسم است که مخصوص با ایشان است و دیگر سبب را در آن  
 نصیب نیست و بجهت آنکه در اینجا از هر دو قسم مخلوق با هم پاره را نشانی بهم تا من این آیت در زمین مستعمل  
 بود و آن را هر دو را خصوصاً آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در بدن مبارکش داده بودند آن بود که آنحضرت صلی  
 الله علیه و سلم از پیش خود میدیدند چنانچه از پیش روی خود میدیدند و در شرف در تار یکی چنان میدیدند که بروند  
 اندوختی و آری پس ایشان را بپای خود را شیرین میکرد و آنحال شیرینوار یک قطره از لعاب بن خود میچشانند  
 و آن آنحال تمام روز که میسر میماند و طلب شیرین کرد و چنانچه در روز عاشوری با طفلان طلبت تجربه شده و بعضی  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم سفید رنگ براتی بود و ملاس و کد داشت و آواز ایشان جلای می رسید که آواز و نغمه آن  
 شیرین تر از آواز می شنیدند که دیگران از آن مسافت نمیتوانستند شنید و در عاقبت ایشان خواب آلود میشدند  
 دل خبر از میان دهان و من هرگز ایشان را در تمام عمر اتفاق نیفتاده و حلام هرگز واقع نشده و عرق مبارک  
 ایشان خوشبو تر از مشک بود و یکدیگر اگر در کوچ میگذشتند مردم سبب خوش عرق ایشان که در جو اسرار است کرده

باین خصوصیات که در کتب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده است

میمانند پس هر که این کتب آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذشته اند و می بیند که این تفسیر از ایشان را بر روی زمین ندیده زمین  
 شکاف و فرور میرود و آن مکان بود که شکاف شد و در وقت تولد محتون میباشند و نماند بریده و بلکه صفات  
 هرگز نماند بجای است بر بدن ایشان نبود و چون بر زمین افتادند سجده گشتن و انگشت خود را سوخته آسمان داشتند  
 و در وقت تولد ایشان نوری شمع شد که سبب آن شهر یا کاشام مادر ایشان را نماند و شد و جهده ایشان ملائکه  
 می جنبانیدند و سبب ایشان حالت غفولیت که در گور بود و حرف میزد و هرگاه اشاره بپس میفرمودند بسبب  
 ایشان ملک جبرئیل در بار و در حالت گواره حکم فرموده اند و همیشه بر وقت نماز که مادر ایشان میاید است  
 و اگر بر رخت می انداختند و سبب خست بخت ایشان می شود و سبب ایشان بر زمین می افتاد و بر جبهه ایشان  
 ملک می نشست پیش ایشان را انداخته و او را بر جبهه می سوار میشدند و جابر تلمذ سوار می ایشان  
 بر دل هرگز نماند و در عالم اول کسیکه پیدا شد ایشان بودند و اول کسیکه در جوار است بر یکم و گفت نیا ایشان  
 بودند و سبب هر چه مخصوص ایشان است و سوار می براتی بر شخص خاص با ایشان بالائی آسمان رفتن و عده قاضین  
 رسیدند و بدین آیتی مشرف شدند ملائکه رافعی و حشم ایشان را حلقه تا همراه ایشان مانند شکر بران جگر قائل  
 کردند و هر چه ایشان است و شوق قمر و دیگر معجزات عجیبه غیره نیز مخصوص با ایشان است و در وقت امت آنچه  
 ایشان را در دنیا حکم می دادند و اول کسیکه از قبر سر بر آورده ایشان باشند و اول کسیکه از قبر بر آید ایشان  
 باشند و ایشان را بر بوق حشر فغانند و بختا بختا بر آفرینند که اگر ایشان جلوه دار باشند و جابر تلمذ سوار می ایشان  
 که کسی ایشان را جدا دهند و بتمام محو و شرف سازند و در دست ایشان لواحق الحمد و سبب که حضرت آدم تمام ذریت  
 ایشان باین نشان باشند و سبب انبیا با اعیان خود باین نشان باشند و در بیدار خدا اول با ایشان شروع نمایند و  
 بشفاعت عظمی ایشان از خصوص از اول کسیکه بر صراط بگذرد ایشان باشند و تمام خلایق حشر را حکم شو که چنانچه  
 خود فرمودند و آخر ایشان قاطعه بر صراط بگذرد و اول کسیکه در راه جنت را بکشاید ایشان باشند و در وقت امت  
 ایشان را بر توبه و سبب شرف سازند و آن مرتبه است نهایت بلند که کسی را از مخلوقات بیشتر و حقیقت آن است ایشان  
 در انوار از جبهه اندی بمنزله فریاد پادشاه باشند و آنچه در شرف بان مخصوص از چیزهای گیاره است که تعداد آن  
 تظویل است از آنجمله است حلال کردن غنایم کفار و آنرا آنکه است که تمام زمین را در حق است ایشان حکم می شود  
 اند و خاک من برای ایشان پاک میسر ساخته اند و نماز میخوان و وضو با منظر لای و اذان اقامت و سوره فاتحه و  
 آمین روز مجید و ساعت اجابت که در جمعه است و در یک ماه رمضان شب قدر همه مخصوص با ایشان است این است  
 آنچه نظر ظاهر و باریات خصوصیات ایشان میسر میماند و خصوصاً ایشان که بحسب تفسیر باطنی بود از انوار و تجلیات  
 که روز برود ترقی و شفاعت و احوال مقامات اعیان ایشان را تظلیل اعیان ایشان تا قیامت حاصل شد

باین خصوصیات که در کتب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده است

باین خصوصیات که در کتب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده است



























چون دیگر را مغرب من از دیدن احوالات باز تر سیده بهشت غارت شود چهره علی السلام مرا فرستاد و آورده سیده  
 و در میان آن روزان غار عامل شد تا بدیدن و شنیدن کلام او است گرفتارم و در آن وقت چهره علی السلام  
 با من غده متحرکه که فلان وقت باید که تنها حاضر شوی من فلان وقت تنها است و نظر مادم چون بر سر گذشت  
 خاتم که بجاندا جنت نمایانگاه می بود که چهره علی السلام بر سر و در میان آسمان زمین عظمت  
 تمام می آید و هر چه در کوفته بر زمین انداخته و سینه مرا چاک کرده دل را بآب نرم و طراشت زین شسته سینه  
 از آن برآورده که هیچ معلوم من نشد باز دل را در مکان خود گذاشته سینه را درست کرد و در هر دو فرستاد و است  
 و باز گرفته بر گردانید چنانچه آفریده را در وقت دقیق چهره علی السلام را در آن مهر سبزه بر پشت من زدند  
 تا آنکه از زبون هر دو دل خود را تمام چهارم شب معلوم و این بار شش صدر بر او آن بود که دل مبارک آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم وقت سیوا ملکوت هر ساند و طاقت دیدن تجلیات بدیهه و افلاک را پیدا کرد و آنقصه شهید  
 متواترست و در من قصه معراج حاجت ذکر کردن آن نیست و در آن قصه ذکر کردن آن حکمت ایمان نیز مذکور است  
 چنانچه در مقام خود گذشت به حال این شرح صدیقه نوحه شرح صدر و ضوی بود که بار بار نظیر بر آمد و سر نه تکرار  
 نیز در طوای این قصه مشاهده کرده شد چنانچه پوشیده نخواهد ماند و چون لغت اولی بر آنحضرت صلی الله علیه و  
 سلم چون بود که سینه مستعدا و ایشان را باین مرتبه فرامی بخشید که لغزش این کلمات در آن توان بود و اول من  
 سوره همین لغت را بر طبقی استنباط انکاری که بکلمه کفی انفی اثبات بود تا کی و غیره اثبات میشود و یاد بماند  
 بعد از آن دو لغت دیگر را که آن تا را این لغت اند نیز بر آن تنبیه آورده اند که از آنها نیست و و خصمنا یعنی  
 دور کردیم و انداختیم بسبب این توسیع حوصله عارف و زهد یعنی از تو با هر چه در دست داشتی و من خصمنا  
 بکلمه جلیت تحصیل آن میلان میکند چون قوی و جلال تحمل آن چیز نمیتواند که در آن چیز بارگرا و بنظر می آید  
 مشا صاحت عزیزی که با طبع میلان تحصیل بیاست و شایسته دارد و او را بدین بذل که شریف فرج عظیم  
 کشیدن نمیشاید و بدی و الام و دلی بر گزین مطلب می فرستاد و با هر چه در دست داشتی و من خصمنا  
 قرآن باشد و از احاطت و معارفات بسیار مختلفه که کمال در دل او نشی و کمالی و شایسته نگذاشتن آن باز در میشود  
 یکی و سهولت تمام حاصل میگردد و از آنکه فقر ظاهر که یعنی آن بار که دعا کرده بود و قرآن را بکس نمی رسیده بود  
 پشت ترازی که محبت تو بخاست که هیچ این کلمات را جمع نمائیم و دل تو بسبب شایسته لغت نفسانی می میگردد و چون  
 حوصله من نمیشد و آینه بر تو آسان شد و از باب تفسیر بر میان این قدر چپ راست فرستاده و بچه حقیقت کار  
 نبوده اند و بعضی گویند که آن اندوه بیرون شدن از کمال بود و از آن اندوه برسانیدن در صحنه و بعضی گویند  
 که آن اندوه جفا و کفران بود و از آن آن بنامید و نصرت آبی و بعضی میگویند که آن اندوه علم نایافت

الحکم و شایسته ملت خفنی بود و از آن اندوه روحی قرآن بیان شد و بعضی گویند که آن اندوه علم نایافت بود  
 از آنکه آن بدو در مقام شفاعت شد و بعضی گویند که آن بار بر داری رسالت بود و از آنکه آن بهر سانسین باران  
 جان شاد و روحی شش صدیق و فاروق قوی التورین و مرفعی شد بهر حال پنجابین بر گواران کرد و از آنکه  
 از جهان دریا و چهره است از میان کشش گزودم از آن تا شرح صله آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است که در وقت  
 آنکه چهره علی را دیدم و در هر دو دل خود را تمام چهارم شب معلوم و این بار شش صدر بر او آن بود که دل مبارک آنحضرت  
 متغیر و طاق بر آمدی عالتر از همه و از آنکه شایسته سینه را درست کرد و در هر دو فرستاد و است  
 و احببنا لاطاعات است و علی بن القیاس و در حدیث شریف دارد است که آنحضرت صلعم از حضرت جبرئیل  
 پرسید که دفع ذکر من چگونه فرموده اند حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که ذکر تو قرآن ذکر خود گردانیده اند  
 و باینک نماز و اقامت و احتیاط و خطبه و ذکر و کعبه و ذکر که شهادت و در امر با طاعت که اطعوا الله و اطعوا  
 الرسول و در حرمت مصیبت که من بعضی اندر سوله فان لا نار جهنم خال من فیها ابدان پس هر جا که ذکر خدا آمد  
 ذکر رسول نیز همراه آنست مگر در سه جا اول آخر باینک نماز که فقط لا اله الا الله گفته می شود دوم در خطبه که  
 فقط الحمد لله گفته میشود و سوم وقت فجر که فقط بسم الله گفته می شود و در این سه جا را نیز وجوب است  
 که در مقام خود بخورد و کور شود و چون بهر سه لغت اصلی و قرآنی را باین فرمودند احتضار آنحضرت من من الانبیاء  
 که دارند ثابت شده حال بیان میفرمایند که سبب است که هر خطبه کردی و در راه مانع کردی و از آنکه  
 القصه ششم ۱۲ یعنی این تحقیق همراه برخی آسانی است که در همین آن سخن از پیشگاه خداوندی روزی میشود و آن  
 آسانی و دادن طاقت تحمل آن سخن است که بسبب این سخن سهیل میگردد و اگر بعد از وقت مصیبت پایش را باین سخن  
 آزیاد کند هر گز طاقت تحمل نراند و خود میباید و این هم آسانی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سخن تحصیل کلمات  
 صدر و فرامی حوصله عطا شد تا در لغت ملول شدند و هر کمال را با وجود سنج موانع و صحت مزاحمت متوجه  
 بمنتهای او رسانند و هم القصه ششم ۱۲ یعنی تحقیق همراه آن سخن آسانی دیگر است و این آسانی آسانی لغت  
 منزلت است زیرا که هر چه در سخن اگر بایست خدا تعالی است پس موجب رفعت مقام و منزلت نزد او تعالی است  
 و اگر بر آن بندگانت موجب شایسته حق خدمت و شوق بر آن منده میشود و لذت ارتقا ع مرتبه مقام  
 آن سخن سهولت و آسانی تمام پیدا میکند چنانچه در باب نیا تحقیق محبت و این تقریر دارد و میشود و سوا لیکه  
 در مقام شهوت و آن آنست که لفظ مع در لغت عرب برای مقارنت و مصاحبت است پس مقتضی اتحاد  
 زبان باشد و اتحاد زبان عسر و سیر ممکن نیست که الضدان لا یجتمعان و توضیح جاب ملحق تواند شد  
 آنست که اجتمع دو صد از چنین متغایرین ممکن است چنانچه گفته اند که مسافر را در روز و شب اگر چه شقت روزه

زبان آن سر معراج نام جبرئیل علیه السلام با نام خدا می فرستاد







میرسانند و نیز گفته که این سوره دارد و سوره باکو در غایت که در یک سال چند بار سوره جو آورد و سوره این سوره را است  
است با سنان زیرا که حضرت آدم علیه السلام را چون بهشت باز نگاه داشتند و با سنان بهشتی از کبریا و سنان بهشت  
مکشوف العورة شد چون نزد سوره درخت بر او کوفتن برگ سید صیدند تا شمرگاه خود را به سوره درخت بهشت می کشید  
برگ نیداد چون نزد یکبارین درخت رسیدند سر کشید و برگ سید آنان گرفته شمرگاه خود را به سوره درخت و آنچه بهشت را  
فلاح گفت اند که درخت کامل است که ده چیز را جامع باشد پنج و شش و برگ کل میوه و خسته و صحت و لیکن و شمر و  
حصاره مثل خرما و هر چه ازین ده چیز کمتر داشته باشد ناقص است پس بیکر که خسته ندارد و ناقص باشد و این است که  
این نقصان عین کامل است چه آنخوان بکار نمی آید انداختنی است پس نبودن آن بهتر از بودن باشد بهر حال  
نظر به جامعیت فوائد و بی ضرری قسم آن خورده اند و مناسبت آن را با جامعیت انسان را حالت فواید آن بهشت  
و قسم به درخت زیتون که شمره آن زیتون زیتون گویند بدان نیز جامع فوائد بسیار است هم در ظاهر هم در باطن ملاحظه بسیار  
از آن جمله است که غره او را چون در سر که اچار کرده بکار بریند قوت معده و پیشترها را افزون سازد و زیتون چتر را  
چون در غذا استعمال کنند غذا بسیار در بدن لاف بریند قوت جامعیت را زیاد کند و چون مغز آنخوان زیتون را  
بایه و آرد بسیار در برین طلا نماید برین دور کند و حصاره زیتون را چون آن حول نماید سیلان هم را نفع شود  
و فکته که زیتون را در آن انداخته باشد چون بدن مضطرب کند برین بدان آن حکم کند و آنچه در آنچیز فوائد جمیع است که  
هم خداست و هم فایده هم دو از زیتون نیز موجود است مع شش زانده آن است که زیتون را نماند و در قطع میوه  
باین طریق که آنچه خام از وی اقتدا از آن روغن می کشند و آنرا زیت الا اتفاق میگویند و در روشن کردن چراغها  
و قندیل بکار می برند و روشنی او صیانت معانی و لطیف عیاشی است که در روغنهای دیگر آن قسم نیست و آنچه بخینه و سیر  
میشود از آن نیز روغن می کشند و او را زیر الطیب نامند و خوش دارد و در نافع بیدل است برای کشادن مرغ و  
سدنا و اسهال مانند دهن الحرق و غیر روغن میدارند و در طلا و طلا و مثل روغن گل جهت شست و شوی و جرب و قبا  
صداع و مخافط سیاهی مو و از آنکه در دققرش اوجاع مفاسل و از آنکه سبل و رطوبت غلیظه که در اجکان بهم  
میرسد بسیار مفید است و در رنگ عقرت نماندن فایده میدهد و اما در باطن پس از آنکه است نورانیت و نورانی  
عظیم که بعد از روغن سخن در آن بهم میرسد و آن خصوصیت باطنی مناسبت تمام با باطن کمال دارد که چون میوه حیات  
خود را در بوته ریاضت گذاشته و در لطیف لوح کوشیده و رفته پیدا میکنند و نورانیت و شرف عظیم بهم میرسد و بعد از نور  
روغنش از استراحت غلبه و خانیه حیات بسیار باشد و نورانیت او را کامل خلاص روغنهای دیگر و در مثل صحاب  
ریاضت باطله و در غلبه غانیه بسیار و نیز مناسبت تمام را با صحاب که در مثال مراد معلومات دارد قوت فکر  
از استقامت آدابیت می نمایند تا موی شب اشرق و نورانیت گشته در مطالع الحقائق اشیا چون روشنی چراغ بکار برند و نیز

بجای خواند زیتون

مناسبت تمام دارد و الفاظ قرآن که هرگاه معانی آن الفاظ را از مابین لفظیه تحریر نمایند اشرق و نور حقایق آتی  
تا تابش المعانی نماید و از آن جمله است که هیچ درخت عالم انقدر عمر ندارد که این درخت دارد و در فلسطین که شریف  
معروف و مشهور و اقلیم شام و قبا و زیتون نشاند و زیتون حال موجود است و بنایان هم سکنه در آن نیار و از آن  
بودند پس عمر هر درختی از آن زیتون این پنج قریب بدو هزار سال رسد و از آن جمله است که بیشتر نسبت این درخت  
در ملاقات است که منزل دنیا و مقام اولیا است و از آن جمله است که حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام این درخت  
را دعا کرد که فرموده اند و از آن جمله است که در قرآن عید این درخت را شجره مبارکه نامیده اند و از آن جمله است که  
تعبیر نوشته اند که هر که خود را در خواب بیند که برگ زیتون دارد دست گرفته است را بشانت با نکه بعد از وقتی که غلبه  
نمود و برین زیتون میرسد و ریش المعربین بوده اند و گفت که هر که در خواب نموده اند که از نه در و لا بخوابن میرسد  
که از سوره زیتون بخورد که در حق او در قرآن حمید لا شرقیه و لا غربیه وارد شده و در حدیث شریف است که کلوا  
الزیت و لا دهن و لا فیه فکده و شجره عیاشی که معنی بخوردید از روغن زیت مالش بکنید بآن بدن خود را زیرا که آن  
روغن گرفته شده است از درخت با برکت و از آن جمله درین قسم ترقی و اقصا نسبت تقسیم دل زیرا که در قسم لعل بخیر  
یاد فرموده که منافع ظاهر دارد به نورانیت باطن و درین قسم زیتون را ذکر کردند که همه منافع ظاهر و نورانیت  
باطن نیز دارد پس نسبت او کمال انسانی بیشتر شد و طوری صبیحین و قسم بکوه درخت نماند بیدار نیست  
که طور در لغت کوه را گویند و کوه دو قسم باشد اول درخت ناک که آبهای روان دارد و بسیار آن آبها و حقایق بسیار  
در آن میرسد و از اقسام سوره چهارم و جز این که از آن در لغت هندی جردی نامند و آنچه در زیتون دیگر اشیا  
کیا در خصوص درخت سال بسیار در آنها خورد میشود و او را در عقیقه و فصلی گرم و صبور و سموم و اقسام  
نباتات از نافع و صاف و روان می کند و جانوران عجیب مثل گوزن آهو و مشک مرغ زرین و دیگر اقسام بسیار  
در آن پیدا میشوند و از جنس معاون بطور و سیت دیگر اقسام بسیار سکون میگردند و جنس طبعیت تقسیم کوخلی  
بر سه طایفه میرسد که هم اقسام نباتات دارد هم اقسام حیوانات و از جنس جنیه از دیو پری در تقسیم کوهها بسیار  
می باشد و افراد انسانی نیز برای اختلاط باخیر یا در آنجا سکونت می زنند و جنس تقسیم هم میرسد که در هیچ جاعه عشر عشر  
آن نمودار نیست و لیکن با وصف این جامعیت هر کوه درخت ناک که خلی الهی خالیت است چون در تقسیم کوه خلی الهی  
نیز حاصل شده جامعیت اتم بهم میرسد و این قسم کوه درخت ناک که خلی الهی خالیت است در تقسیم کوه خلی الهی  
گویند و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام را در آن کوه خلی الهی شرف ساختند و ندای الهی از آن کوه در علمدین  
از آن کوه بگوش ایشان رسانند و در تبه خلی ایشان را در آن کوه حاصل شد بعد ازین قصه حضرت موسی  
در آن کوه رفته برای مناجات طلبد کاشیده اند و عبادتها نوده الروح و دریت را از جنس خفاوندی در همان کوه







سعی هفت هزار و صد و ده ذراع است و از باب العلل تا همان و ستاره می پنج هزار و شصت و سه ذراع است  
 جانب علی تا و ستاره که برای وادی بخله بنا نموده اند هفت هزار و یکصد و پنجاه و دو ذراع است و از باب  
 العلل تا هر دو ستاره مذکوره است و پنجاه و دو ذراع است و پنج ذراع است و از جانب ششم که سمت مدینه منوره واقع  
 است حد حرم و دوازده هزار و چهار صد و دو ذراع است و از جانب یمن از دیوار باب ابراهیم تا علامت حد حرم  
 است و چهار هزار و پانصد و ده ذراع است و از دیوار باب الماحج تا علامت حد حرم در انجمن که تیر است یمن است  
 است و در چهار هزار و شصت و شش ذراع است و بحساب کرده بلاد حرم را سی و هفت کرده نوشته اند و اعلی  
 و از خصوصیات حرم آنست که مذکور شد یعنی جانوران شکار برادران جای شکار کردن در است و نه از سبب آب که تیر اندازان  
 و درخت و نباتات آنجا بریدن کنند برگ چمن چمن نیست مگر آنقدر است که بنا بر ضروریات و احوال داشته اند و  
 نیز آذوقه را بر قصد گناه در آن بقعه مواضع میشود و بخلاف مکانات دیگر و طاعات و عبادات در آن مکان مضاعف  
 میشود چنانچه از حسن بصری رضی الله عنه منقول است که روزی یک روز در یک بار صد هزار روز است و یک روز  
 یکس و دویست و در آن بقعه مبارکه بر صد هزار درم است و در دست رکع از ابن عباس نقل کرده که حسنان  
 الحکم کل حسنة بما کنه الله حسنة یعنی هر یکی که در حرم کرده شود بر صد هزار تنی است و نیز هر یک که در حرم  
 و نیز در آنجا عمل میشود چنانچه در حدیث شریف واقع شده که منفات بکته بعد از الله تعالی فی الاصلین يوم  
 القیامة و نیز در حدیث ابن عمر و گفته است که منفات بکته فکما کانت فی السما کما الیاء و نیز از آیات عظام که  
 در آن بقعه محسوس میشود آنست که اگر درنده شل گرگ پلنگ و بچه جانور و سید و دوان جانور داخل  
 حرم میشود درنده باز گشته میرود و حمل داخل حرم نمیشود و نیز میان حرم و حرم آهوان بران درنده را با هم مخلط  
 و ستان می یابند و نیز جانوران برنده چون در بریدن مقابل خانه کعبه میرسد راست و چپ بخوف میشوند و بالای آن  
 نمیکند و در این آب همیشه در نظر مردم جلوه گریست و نیز آب چاه فرم در شب بارت بحد و بحد و بحد و بحد و بحد و بحد  
 میرسد و نیز آب فرم را غایت است که شکر مردم را بر سر کند و بجا و طعام قلم میشود و بجا که این شهر مبارک سبب  
 کمال جامعیت در نهایت مرتبه علو شان سیده است و لهذا هم را در میسوره باین شهر ختم نموده طاعتیان غیرت  
 که لکن خلقا کما انسان فی احسن تقویم یعنی قسم باین چهار چیز برین مدعا است که هر آینه نباید اگر اولیم  
 انسان را در بهترین صورتی و ترکیبی چه اگر صورت ظاهر او را ببیند کمال حسن جمال موصوف است هم از  
 راه استقامت قامت هم از راه خوبی اخلاص و تاسا بجزا کردنش نه چون کردن شر را و نه چون کردن نیک  
 پشت کوتاه و بینی اش چون خرطوم فیل دراز و نه چون بینی دیگر جانوران بهایم معدوم و ناصلی نذا القیاس  
 در جمیع اعضا تا بلاید که در خوبی حسن جمال او را قیاس جایگزین کرد و لهذا در وقت امام شافعی رحمه الله علیه که شخصی زن

در بیان صفات حرم حرم

در بیان صفات حرم حرم

خود گفته بود که ان لکن یقولی الحسن من القدر فانت طالق یعنی اگر نباشی تو بهر زمانه تر طلاق دادم و علمای زمانه میفرمودند  
 و بهر طلاق حکم کردند چون استفتایش حضرت امام شافعی را رسیدند و مذکور شد که طلاق واقع نمیشود و اگر زن از او چنین است  
 است انسان را حق حلی و طلاق نموده است که من او را در حسن صورت پیدا کرده ام اگر چه صورتی بهتر ازین میرسد  
 او را چو با حسن تقویم و حسن میفرمودند و نعم باقی است ما کانت مکذوبا کما کانت نیکبها و ایاها و الله و البکر  
 الا کانت هاتجها و ما من این لشخص خال فوق و حقیقه ما و محضک من نظرک الدرفی فیها  
 من این دلیل ابطال فکله با الصحر و الفقه بصری فی حواشیهما و ظاهر است که در ماه غیر از رشتنی تا پیش قیام  
 هر نیست و درین نسخه جامع قافیه قصور و تکلیفات و سبب و منوط است چنانچه گفته اند که من ماه مذکور که هر یک از  
 من هر دو نیده ام قیامش دوم از انجمن که هیچ صورت در دنیا قابل عبادت و غیر نیست مثل صورت آدمی قیام و در  
 سجده و نیز از من شده و در میان حسن و تفصیل پر از خسته شود و از علم شریع مجملات نقل باید کرد لهذا ازین صوب  
 عن فکر معطوف دشمن مواست و اگر معنی باطن او کامل کنند چهار عالم درین نسخه جامع منطوقی و جمیده شده  
 است عالم شهوت و عالم غضب عالم هم و عالم خیال و هر چهار عالم را بر یک حکم غلبه که عقل است سخنراخته و آن  
 حاکم را روشنی نصارت بشکل نورانی شریف و تائیک بدو از غیر و شرا بان نور دریافت نماید و هرگاه حکم آن حاکم  
 برین چهار عالم غالب باشد باعلا و مراتب کمال و جامعیت میرسد چنانچه یک از عوالم متفرقه و حصول آن متوقع نبود  
 ازین نسخه جامع حاصل شود مثل فاضل بنجون که یک از مفرات آن هرگز متوقع حصول اینها شد لیکن غیر این علم الحاصل  
 بتأییدی توفیق آسمانی است و ایند هر کس را میرسد نیست چنانچه میفرماید تفرده نه پس باز گردانیدیم با و را یعنی  
 این قسم مخلوق عجیب بلکه با عتبه و اتمیم از جهت قصور و در انظام کارخانه عقل و دیگر رعایای او از شهوت و غضب  
 و و هم و خیال و شغل و لذت یعنی پست پستیان که از ربه بهایم نیز در میگذرد و آن قسم در اوام شهوت و غضب است و  
 میگردود و در کمال و خیال مقید میشود که مرتبه او از همه مخلوقات بلبل نیست و دیگر در مخلوقات دیگر را اگر چه متعده  
 تحصیل کمالات نیست اما مواضع و عقاب نیز نیست این مخلوق را با وجود استعداد تحصیل کمالات در صورت حرمان  
 مواضع ابدی و عقاب مخلوقانی در پیش است الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات یعنی هر که نیک ایمان آوردند و عمل خود را بر خیرات  
 و اوام خود غالب کردند و مخلوق الفطری یعنی و علمای و صلح کردند و عقل خود را بر شهوت و غضب غالب ساختند  
 و عباد عظیم نموند و طاعت حق تعالی نموند یعنی پس ایشان را است اجری غیر منقطع اگر چه بطایر مجاهده ایشان  
 بسبب بیماری پیری و موت منقطع شود اما کیفیت که در روح ایشان بسبب استقامت قوی هم رسیده است روز  
 برود قوی است و در مبدی ثواب غیر در مقابل آن قوی خواهند یافت چنانچه در حدیث شریف وارد است که نبی و مرید  
 چون بر طایفه نیک باشد در دین آن طریق از دی بسبب ی یا مسافری یا بیماری فوت شود و تعالی فرشتگان گاه











سوم آنکه در بن نوح را که شکی نیست از آنکه او را در عهد نوح علیه السلام را شناخته  
و که بهت را بصورت داد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهت بود و در این جهان بود و شنیده است که را همان نشود که این  
قصص آن سوره را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تلقین نموده با داده باشد و بهت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
سالم با وی بعد از این واقع شده و مانند گنجایش این احتمال مطلق شد و در و نیز با او و لغات آنحضرت معلوم درین  
وین موقوف بر اید و اهل کتاب مستفیضان دیان سابقه نشود و هر چه متعلق است او بر سر پدید آید -

بسم الله الرحمن الرحیم

و اما یاکم که در کتب پیشین خوان کلام بود و در کلام بود که در کلام قدیم آبی را آدمی بنفش خود  
فیتواند خواند و در شخص الفاظ را شاره است که ترتیب و تعلیل را ظاهر و پدید است و از سایر الفاظ را در ترتیب متنازع  
و متنازع میان اهل کلام است که در ترتیب تو معصوف اند و در قرأت کلام قدیم است و اگر تر از حدیث بخاطر رسد که کلام قدیم  
را تو هم توان خواند زیرا که خواندن ماحول و نوید است و تعلیم و ازلی پس دیگر یک صفت پروردگار خود را ظاهر  
کن که آنرا خلقی یعنی آن پروردگار است که پدید آورده است اشیا را و صور را و خود پس از او چه بعد است که کلام  
قدیم را بصورت و صورت گرفته و اولاد و خیال تواند از او و ثانی از زبان تو جاری نماید زیرا که خلقت اشیا همه بهین  
و تیره است که اسما قدیم را بصورت عاده معلوم داده اند و اگر تر از حدیث بخاطر تو رسد که کلام قدیم آبی در نهایت مرتبه  
عزیز است و آدمی در نهایت مرتبه ذلیل است و هم عزیز را در مقام ذلیل فرو آوردن بهین نماید صفت دیگر را از صفت پروردگار  
خود ملاحظه کن که خلق آنکه شان میجوید آورده است انسان را و کامل عزت داده است و ابروی که حامل اسرار  
آبی است و شکر گردانیده است او را با اعضا و مختلفه که خیال آبی از آن اعضا معلوم میکنند و باط داده است روح طبع او را  
با جسم کثیف او و چونیکه لطافت روح بقام خوست و کثافت جسم و عاود خود روح از کثافت جسم متغیر می گردد  
و جسم از لطافت روح از همی پاشد و اینها از یک است که سر سر است ذات او را و چنانچه فرموده اند حیث  
خلق یعنی از خون است که در حکم شرع و حکم شرعی ذلیل است پس چه عجب است که کلام قدیمی قدیم را با الفاظ قدیم  
جمع ساخته و ترتیب داده و توانی تخد و آلات مطلقا قانند و آن کلام قدیمی بر صفت از نسبت خود باشد به توفیق  
باید دانست که خلقت آدمی از خون بسته و صورت تو از ظاهر است که لفظ چون شکم را در قرآن میگردد و قیوت جاذبه که در  
داده اند خون بسیار از بدن مادر بخورد و قیوت عاقده بیندیشید و این خون را از خود میسازد تا آنکه صورت  
آنحوائی گوشت بر وجهی سازد اما صورت تولد مثل حضرت آدم علم پس خلقت از خلق بان معنی است که جمیع اعضائے  
انسان از انقلاب باقی میگردند و در ابد از طریقه مرتب و موزون را بهیچ گشت مستجاب نمیشود بلکه در صورت و کلام نیز  
بعد از انفعال خیر از طریق علم و این طریق خلقت انسان را قیوت میشود و لهذا از او خلقت انسانی در اینجا ذکر میفرموده اند

این ماده در وقت بعین صورت در کار است بخلاف تراب طبعی لفظ و غیر ذلک که در ابتدا در کار میاشد و در بعد کار است  
حالات اهل با یکدیگر که با و در کماله که خون بسته است بصورت روح میگردد و حال قولی در کماله که میگردد و بصورت  
اعطای پوشیده و آنحوائی مغز و گوشت و پوست میشود و روح مجرد را با اعضا می که ازین جنس کثیف پدید آمده  
از چنان اتحاد و یگانگی بهم میرساند چنانچه بر نزل معانی ذات و صفات در تجاری خیال و آلات لفظ توان  
بر و نیز باید دانست که لفظ اعراف که در سر کلام واقع است اکثر عوام را در شیه می اندازد و خیال میکند که این لفظ  
میباشد که در قرآن باشد چنان لفظ موردن لغات قرآن است در همین قرآن چرا باید نوشت بلکه در لفظ قل که در  
حدیث پیورده و اقصی قل او می و قل یا ایها الکافرون قل هو الله و قل عذری انی اناس  
نیز این شبهه دارد و میکند و لهذا بعضی اصحاب لفظ قل را از موزون موقوفه نموده اند لیکن بهر حال درین شبان  
شده است که اعراف و هم چنین لفظ قل چون اهل کلام آبی است که بان بنحیه را حلیت ساخته اند و بر مثال دیگر و اول عزیزی  
دارد شده چرا و اهل قرآن نباشد پس این نظر را از ان قبیل مطالعه نمایند که در حدیث و خط و میندیشد تا بداند که این  
قرآن پادشاهی بداند و بشناسد نیز از همین قبیل میباشد و اگر کسی خواهد که تمام قرآن را بر دیگر و بخواند و متلیق نماید  
یا تمام خط را یکیشان و در از خواندن این الفاظ ناگزیر است آیدیم بر آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم می  
مخص بودند ایشانرا فرمود که بخوان منزله آنست که در را بهین و قل را بهین و در فرماید که تکلیف مالا یطاق  
یعنی تکلیف بجز نیست که نمیتواند شد و تکلیف مالا یطاق واقع میشود و قال الله تعالی لا یكلف الله نفسا شئاً الا  
و سعه و ما جواب این حدیث آنست که این امر امر تکلیفی نیست بلکه امر حقیقی است چنانچه طفل را که اول نکت برین  
است و میفرماید بخوان اگر چنان طفل را که وقت خواندن نمیداند اما امر او است و آنست که من خواهم خواند و خواند  
مرا تلقین کن و مستعد و آماده خواندن شود چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستعدا از ان بود که من ای ام ازین  
خواندن چه قسم آید برای تاکید بار دوم فرمودند اعراف یعنی بخوان و بعضی از مفسرین گفته اند که اول بار اعراف گفته اند و آنست  
که قرأت قرآن بر آنست که ثواب اخس خود کن بار دوم اعراف گفته اند و آنست که تبلیغ کن قرآن را به مردم دیگر و چنانچه  
است را قرأت بر آنست که ثواب کم و در صورت بی ابرو تبلیغ نیز فرموده است زیرا که اگر او تبلیغ نکند است را قرأت قرآن چه قسم  
میرشد و بعضی گفته اند که اعراف اول در نماز است و در قرآنی خارج نماز و بعضی گفته اند که اول بار تعلم قرآنی را از تعلیم  
و بعضی گفته اند که امر او از اول آنست که قاری شود تا آنکه چیز را بر آنست که قرأت معین سازد و دوم متعلق است با سوره  
که قدم بر گزیده یعنی نام پروردگار خود را بخوان حالا برای آنکه مایع است که بار بار بخاطر سبک پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
ی که گشت میخیزد فرموده که ای را طریق حصول علم خصوصاً علم متعلق به صفات آبی و کلام قدیمی او را حکام هر روز  
او باشد چه قسم حاصل تواند شد و قدر دیگر را در این مقام مایع که از ان مقدر طریق و مول علم میبرد و واضح میگردد



وَقَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَالْإِسْلَامَ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ يَارِثُونَ  
 ما فیست بهست که سبب تحصیل علم ندارد و شایسته این مایه در حق جمیع افراد انسانی نسبت بعضی علوم و بعضی  
 و معنی آن علوم را مقتضای اواسط بعضی مخلوقات با آنهاست پس در اینجا چه فرموده اند الذی علم بالقلم یعلم بکلام  
 است که تعلیم فرموده است و میانه را اواسط قلم آنچه جوهر عقل و خبر دریافت می تواند کرد به وسیله زبان مثل  
 احوال علم سابقه و قرون ضعیف و شایان گذشته و انبیا و اولیا و متقدمین بسبب مکان مثل حالات و ولایات و در  
 و اقلیم بعیده و بلدان تباعده بلکه عادت پادشاهان بهین و تیره جاری است که در کفران رعایا و خود را اواسط  
 قلم اطلاع بر مافی الضمیر خود میدهند و با هم بهر یک حرف نمی خورند و چون کارخانه پادشاه است خلل کارخانه را می بیند  
 ازین کارخانه بآن کارخانه بیاید و بتلاطم و سامی با و اندرون خلل را اواسط قلم نظارت توان شناخت  
 و تعداد مکانات و عمارات و باغات و قلعات را بقلم میراث توان دانست و عدد نوکران و ملازمان را با هم  
 مناسب که ازین قلم گشتی گری دریافت توان کرد و تحقیق توجه خیرات و ادرات را که درباره آنها مبدول است بقلم  
 صدارت معلوم توان کرد و در حق طول ممالک محروسه را در حد و جریب با و در بهات شعوره و غیر شعوره و دریا و نالاب  
 دران ممالک اقل اند قلم و دفتر تقسیم توان فت و تعداد جاگیرات و خالصه از دفتر وزارت اخذ میتوان کرد و تعداد بندگان  
 و محوسات مردم واجب القتل و العسر را با هم آتیب است آنها از دفتر اطلاق که تعلق زندان خانه و کوفتالی است  
 توان فهمید و تعداد خزانه و دیگر کارخانه جات از دفتر سر سامانی اخذ تواند کرد و علی بن العقیلیان چون منظور اطلاع یافت  
 استعداده و میانه را بر کارخانه اوصیت منظور بود ایشان را صنعت کتابت بقلم آموخته و هر وقت را از ایشان حق  
 اطلاع بر یک کارخانه از کارخانه جات نامتناهی خود در دل انداخته تا بقلم خود بر طبق آن کارخانه نمایند تا فقر با و دیگر  
 از ایشان اخذ کنند و همچنین فرد دیگر از اشوق اطلاع بر کارخانه دیگر در سر انداخته تا بقلم ضبط آنکارا کردند و دیگران  
 را با اواسط قلم ایشان اطلاع بر آنکارا حاصل گشت باین تدبیر چه میسر افتاد انسان را ازین اطلاع بهر همت نمودند  
 و چنانچه تعاون تعاون در معاش خاصه انسان است و در علم دانست دریافت نیز تعاون و تعاون خاصه است و است  
 این تعاون و تعاون در معاش و وساطت قلم هرگز متصور نیست زیرا که بعضی افراد در زمانه واقع شده اند و افراد  
 دیگر بعد از آن زمانه بقرون بسیار پیدایش شده و متاخرین را بعلم متقدمین اطلاع بواسطه قلم است پس همچنین بعضی  
 افراد در گذشته و اقلیم ساکن شدند و دیگران در اطراف و اقلیم دیگر اطلاع بر علوم و درکات آنها را از آنکه  
 را بدو وساطت قلم ممکن نبود و لهذا حضرت سلیمان علیه السلام چون جباران را از فعالیت سخن پرسیدند جباران  
 عرض کردند که یا حضرت سخن با و چه است که از زبان برآید و وفای شد باز حضرت سلیمان هم پرسیدند که تدبیر بقای کلام  
 چیست عرض کردند که تدبیر آن کتابت است پس قلم است که میا و علوم است و کلام منطوق و مفهوم منطوق بقا

تفسیر عزیزی عم

عظیم بنایت فخر چنانچه گفته است که بلا اقلیم را تمام الدین الاصل بعیش یعنی اگر قلم نبودی دین تمام نمی شد و کلام  
 درست شدی پس بنیان را بعلم می بیند و شایسته این مایه در حق جمیع افراد انسانی نسبت بعضی علوم و بعضی  
 وسیع کنند و دانست که پادشاهت حضرت حق تعالی ولایات بسیار دارد و یک لایه از آنکه کوتاه تر و کمتر است  
 ولایت عالم شهابت داین ولایت شملت بر کارخانه ها و بسیار از آنکه است کارخانه عمارات و باغات و از آن  
 چند علم توان شناخت اول علم بهست که دران عدد افراد که بهست آنها ترتیب انبعاث و میشود و علم حقایق که  
 دران بهست و چون و صورت اقلیم و مافیاض من الجمل و الجبال غیر از آنکه کور میشود و ستون ممالک دران راه با و  
 خبر با و بهست تحصیل که با و انبار و دفتر و ملک مذکور میشود و چارم علم العباد و اجرام که دران طول و عرض ممالک آسمانی  
 و زمینی بطل ثابت کرده میشود و از آنجا است کارخانه روحی استخوانه و آن از علوم صوری و دریا فیه میشود و علم شجره  
 نیز دران خل و دار و خانه آنکه است کارخانه نوش خانه و مطبل که بر خانه و با و دارخانه و تفصیل این کارخانه از علوم  
 حیوانات که کتاب حیات الجیدان دران مدون شده است توان دریافت و از آنکه است شمای خانه که تفصیل آن از  
 مغز و این بیچاره طبع بعد از این و قریب و غیبات که با و توان دریافت و از آنکه است جواهر خانه و تفصیل آن از علم  
 سلوک و اجار که کتب بسیار دران مدون است میتوان فهمید از آنکه است دار الضرب و خزانه عامه و از آن علم اجساد  
 و مغز و علم صنعت توان حکم کرد و از آنکه است کارخانه روزی و دران و جای طارن و ملکمان آنرا از مجموع وقت آنرا  
 پادشاهان اقلیم سبب توان شناخت با آنکه آنچه مذکور شد نمونه ایست از آنکه ملک و وسعت علم قلم از جای کمال افاضه  
 علوم که بواسطت قلم واقع شده است توان برده قلم روایت کشان متفیان سبب یافت احکام الهی است و دعا و احوال  
 و عبادات قلم این فرائض سبب تحصیل علم با نصیای هر یک از دران است و قلم در باب تاریخ گویند بعضی  
 حالات جمیع از منتهی سابقه است و بهت و قایه نامه آنجا است الا است و اگر قلم تقدیر را نیز مطالعه کنیم و افاضه علوم را  
 که بواسطت او با انسانان و زمینیان سیده است نیز در نظر آید عقل خیره و در هم حیران میگردد و چون صورت  
 تعلیم بقلم آنست که اقل معانی در زمین شخص میشوند بعد از آن در خیال کسوت الفاظ مناسب میسر شدند بعد از  
 بر ساطت قلم آن الفاظ بصورت نقوش خطی ظهور می یابند بعد از آن دست ادا که هر خواننده خط با آنها میرسد  
 اینصورت کمال شایسته بوی و انزال قرآن دارد زیرا که اول کلام قدسی در لوح صورت الفاظ ظهور یافته  
 بعد از آن بواسطت حضرت جبرئیل عم بر لوح متقلبه پیغمبری علیه السلام نقش گردید و از زبان حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم بهر خاص عام رسید این نعمت را در اشیا امکان وحی آوردن کمال مناسبت پیدا شده چنانچه  
 بسبب قلم پیغمبر با و را که هرگز قوت کسب بشری نمیتواند حاصل میگردد همچنان بسبب وحی معلومات  
 غیر ممکنه تحصیل حاصل میشوند چنانچه میفرمودند و انزلنا انسانا ما کلمه یقولون یعنی تعلیم کرده است آدمی را آنچه







اورا و فورجا تا حدیج از کشتی و طغیان باز داشته اند چنانچه در جای دیگر میفرماید و تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ يَغْنَصُكَ  
 یعنی اگر گشته ساز حق تعالی اسباب بقی را برای زندگان خود الوهت تعدی کند یعنی در زند در  
 زمین عالماکین عقدا آدمی سر سر غلط و بی است و در این حال استغنا را از پروردگار خود متصور نیست بلکه آن را  
 تَوَكَّلْ اَلَيْهِ یعنی بتجسس بسوزد و گارست بهیچ وجه حالات این را به تشبیه واضح کنیم مثلا اگر شخصی طعام خود  
 میسر آید و دانست که عمر و مر از حاجت گری بے برائی و بے نیازی حاصل گشت از و باید پرسید که قوت اهل غنائت  
 ترا که خواهد داد بعد از آن ترا زنی و متفرع کیست که نگاه خواهد داشت بعد از آن قوت بهیچ و تقدیر و واسطه دفع  
 فضلات آن غذا را از او بول و براز و مخوط و دشمن غذا را از او تخیل بهیچ شوی یا بخیر یا شر که در آن کیست و این  
 همه وجه احتیاج است که در حالت وصول نعمت و حصول غناست و بعد از آنکه بدین مصلح گردد و در مع از  
 جسد جدا شود و جوی دیگر در آخرت رود و سوال از سبب گشتی نماید و انتقام آن بگیرد در آنوقت احتیاج نیست  
 بناتیش پیدا نیست بلکه اگر عاقل انصاف کند و در دل خود شامل نماید خود را در حالت غنا زیاد تر حق تعالی بخدا اعتقاد  
 کند زیرا که فقیر را همین روز است که جان او سلامت باشد و بدن او صحیح و قوت بکوفه بدست او افتد و دولت و سلامت جان  
 و مال و جاه و اول و عیال همه کار است پس چو احتیاج او بیشتر از وجه احتیاج فقر است و در اینجا کثرت را بجا میسر کند و در  
 مال سبب طغیان میبود که بی عیال که کثیر المال بودند مثل عبدالرحمن بن عوف و حضرت امیر المؤمنین عثمان غنی اندین  
 رضی الله عنهما چو این سبب طغیان ملوث میگشتند بلکه حضرت سلیمان علی نبینا و علی الصلوة و السلام چو اینقدر و  
 کنت و مال نیامید اند که در و دیوار بیت المقدس بزر و جوار هم مع وزن نموند و سبب آفات بسیار هم رسانیدند و  
 این شیانست که برین آیت مال را مطلقا سبب طغیان نفرموده اند بلکه خود را مال مستغنی میدان احتیاجیکه بقیض اندی  
 بنده را در هر حال الحق است عفت و در زمین و حصول را بجا و کد خود نسبت کردن از فضل و عنایت الهی  
 نه الشکر موجب گشتی است و حضرت سلیمان و کبری عیال بهیچ کثرت مال بود اما این اعتقاد صلا و بلکه هر که سیرت  
 این بزرگان و اسطفا نماید یقین داند که هر قدر ثروت مسکون ایشا فقره که از ایشان بعد از مریدان و جوان نباشد  
 گویا تریاق سمیت سال را این حاله قرار داده اند و نه مودن میگویند و نه اندر شریف و درست که نعم المال  
 انصاف که در لاجل الهام و سبب ثابت گردید و کثرت احتیاج آدمی چون است که در صورت و نیامی گشتی و طغیان میکند از  
 منعم حقیقی خود غافل شده و در غفلت مستغرق میشود و طغیان شد که بوی طریقی تمییز مال بجز از مستغنیان سپرد  
 که او را مستغنی موجب گشتی چه تم شده است و بگویند که اذیت الهی نیست که آید و نه آن شخص را که  
 منع میکند باز و در حدیثی آمده است که راجع به کسان که از مال کاهنده است که پروردگار خود را بدین و  
 زبان و دست با عباد و بگوید این عباد را مع غیر از نماز نیست و حق خداست که عیال بهیچ عبادت پس چنانکه حق بنده را

فصل اکثر سال که باعث طغیان است

نمیکند و هم حق خدا را بر سر کشی او و خدا ثابت شده این شخص اوجبل لعین بود که بار بار آنحضرت را صلی الله علیه و سلم  
 از نماز سجد الحرام منع میکرد و میگفت که اگر ترا خواهم دید که چهره خود بر زمین ساینده گردن ترا بخش خواهم کرد  
 و برخیز و نزل این آیت در حق آن لعین است لیکن بر که اطاعت خدا را منع میکند و باز او درین عهد و مدت  
 شریک است و آنچه حق تعالی فرموده اند که در خانه غصبی از نماز منع باید کرد و در اوقات مکروه بهیچوقت اول عهد طلوع افتا  
 دوم عهد غروب و سوم عهد استواری آن چهارم بعد از غروب نماز عصر تا مغرب و پنجم بعد از غروب نماز عشاء  
 آفتاب نیز منع باید کرد و اگر مالک غلام و کنیز خود را از سجده منع کند یا بر آنکه سید است اری مشیت خدمت قصود خود کرد  
 او را بر سر و بر سر چنانکه وقت خدمت از نماز نفل مانع میشود اند و زن را شوهر او را از اعتکاف منع میکند و دوازده  
 نفل نیز زیرا که در حالت و در وقت منفعت جمیع و دیگر نفل از او فوت خواهند شد پس بنا بر آنست که این منع چون  
 برای مصلح و در حکمت و باذن الهی است در حقیقت منع از عبادت نیست بلکه فعل از عبادت است و دیگر است  
 بقدر آنکه اگر عبادت را در این منع هم اخترا کرده اند و در حدیث شریف است که حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه  
 در حدیثی که شریف بوده و در حدیثی که جمیعش از نماز نوافل منع فرمودند که بر ایشان برسانید که من آنحضرت را صلی الله علیه و سلم  
 علیه السلام ندیدم که در هیچ مقام نوافل خوانده باشد اما جمیع این اشادات از خود و منتهی نشدند و در بعضی کوفه که از حدیثی  
 بهیچ راهی در حدیثی منع باید کرد و فرمودند که من ازین آیت میترسم که آیت الذی نهی عن عبد الله صلی الله علیه و سلم عبادت این آیت  
 هم در حدیثی هم جا باید کرد که هیچ نبی در آن آورده اند الا لام فوق الا و بهیچ بیان مثال گشتی بر ندی پس حصول  
 استقنائیان فرمودند بطریق علاج این معنی نیز دولت داشت و اگر اندک اذیت این حکم الهی اخاف یا التفتوی  
 آید دیدی این سرکش را که همیشه بر سر آیت یا میفرمودم در را بتفتوی بچی اگر علاج سرکش خود میکرد و صحت نعمانی حاصل  
 میبود و ازین مرتبه هم ترقی نموده به تشکیل ارشاد میرسد و بجا و حق از نماز هم را بتفتوی و صلاح میفرمود و آیت  
 ان کذب و تفتوی آید دیدی همان سرکش را که اگر نکریم کین پیغمبر او را و گردان شد از سلوک حق و در بعضی  
 جز او را یافت در حالت اول جز او نیک در حالت دوم جز او بد و ملاحظه جز او صلی الله علیه و سلم و طغیان است که اگر او را در  
 وقوع جز او زدی باشد راست فهمانیدن او نمیدانم که آنکه تفتوی که آیتانی و اندک حق تعالی می  
 بیند و بدین کسی که قادر بر خدایت و حکمت انظری شمس بر زده از ذرات عالم میاست و در عفا جزو انکسایت می کند زیرا که  
 قدرت جز او را می خواهد و حکمت صالت جوگه از افعال میان و دیدن همگی خیر شر را برای امتیاز حق می کافی است  
 پس هر که بدو دانسته با وجود قدرت در میان نیکی و بدی که فرق نموند و سر او هر کس با و برساند قابل یاست بخی  
 نمیتواند شد چه جا و خدا و از بس که قدرت و حکمت و عقلی بر سر کس ظاهر است و آنچه پوشیده است اطلاع او بر افعال خیر و شر  
 بخی آدم است که بر او مشهور و غنی بخیل مرکب بهیچ سیرت آدمی ترا کم نموده او را ازین اطلاع غافل میسازد و ناچار بر

کتاب جامع



















































بلکه کثرت مال با و معدن بخل موجب شدت عذاب قیامت است چنانچه فرموده اند که کثرت المال برفاهت خواجه نشود  
این شخص جامع است در میان بد خلقی و شوق زبانی و حرص و بخل و الحظوظ و آتش شکسته و عادت او شکستن است  
این آتش شکسته جزائی و فانی است پس کسی که در نهایت مرتبه بعد از حق تعالی  
قیح میگردد بعد از آن لذت بگوشش و پوست میرسد بعد از آن شکستن استخوانها پس ذات او قائم خواهد ماند و نه حسی  
او را بلکه مفراتش این باشد او را از اسباب بیدار بودن و لذت کمال سفاکت است و چون این قدر از تاثیر آتش که  
در اقطار حلقه نگردد شدت شرک در آتش غضری و آتش کوبی و آتش مزاجی که در حسی و قیامی می شود و تاثیر آتش موعود  
از همه اینها بالاتر است بر آتش تصویر حال آن آتش در میان شمه از معالک آن آتش بطریق سوال جواب بعد از دیگر  
فرموده اند که وَمَا أَكْزَلُكَ هَآؤُلَکَ هَآؤُلَکَ یعنی وجه میدانی تو با وصف آنکه در علم بهشت رسید که چیست آن شکسته  
یعنی آتش کن بالاتر از شناخت عقلا و حکماست زیرا که حرارت نزد ایشان از قسم هر بدن نیست یا غضری است  
مثل گرمی آتش یا گرمی آفتاب یا گرمی تب و گرمی حرکت و این آتش لطیف است  
نیت تا در قیاس کسی در آید تا آنکه این آتش خلاصیت یعنی آتش غضب قهر اوست الموقد که از فروخته  
شده است به واسطه او سیاهانندگان التي تظلم حلقه آفتاب که آن آتشی است که بر آید بر ریه او  
حقیقت این حکام آنست که هر آنکه در عالم است اول تاثیر آن بر بدن میشود و بعد از آن با نچه در بدن باشد از  
غلاط و ارواح و اعضا و اعضاء میرسد این آتش آتش قهر آبی و آتش بر نفس ناطقه صدمه میرساند و از آنجا بقلب و تالم  
اشد اعضاست و بدانی و علم عقل میگردد پس چون هجوم آن آتش اول بر بدن شده نهایت رنجاندن قلم و ادوات و احوال  
برود آتشی که در عالم شیمیایی است آتش است که هر چند گرمی آن با غلاط و ارواح و اعضا و اعضاء صدمه میرساند  
نشت میکند اما لای که اول میرسد از آن بدن میرسد و از بدن به اعضا و اعضاء و از حدیث شریف وارد است که هیچ  
من قبح جهنم یعنی تپاندم و درخت و نیز وارد شده است که هیچ خط المومن من آتشی یعنی تپانده من است  
از آتش آخرت لیکن بدو وجه ازین آتش موعود یکی وارد او آنکه نفس ناطقه که از حلقه جرات است چندان متاثر میشود  
دوم آنکه بخارات این آتش در دو دایره گرمی از او استام بدن بیرون می آید و غرق میکند و موجب تحنیف میگردد  
بخلاف آتش موعود که حال آن نیست که آتش ناطقه که در آتش برایشان سرپوش کرده شده  
است یعنی درون اعضا و اعضاء ایشان بنده کرده شده است که نفس گرم از بدن نمی آید و نفس سر را خارج  
نمی در آید تا آنجا که تحنیف حاصل شود و چون در بعضی اوقات بدن دست و پا و کوفتن بدن بر دیوار زمین  
نه الحلقه قیاس می کند و موجب تحنیف میگردد و این قدرت را نیز از ایشان سلب کرده اند و فرموده اند فی  
حکمین ممکن دق یعنی بنده آید و در دست و پا و در بدن بالسته و محکم کرده تا دست پانزنده و گرمی

در دنیا ایشان بود چه کم نشود و بعضی از ارباب تفسیر چنین نقل کرده اند که آتش در نوح را سرپوش کرده بالا می آید  
سرپوش ستونهای دراز افکند تا بوجه درآمد با دوران ممکن نشود و الله اعلم به

### سورة نحل

کی است که آیت است و سه کلمه نود و نه حرف و این را سورة نحل از آن جهت نامیده اند که دروست قصه اصحاب فیصل  
میکورست و آن قصه که از علالت قدرت کامله الهی است و ولایت میکند بر آنکه ادنی ترین اسباب قهر آبی را کلان  
ترین حیوانات که فیصل است محلی نتوانست کرد پس علی اسباب قهر آبی که محل تواند کرد و نیز ولایت میکند بر تنگ  
حسرت غنا و تعالی چون با نچه تیره موجب قهر گردیده پس تنگ حسرت دین او و بغیر و چه خواهد کرد و این قصه  
نزدیک بر ولایت با سعادت بغیر صلی الله علیه و سلم واقع شده بود پس گویا از ارباب بیعت نبوت آنحضرت بود صلی الله  
علیه و آله و سلم آن قصه را درین سوره یاد داشته اند تا ازین عبرت گیرند و در تنگ حسرت بغیر صلی الله علیه و سلم  
او این حدیث را از ارباب ایشان رسیدیم که در نزد و سبب وقوع این واقعه آن بود که ابراهیم نام حبشی از طرف نجاشی  
که پادشاه تمام ملک حبشه بود وادی این شده آمد و مردم بن را دید که در موم حجاج از اطراف و جوانب باند و در دیوار  
متوجه چشم که مشوید پس سید که اینها چه قصد دارند و کجا میروند چون دم بیان کردند و سخت کفر دروست که حرکت آمد فرمود  
که در خانه ایشان خانه در حین ملک خانه بسیارند پس در شهر صنعا که پادشاه تخت ملک بن بود از سنگ رخام رنگین  
کلیسا ساختند و آنرا کلیسای نام نهادند و در دیوار آن را نیز در دیوار هر صرح و مزین کردند و در گوشه ها و آن خانه بترا  
بلباس فلز و جواهر گران بها آراسته نصب کردند و در دیوار آن عود و سقن گرفتند و عطر و گلاب بر دیوارهای آن پاشیدند  
و اگر آید آن خانه نیز مکانات با زینت و زیبای احداث نمودند و طواف ملک خود را بطواف آن خانه تکلیف  
کردند و این صورت بر قریش و ساکنان مکه خیلی شاق آمد و بنی اشاشی از بنی کنانه در مین رفت و همیشه  
پادشاه ملازمست کرده بجای کسی و فرایشی آن خانه منصوب شد بعد از آنکه در آن خانه بے تکلف پروا می آمد  
رفت یافت شبی در آن خانه قضائے حاجت کرده فرار نمود و مجله که مردم بر آتشی طواف آن بیت محمد صلی  
آیند و احداث آورده دیده متعجب شده میگردیدند و این خبر رفته رفته پادشاه رسید او برای تعقیب و تحقیق  
کس که این کار کرده است مقید میشد و آخر ثابت گردید که شخصی از ساکنان مکه این حرکت کرده رفت او را خشم  
عظیم در دل برپا شد و خواست که در عرض این حرکت تنگ حسرت خانه کعبه نماید و در حین اندیشه بود که گاو دیگر  
بشگفت و قافل از ساکنان حرم متعل آن خانه بر آتشی شب بآتش فرکش گردیدند و قوت صبح که اراده کردی داشتند  
آتش افروخته بودند و یاد نداشتند و آتش را بآن خانه رسانید لباس زور آن خانه همه سوخته شد و در وقت شب  
رنگین آن خانه را تیره ساخت مردم ازین حرکت ترسیدند و دیگر زبانه پادشاه را حکم فرمود که تحقیق این



حرکت نماید که از کمر نرسیده است بعد از تحقیق معلوم شد که این حرکت هم از ساکنان که بودند آمد پادشاه  
در کمال غضب شده با فرج بسیار دوازده فیل که از آنها مجموع نام داشت که پیش پیش فیلان سیرت و قوی تر  
و کلان تر فیلان بود متوجه برلست بدم خانه که گشت و در راه بر شهرست و بر قبیله که در ده بندم و آن شهر و آن قبیله  
تضرع و زاری نمودند که باین خانه تعرض مکن و هر چه خواهی در بدلین حریف از ما بستان هرگز قبول نکرد تا آنکه متصل  
که مفضل رسید و ساکنان شهر که از ترس آن جبار و قهار نبادند و در کوهستان با برال ناموس خود مخفی شدند و مفضل  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که در آنجا بود چون این حال را برین منوال دید او نیز حیران و سرسبز نظر در حق می داشت  
بیک ناگاه مرغان بزرگ از جانب جده که مندر دریاست شور و برست غری که واقعت جوق جوق هجوم آورد  
و بیک لشکر ابریه متوجه شدند و مرغ از آن مرغان سه سنگ کلان تر از حدس و خورد تر از خود محرابه داشت یک  
در مشتار و در و در چرخ چون حمادی آن لشکر رسیدند آن سنگها را در گزند و غاصیت آن سنگها آن بود که بر سر هر  
رسمی که در بر آمد و در میان همه سوخته شد و این حادثه در وادی محشر افتاد که برشش کوهست و مفضل است و  
درین حالت آن لشکر دران وادی بود و فیل کلان آنها که محمود نام داشت دران وادی برانگشتند و مندر شده بود  
برگزیده پیشترینه نهاد و فیلان دیگر نیز مندر شده بودند و بگاه آن فیلان را برست مین متوجه میکردند و برست میدویدند  
و چون بسوخته خانه که مفضل می آوردند مندر شده بران وادی نشستند پادشاه فیلان را تر از خود و تهدید می نمود که این  
شرارت شماست تا مرا معتقد غفلت این خانه نماید من باین حیرت با فرقه نفیسم و در همین جوی من مرغان که من در آنجا  
لشکر را مع فیلان در میان با مثال غضب آبی ساخت و مال و ستای که بخواه ایشان بود و دران محرابه افتاده  
ماند و مردم که از بالا آئے که میافران لشکر و تباہی آن انچه ملاحظه کردند یکبارگی فرود آمده دست نهیست  
خارت گشتند و مال فراوان گرد آوردند و لیک قریش را بر سر سیه بود از همین جهت بود و سنگها و دگر تان و تان  
بشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم محکم بلکه بعد از آن نیز در خانه های مردم برلست تعجب عبرت موعود بودند چنانچه از  
صحنای مردم کثیر آن سنگها را دیده بودند و بعد ازین قصه ولادت با سعادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بچناه  
و پنج روز و پنج شب درین سوره بیان آن قصه میفرمایند و قریشیان را پند میدهند -

بسم الله الرحمن الرحیم

الْفِيلُ كَيْفَ فَعَلَ رَبِّكَ بِأُنْصَابِ الْفِيلِ أَيْ تَدْبِيرِي تَوَلَّى كَمْ كَرِهَ دُرُودُ رُجَارُو بَعْضَا حَبَانِ فُلٍ لَيْسَ لِي  
که فیل را پیش کرده برلست بدم خانه که می آوردند و در لفظ ویدن اشاره بآنست که آنچه بتو اثر ثابت شود که آن چیز  
دیدن دارد که هملا دران شک منبیا شد و در لفظ رگب اشاره بآنست که این واقعه غلبه اساس نبوت است  
و منظور از منون این کثرت ثبات پیغمبری است گوید و بابت آبی که در حق تو منبذل است این مدون می را از

الانسان فرود آورده و دلهای چون ترا اتفاق افتاد که برلست فتح که مفضل را شک قصه کردی و پنج مانع و مزاحمت از غلبه پیش  
نیامد آنکه تحقیق کنی که فی قضایی آید و امید باندیش ایشان را در گمراهی و بجا می آید بآنست خانه و مگر مقابل  
خانه که در کون برعایک لطواف آن خانه نمایند و برست بود بغایت قوی و در ابطال حرمت از خانه و لیکن  
بمدارحان رفت بلکه خفت بر خفت افزود و بر حریفان از در غلبه شکست سی طویل عبرت کافی حاصل میشود  
اما این حاجت را بر مقدار گفتار نشاند بلکه عقوبت شدیدا از آسمان بغیب ایشان شد چنانچه میفرمایند و از منسل خلقیم  
و فرستاد و ایشان طیاره ای را که مرغان پرند که جوق جوق می آمدند لفظا باین در اصل لغت بمعنی جوق جوق  
است و در احد او متعل نیست بقیاس معلوم میشود که داه و ایل یا ایل یا ایل است و در عرف این لفظ را برین  
جا آورده تا قرآن صبی بصورت او شبها از نرسیده بود و در لفظ می کند و چون معای فیل قوی ترین حیوانات بود که فیل  
ست بر او هجوم خانه که قرار داده بودند در جواب آنها جانوران کوچک تا توان را با ضعیف ترین سلاحها که سنگریزه آئے  
خورد باشند و این اسلحه فرمودند تا مردم بداند که باین ضعیف ترین مخلوقات قوی ترین مخلوقات را بر سر می کنند  
و بدون تأمید او از قوی ترین مخلوقات هیچ کار نمی آید و در همین محرابه و در همین میزبانان جانوران را که  
بشکها از جنس سبیل و سبیل و عرب سنگ گلست یعنی گل که محشره بشکل سنگ گشته باشد و از در لغت بندی  
کنگر گویند و در جوق جوق آوردن این مرغان حکمت بود زیرا که بعد از سنگ اندازی مردم لشکر متفرق شده با طران  
و جانب خاص بر گشت پس ناچار جانوران هم متفرق و پراکنده میانیتا به جانب که مقام کنند و تأثیر این سنگها و خود هیچ  
در بدن آنها پیدا شد که باین آن درین آیت است که محکم و کفایت آنگوی پس گردانیدن آن لشکر را از میان  
خورد شده یعنی کاسه که از او آب بخورند و آخر باقی ماند و این کنایت است از تفرق اجزاء و بدین شکلی است  
و ضمیمه قائم ماند و این تأثیر نیز از جمله خلق علوات است گوید و این سنگها سمیت مخلوق شده بود که بجز در سیدین بدن  
جز آئے بدن از هم به پاشید و پیش نشلی سرایت میکرد و تمام ملک الصاق بالکلیه زائل می گشت و این قصه نیز  
بود از عقوبت الهی و دل بود بر عارق عادات چند اول بند شدن آن فیلان دوم آمدن مرغان باین کثرت و  
هجوم از طرف دریا آئے شود که بحسب ظاهر جای بود و این مرغان نیست و بعد ازین واقعه نیز آن مرغان را که ندید سوم  
این سنگریزه که معدن آن نیز معلوم نیست چنانکه تأثیر قوی که دران سنگریزه آئے خورد داده بودند

سوره قریش

کی است چنانکه آیت و جمله و جمله و سرف مت و قریش نام قبیله است از اولاد حضرت اسمعیل علیه السلام که پیش از  
صلی الله علیه و سلم دران قبیل بودند و اکثر اصحاب کبار نیز دران قبیل اند و این قبیله ساکن مکه معظمه است و خدمت خانه که  
و چاه از غنای قریش و غرض بایشان است و لهذا در میان ساکنان مکه و شام و دیگر شهرهای عرب

سوره قریش



این قبیل را به سبب حرمت خازنه عظم و کرم میداشتند و هر جا که میرفتند از وجوه نذر و نایز و جهانی و قربانی با ایشان صلوات  
 میشد و از احوال تجارت که بمهر ایشان میبود که حصول میگرفت و در آن دهان نیز میس ادب خانه کعبه ایشان  
 تعرض نمودند و همیشه خلعت این قبیل بود که در ایام زیارت سبوعین میرفتند و ولایت گرم سیرت و فوائد تجارت  
 و وجوه نذر و نایز رسیداشتند و در ایام تابستان بسوی شام بین ششم سفر میکردند و میان خطره کسب کرده می آمدند  
 و بعد از آنکه ایشان در کعبه بفرای تمام میگذاشت با وجود آنکه شهر که محکم در میان کوهستان و در گستان  
 واقع است و زمین تا حاکمال خشکی دارد و زراعت و درخت در آن سرسبز نشود و حق تعالی درین مورد این نعمتها  
 را بقریش می داد و میسر میداد که اگر کوه نظری کشید و کلمات عذره ذات پاک باری تعالی را و لغت نهائیه بی اعتباری  
 ادراک اندر زبان نثری مخلوق است نشان میدادست باین نعمت عظیم که در حق شما برکت خانه کعبه از زانی فرموده است  
 خود البته بشناسید و در ادای شکر آن بموجب عادت قیام نماید و ایند انیسویه را سوره قریش نامیده اند زیرا که خاص  
 در شیوه ذکر است بر قریش است و در حقیقت است بر قریش است بر کل عالم است و طلب عبادت از ایشان گویا  
 عبادت از هیچ بی آدم و مرتبه ایشان در مقبولیت بیشتر قرآن مجید است نسبت به دیگر کتب جاهل و تفصیل بی جوابی آنکه  
 چون اراده آتی متعلق شد باصل عالم و وضع نظم و کفر و معاصی و غیره علیه السلام را برای اینکار اختیار فرمودند  
 و اولاً بر تلب مقدس او این داعیه لوازم این داعیه و علوم و معارف که متعلق باین مهم عظیم داشت انفاذ لازم آمد  
 که میسر علیه السلام در تلب این مهم بهتافت بقبیل خود نمایند زیرا که قبیل شخص در معرفت اوصاف و خلاق  
 نسبت به دیگران پیش قدم میباشد و اطلاعیکه ایشان را بر احوال شخص میشود و دیگر از انبیا و وزیر قرائی فکر و  
 صفای ذهن و نزدیکی استعداد و جمعیت داعیه بر قرب قرابت بیشتر میباشد از نسبت اعیان پس گویا قبیل آنحضرت  
 علیه السلام علیه السلام بعد از شرف شدن بشری سلام نسبت به آن است حکم سعید و آن نسبت با حیان و ایند او را عذرت  
 فرموده اند که قل لئن قریش و لا قلوبها و نیز فرموده اند که الناس تبعی هذا الشان بقربین  
 و ایند قرآن مجید لغت ایشان نازل شد تا بحسب سلیقه جمعی و فانی آنرا فهم نموده بدیگر مردم باز نمایند پس معنی نبوت  
 در جمیع قریش پراکنده و منتشر است و نیز در آن احوال مقدور بود که ریاست ملت و حکمرانی مملکت از ابتدای هجرت  
 لغایه می ششصد و پنجاه و شش سال که تا سیخ انقضای دولت قریش است در دست ترکان چنگیزی و فقط خود شاعر  
 بر آنست تعلق بر ایشان داشته باشد و جمعی بی آدم است که درین بدست است و درین تعلق است همین بود که اولاً صلوات  
 ایشان کوشیده شود مردم دیگر جابجا با صلوات ایشان عملی چند نشوند و سبب آن نرسد از همین تفرقه واقع میشود  
 بسم الله الرحمن الرحیم

و لا یلائق فی شأنی اللهم و ربی تمییزت چنانچه در حدیث آمده است که یوحنا بن مسعود است بافت دادون قریش

و قریش اولاد و فقرین کنان را گویند که جد سیزدهم پیغمبر است صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب  
 بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه  
 است و هر که از اولاد نضر بن کنانه است داخل قریش است و اولاد قریشی گویند و قریش در لغت نام جادوست است  
 از جانوران برای آنکه به جانوران را گفته میخورد و بهر بهر غالب است اولاد نضر بن کنانه به سبب حوادث روزگار از شهر که  
 متفرق شده در اطراف و جوارش گشتند و در بعضی که جدیم است از احاد آنحضرت بعد از اطراف و جوارش جمع  
 گردید و در کعبه کیهان ساخت و آنرا قبیله گویند و این قبیل را کعبه و دیگر قبایل که انصاحت زبان و شجاعت و سخاوت  
 و بلندی است و محبت است غالب بود و بنام آن جادو قریش نامیده اند اینکفر و کفر است و القبیله یعنی  
 قبیله و بدین ایشان بسفر زمستان تابستان کلبه و بیوت شام ایشان اتفاق می افتاد و در شام خوردن باین امر اشاره  
 است تا آنکه درین سخن تدبیر عجیبی بر است و فانی معاش ایشان طوره گشته است و دلالت بر کمال هکلت و تعلل  
 مینماید زیرا که مسکن شهر چون از قطع آن شهر معاش خود را نتواند کرد به سبب قطعان زمین و سنگهای کوهستان که  
 بود و جادای شهر در بر برای آوردن مردم آنجا متفرق و پراکنده برای تلاش معاش هر جانب سر نهاده پس بدای این امر  
 باین تدبیر عجیب متوجه شده اند که در احوال بنام خود غیر فرمودند و در دایه مردم عظمت آنجا انداخته اند و جادو را  
 خانه را بسفر زمستان تابستان مثل ما معتقدند تا از بنای خود در هر موسم مناسب چیز پاکسجی درین شهر میارند و داده  
 اقامت ایشان در آن بعد از انقطاع از پذیرد و از آنجا که امداد سفر و درون موجب فقر است خصوصاً در وقت شدت طوفان  
 نازک گویا و این قبیل را اصلاً ازین مشقت طایل نیست و خرق عادت گردید و طایق آن شد که آن قسم خود و خود نیز خود را چون  
 ایشان بسفر زمستان تابستان بعد از بعثت آنحضرت متعلق موجب علودن گردید که اول در هجرت ترک وطن بر ایشان تعلق  
 داشت و بعد از آن جمیع بیکای جلا بطرف با دو در دست نیز بر ایشان تعلق داشت و ایند از مدینه تا کابل تا قسطنطنیه و سایر  
 متفرق شده و ترجیح دین کردند و نیز دین سفر با وانی تجرید اخلاقی مردم و امتحان عادات آنها ایشان را بوجه اتم حاصل  
 و در وقتیکه ریاست مدنی و دنیوی بدست ایشان افتاد یعنی خیام سفید و کارگر شدند و ایند از مدینه تا کابل تا قسطنطنیه و سایر  
 و ایمان فتح شهر با و بلدان از دست ایشان سرانجام یافت پس این عادت سفر و حق ایشان لغت بود پس فهمیدند  
 پس هم که سعادت و این در ریاست دین دنیا به سبب این بدست آوردند بهر چه بصورت سرگردانی و صحرای فردی باشند  
 و چون این نعمت را بدان عظمت که دارد و با ایشان بودند و شکر آنان عبادت در خواست فرمودند که قل لئن قریش و لا قلوبها  
 و ایند قرآن مجید لغت ایشان نازل شد تا بحسب سلیقه جمعی و فانی آنرا فهم نموده بدیگر مردم باز نمایند پس معنی نبوت  
 در جمیع قریش پراکنده و منتشر است و نیز در آن احوال مقدور بود که ریاست ملت و حکمرانی مملکت از ابتدای هجرت  
 لغایه می ششصد و پنجاه و شش سال که تا سیخ انقضای دولت قریش است در دست ترکان چنگیزی و فقط خود شاعر  
 بر آنست تعلق بر ایشان داشته باشد و جمعی بی آدم است که درین بدست است و درین تعلق است همین بود که اولاً صلوات  
 ایشان کوشیده شود مردم دیگر جابجا با صلوات ایشان عملی چند نشوند و سبب آن نرسد از همین تفرقه واقع میشود  
 بسم الله الرحمن الرحیم

سبب آنحضرت صلی الله علیه و سلم قریش



دارند بمذنب بندها نیست و متفق است آورده اند که این اشارت میکند که اگر از زکوة کوتاهی نظری رویت ادا تعالی از نظر شما  
تجربت میکنم عقلت و زورگی از خاندن طاهر و معبود است اگر ادا تعالی را صاحب اختیار ندانسته عبادت کنند نیز جائز است  
آنست **الَّذِي يَخُصُّهُمْ مِنْ حَرْجٍ خَوْفٍ وَ لَهْوَ غَيْرِ الْمَوْتِ** ایشان را از گشتی بیضه مسکن ایشان را از زمین بی زلزله است  
و حشر است میگناه است قابل آن بود که ساکنان آنجا بگریه میزند که در تیر آبی تعبیر خاندن طاهر و معبود است  
بابان نمیرسند و آنهم **خَوْفٍ خَوْفٍ** و این گویانده است ایشان را از ترس با وجود آنکه در قیام عبادت و  
عبادت و قتل و امر و نهی شل نمیگردد که نهایت ندارد و اما اگر در غایت کعبه تا مردم که از بعضی جانب در کرده و دارد  
از بعضی دیگر شش کرده از بعضی دیگر سه کرده است اصلا تعریف و مزاحمتی نداشته بلکه اگر کسی پدر کسی را  
یا بر کسی را گشته در حرم و خل میشد در پی او نمیشدند و بعضی گفته اند که از جمله اینهاست که در کرم است امن از مرض و جرم  
که ساکنان مکرم را بر عذاب نمیشود چنانچه درین حدیث آمده است در از به تحریر رسیده و اهدا علم

سورة الماعون

کیست شش آیت و است و پنج کلمه و است و پنج حرف است و این سورة را سورة الماعون گویند بر آنست که در این  
ماعون کلماتی است از باب احسان است چون موجب حاجت عورت عفت نیست پس از ترک حقوق و اجتناب از عفت و عفت  
یا باطن خلیه باید ترسید و از این امور از جمله مقاصد قرآنی است و نصف این سورة در حق کافر است و نصف دیگر در حق  
مسلمان است و این شش آیت که در او است از احادیث است که چون مالداری میباید بر سر بایستی اوست که در حق نیست  
میگفت که تمییزان خود را بر این بسیار و حشر ایشان را از ازال خود پیش من نگذاشته من بخوبی خبر گیری و تمییز ایشان منام  
و از ایشان که در حق آنها ظلم و تعدی نموده چون آن آنها را تصدیف میشد و از آنرا در خانه خود میزد و آنها را کشته و بر سر درو  
یا از آنرا در خانه کرده میشدند از هیچ قبیل شیعی بر سر نه زلت خود در پیش آنحضرت علی علیه السلام و علم فرمود آن ملعون پیش آورد  
آنحضرت صلعم بر عایت آن تمییز پیش آن ملعون تشنه بر نه زلت خود در پیش آنحضرت علی علیه السلام و علم فرمود آن ملعون پیش آورد  
و خط و نصیحت نکذیب روز جزا شرع کرده آنحضرت علی علیه السلام بمال خاطر بد و توان باز گشتند و این سورة تا نزل شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَکَذِّبُكَ اللَّهُ الَّذِي يَكْفُرُ بِاللَّيْلِ يَوْمَ آيَاتِهِ تَوَلَّى مُحَمَّدٌ صَلَّيْهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَا تَكْذِبُ يَكْفُرُ وَ رَفَعِي وَ رَفَعِي  
ملت را با جزا از زمین بهر دومی آمده است و در عبادت و معنی تحمل است زیرا که ظلم کردن بر بقیان و میکسان و در حرم  
نکردن و تمییزان و گدایان هم علامت نکذیب ملتست که جای ادا ملت تا که این مطلب است و هم علامت با فکون کردن  
زیرا که هر که معتقد بر است از خدا ترسد و هر که خدا ترست این کار با نمیکند و باین روشن خطاب کردن اشارت  
بآن است که اگر کسی خواهد که مکران بین را باطل است در میان بیاورد این علامات را ملاحظه نماید **قُلْ أَكْذِبُكَ اللَّهُ الَّذِي يَكْفُرُ بِاللَّيْلِ يَوْمَ آيَاتِهِ تَوَلَّى مُحَمَّدٌ صَلَّيْهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَا تَكْذِبُ يَكْفُرُ وَ رَفَعِي وَ رَفَعِي**

پس آن مکتب بن کسیست که بر سر انداختیم و این سینه زوری حق تیمم خوردیم و تیمم ضعیفان است و کسیکه  
مستحق جزایشان خاص مال خود بر مردم احسان میکند مخصوصا بر ضعیفان هم با خصوص بر بقیان که با ضعیف و رانها  
بر چه اتم تحقق است زیرا که هم خود رسال میباشند و قوت کسب تلاش محاش ندارند و حلیه و تدریس ندارند و هم دارند  
دو عالمی ندارند که کار و از آنها باشد و اگر از احسان دیگران را اقل حق مطلق کسی خود البته را امیدارد و بالقرض اگر حق کسی  
گیرد پس حق آنکس خواهد گرفت که قوت معانده و مقابل دارد از ضعیف خصوصا بیکس تیمم که غیر از جانب آبی فریاد است  
ندارد پس چون شخصی بر قیاس میکند بعضی عیال باطل عبادت گیر و بقیان است که از خدای ترسد و اعتقاد جزا و عمل ندارد  
بجای این علامات ارشاد فرمودند که ملت را ندانیم آن ملعون را که آن عمل سبیل است بحدی که و لا یخص علیه خطا چه  
آنکه بکسی حق میگوید که بر طعم او در غیر اشتهاء باشت که مال خود او در بگلیان از و چه ساکنان از و از دیگران هم  
طعام و دامن گدایان را را امیدارد پس آن ملعون تقیای وید است و معلوم شد که ندانیم آن تیمم از جهت محل و محل است  
از این جهت و معلوم شد که ندانیم آن تیمم چون معلوم شد که ندانیم آن تیمم و طعام ندانیم بگدایان خود و بیکس هم و عمل از  
علیای وین غیر از علامات مکتب بن بن ندیم کسایت لطیفان علی و درین مثل نماز و زکوة عمل میکنند و اخلال میگردانند  
آنها تا به روز نکذیب آنها درین باطن تر میشدند و از خود مدح و تحسین میکنند پس آن ملعون است آن نماز کننده که از این  
کسی که مکلف نماز و نماز را عمل فرقی است در میان اسلام و کفر **الَّذِي يَكْفُرُ بِاللَّيْلِ يَوْمَ آيَاتِهِ تَوَلَّى مُحَمَّدٌ صَلَّيْهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَا تَكْذِبُ يَكْفُرُ وَ رَفَعِي وَ رَفَعِي** آن نماز کننده  
که ایشان از حقیقت نماز خود غافل اندیدند که نماز را با کسایت مقصود از نماز چیست الا در حضور و در نماز خواندن  
و عیب مردم ترک کردن و همچنین وقت فراغت از شغال ضروری نماز را یاد کردن وقت شغال به جهت ضروری که گوش  
کردن ببلایان ارکان را حضور درین درجه ارکان در غیره و وسوس خطرات نفس از ایشان سر بر نه زلت و زبیرا که  
حقیقت نماز را بر حق است و بر تعلیم بدل در کار در آتش هیچ حواس قوی و جوارح و اعضا و این معنی این  
تفرقه با انباشت ندارد و این هم در آیه **قُلْ أَكْذِبُكَ اللَّهُ الَّذِي يَكْفُرُ بِاللَّيْلِ يَوْمَ آيَاتِهِ تَوَلَّى مُحَمَّدٌ صَلَّيْهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَا تَكْذِبُ يَكْفُرُ وَ رَفَعِي وَ رَفَعِي** آن کسان که ایشان جمیع عبادات و طاعات نمود و میکنند یعنی  
فصلان خود را بر یاد کرده اند بلکه جمیع اعمال خود را بر سبب یا همه جطیسانند و یا شعیب است پنهان از ترک می  
بد و بد و اولی آنکه صاحب دایم را بر زبیر و زکوة از خدا امیدارد و هم آنکه شرکاء بعض طاعت میکند که  
مقام توحید و اخلاص است و در استقامت و استقامت و عفت و باور دین است پس در حقیقت باشد از انواع کفر است  
اعانده و منه و **يَكْفُرُ بِاللَّيْلِ يَوْمَ آيَاتِهِ تَوَلَّى مُحَمَّدٌ صَلَّيْهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَا تَكْذِبُ يَكْفُرُ وَ رَفَعِي وَ رَفَعِي** و ندانیم ماعون را در تفسیر ماعون اختلاف است از اکثر صحابه و تابعین مرویست  
که ماعون زکوة است و صاحب دایم است که طلع زکوة هم باشد زیرا که دیگر الفاظش اجیه مثل حق زن و زبیر و زبیرا که  
و همان که بهر تعلق بین مکتب است که حضور مردم در یک طاعت الهیه میکنند خوف و خجسته چنانچه ادا و آن نمیند و زکوة  
فصل حق خداست چون از خدا است بر کسی که درین را چه ادا خواهد کرد و بعضی گفته اند که ماعون عبادت و ادان معانده است

نکته: ماعون از کلمه است







جاری باشد دشمنان را هیچکس نام نبرد و در گذار لا افران ملعون نفرین پس بحقیقت استبرودم بریده دشمن تست

سوره کافرون

کافرون شش آیت و سبب شش کلمه و در حرف است و سبب اول این سوره آن بود که جماعت از کفار قریش مثل ابوجهل حاس بن داهل و ولید بن مغیره و مسود بن عبدالمطلب بان حضرت عباس بن نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیغمبر فرستادند که تو معبودان ما را انقیاد کن بدیگوشاعت ایشان نزد خدا تعالی قائل شو و ما نیز معبودان را عبادت کنیم و در جوابی او قائل شویم الله تعالی در جواب این حرف آنها این سوره فرستاد این سوره را سوره کافران دانستند و در کافرون این سوره کمال فقر است در میان مومنان کافران در مقدمه عبادت کرد و آن

بیشتر از این است که در این سوره

آفریننده اند قل لا اله الا انت کون مجبور کافران مردان کافران کسانه هستند که موت آنها را کفر گوید زیرا که کسی که در آخر ایمان آورد و عند الله کفر نیست که بگویند عوام کافرانند که اعتقاد آنهاست که فی برستم آن چیز را که شامی پرستید زیرا که معبود شما یا سنگ است یا درخت یا آب یا آتش یا ستاره یا شیطان فرشته یا روح عالمی و من هم این چیزها را شایان عبادت میدانم و اگر شما آنها را معبود میگیرید با اعتقاد آنکه آن چیزها یا معبود حقیقی اند یا معبودی در اینها فرو داده و حلول کرده است یا خدا شده پس حقیقت عبادت شما واقع نمیشود و الا بسوی چیز دیگر و معبود نیست و لا اله الا انت کون فاعلموا انکم قد فرغتم من ربکم یعنی هر چند شما معبودان خود را بنظر صفات است که در گذشته پیش میکنند ولیکن ظهور صفات الهی در مخلوقات بعد از فراغ استعدادهای آنهاست بی هیچ مخلوق لیاقت آن ندارد که صفات الهی که بی درن ظهور فرماید و الا آن مخلوق مخلوق نباشد و اگر شما در آن مقام با اعتقاد کمال ظهور دارید پس برین حقیقت اعتقاد نقصان است در صفات الهی پس ات الهی هیچ طریق معبود شما نیست و لا اله الا انت کون فاعلموا انکم قد فرغتم من ربکم و من پرستند هم آن چیز را که شایر پیش کرده اند یعنی من عبارت میکنم اسماء الهیه را و شما معبود اسماء را عبادت میکنید و عبادت الهی مستلزم عبادت الهی نیست و لا اله الا انت کون فاعلموا انکم قد فرغتم من ربکم و شما پرستنده ایند آن چیز را که من می پرستم زیرا که عبادت شما معبود است بر صور اسماء و عبادت من را هیچ بحقیقت اسماست که کفر و شکوک برای شماست دین شما کفری بر اشتباهه منظر ظاهر است و التباس صورت بحقیقت کفری دین و بر او نیست دین من که بسوی ظهور انقیاس اشتباه نیست پس این هر دو دین مندرج در فرع تشرک است و در صورت قائل این مومنان را در دو عبادت و دین محض بر یکدیگر است که مشرکین دو قسم اند قسم اول کسانی که معبودان خود را بنظر کمال معنای اعتقاد میکنند و عبادت آنها را عبادت خدا میدانند و قسم دوم آنکه کسانی که غرض ایشان عبادت الهی است اما در پرده صورت و هر قسم نزد اهل حق مردود و مردود است برای الهی هر دو قراین عبارت را که آورده اند

سوره کافرون

و بعضی را بنی حال و استقبال که از لفظ لا اله الا انت عبادت میگرد و عمل نموده اند و طائفه دیگری را بنی حال و ماضی از جانب کفر که از لفظ انعمت و ما عبادکم معلوم میشود و اهل محمل و در حدیث شریف آمده است که سبک انیسوره را بخواند و با چهارم صد قرآن را خوانده باشد و در تفسیر کوشی آورده است که این سوره و سوره غافر و سوره شوری و سوره ناز گویند و هر یک این سوره و سوره غافر را بخواند از کفر و افاق بری میگردد و سون ست که در رکعت اول سنت نماز باشد و این سوره را بخواند و در رکعت و قیل بود احد را و مشهور است که این سوره منسوخ است بآیه قال لیکن تحقیق آنست که منسوخ نیست زیرا که مضمون این سوره بیان کمال تباعدین کافران و دین مسلمانان است نه عدم تعرض بلکه دین مسلمانان عباد و قائل نیز داخل است پس منسوخ نبودن آن بآیه قتل و بجهه ندارد

سوره نصر

صحن است و این سوره را سوره فتح نیز گویند سه آیت و در زده کلمه و مقتدا و در حرف است و انیسوره را سوره توذیه نیز گویند زیرا که مضمون این سوره اشعار است بقریب طاعت حضرت صلعم و اهر که دست با کمال است را در اول گفتند مضمون این سوره آنست که چون از انبیا کایک و البت بوجود ایشان در دنیا بود و سرانجام پذیرفت تا جای ایشان را در جسد الهی آمد و در اول در عالم روح ضروری شد زیرا که این در اوقات مکرر بالام و نقالصلصله بود این قسم را در حق صدقه است بر آنست که میر میر همت خضری ایشان را در دین دان ناقص فرود می آید پس بقدر ضرورت در اینجا میارند و حال معلوم باید که در وجود پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین نیاید و اگر که اگر ضروری بود و آن امر ضروری که در وقت سر انجام پذیرفت تفصیل این جهان که صفات دین حق و راه راست چهار چیز است اول نفس دوم شیطان سوم کفر که بر سر شوکت و غلبه باشد چهارم منافقان و بیاطمان که بطریق موشک و الی القاصه شبهاست نمایند و انبیا و سابق بر این دفع شر نفس و شیطان معبود هستند زیرا که شر این هر دو اصل همه شر و شرست و کفار و منافقان نیز تابع این هر دو در لغت حضرت صلی الله علیه و سلم انیسوره و مقتدا و کفر که دفع هر چهار چیز بالاستقلال نموده اند و مقتدا و کفر و کفر و ملک گیری و ملک داری و طریق سیاست مقصدان و باغبان قطع الطریق و اقامت حدود و تعزیرات بر و ملک و معانی در حلیه بن ایشان داخل شد و صورت این تشریفات صورت یاد شایست گردید آنحضرت صلی الله علیه و سلم از انبیا بعثت بعد از نبوت رتقی داده تا سر خلافت کبری صانید و چون این امر فرایع شده ایشان را بحضور طلبید و در وقت آن حال که زمان خلافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود چهار بار که در قوافل و عطا و باجاری است و مستور است برای پیغمبران گذشته

بیشتر از این است که در این سوره

اولاً الله فخر الله چون باید نصرت خدا را یعنی بکفایت استعمال سیف و سنان بر سر اعدای با قیامت محبت و بران نفس بلیغ که در سبیل او آن و بر شیطان بملازمت تقوی الفهم و بیاید که و دیگر که کائنات کفر و ایمان و دفع



فتح احوال و مواجید آوردن فتح بعد از نصرت اشاره بانست که فتح در هر مرتبه فرع و تابع نصرت است پس فتح  
 شجر با و تنه با تابع نصرت بر کف است و فتح علوم بدفعات و شهادت تابع نصرت بر منافقان و بدعتیان است  
 و فتح احوال سینه و مقامات علیه تابع نصرت بر نفس شیطانت پس نصرت اشاره بر تیر انداز و توسط است و فتح  
 اشاره بر تیر انداز و کمال گو یا هر کس که از نقصان کمال شروع شده بود به نهایت رسید و لهذا گفته اند و هر آنکه  
 الذنوب و بی بینی تو مردم را یعنی عرب را که اول البیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بسوئے ایشان بود چون ایشان بن  
 دین داخل شدند و دیگر از انزور شمشیر و عبرت حجت و برهان و بدفع مکار نفس و شیطان درین بین داخل شدند  
 کرد و اول ایشان ناقص باشند و خلوت فی دین الله و فعل میوند در دین خدا یعنی در سینه که میوه  
 شامش شکر بدعت و داهنت و فخر و دلیل از حق مبالغه باشد آقا میگو که گروه و قبیله قبیله هر  
 چند از امتدانی بیست مردم درین دین داخل میشدند اما یک یک و دو و دو و تفصیل این هر سه امر بر ضرورت بطور  
 آمد که بعد یکسال از هجرت قوت جنگی قتال بهر سید و انصار در میان بازی شغل شدند و این زمان ظهور نصرت  
 بود و بعد از فتح مکه که شادان ولایت هائے بزرگ و شجر هائے کفر شروع شد و در سال نهم و دهم هجرت خلافت و  
 تابع و فو و ظهور نمود چنانچه پی اسد و بی فزاره و بی مره و بی کمانه و بی بلال و بی انحراب و دارم و بی طوبی  
 تیمم و قبایل عبد القیس و بنو تملی و اهل یمن و شام و عراق از جوانب اطراف به خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 و بعضی از ایشان بنو حوا و نفس شیطانی و بعضی دیگر برائے بهاد کافران و منافقان بر صحبت آنجناب صلی الله علیه و سلم  
 آمده گشتند و چهار بار که از امتدانی بیست تا این غایت ملازم صحبت و رفیق طریق خدا و مشیر و معین و هر چه  
 باب بودند احوال مختلف و اوضاع رنگارنگ آنحضرت را از امتدانی بیست تا اینها و خلافت بوجه حسن می یافتند پس  
 در مقامات خود شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضروری نمائند و اهل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک میباشند و از امور  
 بجز دیگر فرمودند و شکر بخند و بیک میانی پس بپای یاد کن با ستایش پروردگار خود را و این اشارت باشد طرف را بعد از آنکه  
 و ملوک و شاهی و تمیزی راه دیگر شاه و سلاطین و شرف و عالیان کمال است که نصیب اندیشه و چو کس کمال شریف است  
 و استعفی یعنی آنرا طلب کن از و این اشارت بانست که چون عارف بر تیرگیل سید از هر گونه مردم تابع و دستگیر  
 آیند نقصان کمال لغات و حش از او را برم او را بیا یک برای ملوک و اعیان و شرف و عالیان و سلاطین و ملوک و شاهی  
 او در مشرک و کمال استقلال او و در نهایت حقیقت شهادت که گمان توانا بر تیرگیل و تعالی بوجه بغیض میکند  
 حق نقصان و شکر بخند و بیک میانی پس بپای یاد کن با ستایش پروردگار خود را و این اشارت باشد طرف را بعد از آنکه  
 سورة نزل شد آنحضرت بعد از نزول آن همیشه این عابدان میرانند سبحان الله محمد و الله اعظم فی قول است  
 که حضرت عباس پس پیغمبر را بر رانند که بپایست مردم بر پیده که بپایست پیوست فرمود که من این سوره خفوات آنحضرت بشنود

سورة تبت

کی است پنج آیت بخت کلمه شد و یک کلمه و سبب نزول این سوره آن بود که چون آیت و آند عذبتونک الا ان یمن  
 نازل شد یعنی قبرستان خویشاوندان نزدیک خود را از عذاب خدا آنحضرت صلی الله علیه و سلم از خانه برآمده بر کوه صفاترقی  
 فرمودند و بر یک رازا قارب نزدیک خود را و از او اندامه منع شدند بعد از آن فرمودند که اگر من چیزی را در عطف شما  
 بگویم یا باور خواستید داشت شما بگویم که لشکر است در برابر من و من غارت کردن شما و عتب این کوه رسیده است این را  
 باور میدیدید گفتند آری فرمودند من شما را می ترسانم از عذاب خدا که اگر اطاعت من نکنید و بقرآن شریف ایمان نیاورید  
 بشما خواهد رسید و بگویند که او عبد ماقری است و او هم عاتلی آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود که من در حجاب آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم گفت که آیا بدانی من که را را خواندی منع کردی هلاک با و را انیسوره در جواب آن حیثیت نداشتند و  
 درین سوره آنحضرت را کفایت با و فرموده اند لکن کفایت نزد حق سبحانه تعالی است بدعت اول آنکه نام و س  
 حمد الهی است و این نام مثل دیگر است و از داخل توحید است تمام دارد و دوم آنکه کفایت او دالت بر دوزخی  
 بود و ش میگرداند که کفایت حق را گویند بر چند پدرش و او را بجهت افروغی روسته او که بچه آتش میدرخشید  
 این کفایت داده بود لیکن در حقیقت عنوان دوزخی بود و ش شد و زن ابوبهسام عیله خواهر ابوسفیان نیز در عداوت  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم با قبیله النابت میکوشید تا بیکدیگر پشاره های از خراسان و درخت سقیلان و قس شب  
 در راه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را گند میگردان چون وقت صبح از خانه برآمده مسجد الحرام تشریف بردن آن خا را  
 در پائے آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخند و آخر در همین کار جان داد گویند که روزی پشاره خا را بر سر  
 بنده و رس آن پشاره را در گوی خود حکم بسته بودند تا گاه پشاره از سرش افتاد و رس در گوی او خفه شد بهمین  
 حالت در دوزخ رفت و عی بنه القیاس ابوبهسام نیز تا آخر عمر در عذاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اصرار داشت بحدی  
 بار و بار از دوزخ و کشتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد کرد اما محفلت الهی مانع آمد چنانچه در سوره و تواتر مذکور است  
 و در آخر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حضرت رفیه و حضرت ام کلثوم باشند با و پسر او که عتب و عقیبه نام داشتند نامزد  
 شده بودند ابوبهسام هر دو پسر گفت که اگر زمانندی من میخواهد این علاقه دست بردار شود و الا در خا را یا  
 دم مرگ نخواهم دید پس هر کس که عتب بود سکوت کرد و پسر دوم که عقیبه بود از راه کمال حیای از آن مجلس خاسته نزد آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم آمد و بجهت عتب گفت که من دختر زلفا شدم و دیگر الفاظ نامناسبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که  
 بار خدا یا ایستگ از از سگان خود بروئے مسلط فرما آخر او را شیر در سفر شام و رید و مخون این سوره آنست که  
 بهترین شرفا را که ابوبهسام بود باعتبار نسب ثروت مال نجاه و ریاست بسبب عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و کارزار  
 حق شمران کنی و هلاک ابدی افسیست پس هر کس را بیا بیا که برین چیز مانع نشود و رسم در راه با مقربان درگاه ایزدی

سورة تبت

سورة تبت







واحدت بخرد و اوصاف کمال ثابت بکنم زیرا که وحدت اوتقضا میکند آن صفات را و معنی صد حضرت لم جعفر صادق (ع) فرموده است که صد است که محمد کس نبود و چه محتاج اواباشد و در سلسله وجود از انبیا که موصوفی بعد باشد بخار نیست زیرا که در عالم سراسر اعتقاد مشایخه میشود و چون هر چه محتاج شد لابد ذاتی میباشد که محتاج به منتی شود و او محتاج دیگر نیست باشد و الا سلسله اعتقادی منقطع نشود پس در حقیقت از میان خواص ذات او تعالی در مشهور و در جبریز که درست کی احدیت دوم وحدت و باقی صفات متفرع برین هر دو اند که هر یک یکی زاید بر آنکه اگر جبریز را بیاختیز در حقیقت او مشارک باشد پس از دستش گرداند پس صد نباشد و کفر بگوید که زانیده نشده است از کسی زیرا که اگر زانیده شود از کسی محتاج بآنکس باشد و صد نباشد و چون احد باشد و کفر بگوید که *لَمْ يَكُنْ لَكَ الْوَلَدُ* نیز صفت او باشد یعنی نبوده است بر آنکه او پدری را که بر آنست و او پدری باشد هر دو در یک چیز مشترک شوند و بجز دیگر شخص پس ذات او چگونه نباشد بعضی از علم انشا که در شرکت گاه و دهده میباشد و آنرا ملاحظه احدی فرمود و گاهی در مرتبه منصب میباشد و آنرا ملاحظه احدی فرمود و گاهی در نسب میباشد و آنرا ملاحظه احدی فرمود و گاهی در کار و قضا نیز میباشد و آنرا ملاحظه احدی فرمود و در مرتبه جیت سوره را سوره اخلاص گویند و نیز گفته اند که ارباب مذاهب باطله در عالم فرقه اند اول دهریه گویند که عالم را صانع نیست کیف العاقب سواد جمع شده و معصومها پذیرفته چون مرد مسلمان افراط بر زبان را نذر عقیده دهریان نیز از شد دوم فلاسفه بر آنند که عالم را صانع نیست اما صفت ندارد و یعنی تا اثبات کرد در عالم است از وساطت است سازان ذات و در حقیقت مذاهب بنیاد نیز همین است و چون مرد مومن لفظ الله ذکر کرد و دلالت بر استیلا جمع صفات میکند از گفتار این فرقه با خلاص یافت سوم ثوییه گویند که یک صانع تمام عالم را کفایت نمی کند پس لابد صانع چند باشد و چون مومن لفظ احد در صفات او تعالی آورد و ازین شرکت تجابت یافت چه که مکران اهل کتاب از جمع دو نصاری اعتقاد دارند که مصلح عالم مانند مخلوقات دیگر زن و فرزند دارد و چنانچه حضرت عزیر و حضرت عیسی عم را فرزند و حضرت مریم را نسبت زوجیت قرار داده اند چون مرد مسلمان لم یولد ولم یولد گفت ازین عقیده بگری دور شد و از جنس همین عقیده است تشبیهاتیکه بود و نصاری در جنس او تعالی اختراع کرده اند و او تعالی را مانند مخلوقات محتاج بچیز یا تشبیه بر آنست و در بعضی اوقات و بجز تشبیهات نفی احتیاج که از صمد مفهوم میگردد کافی مستخرج میگویند که اهرن در قوت تا اثبات و ایجاب و همسر بر زبان است و اشیا و ظلمات و مواد و در گذشت و در قبایح آفریده است و همیشه در میان جنود یزدان و جنود اهرمن منازعت و کشاکش است و در بعضی اوقات حکم یزدان جاری میشود و در عالم خیر و نیکی غالب می آید و در بعضی اوقات و بجز اهرمن زور میکند و در عالم بدی و چیز بائی قبیح منتشر میگردد و در این عقیده که اهرمن را گفته اند در آخر سوره آورده

تفسیر عزیزی عم

و نیز گفته اند که آدمی مرکب است از لطائف نفسی و عقلی و قلبی و روحی و متباین معرفت نفس آنست که لم یولد ولم یولد لم یکن لکن او احد را دریافت نمایند زیرا که هر چه را که نفس بقوت شهویه یا غلبه میل مینماید غالی از اجالات مینماید یا از جنسیز پیدا میشود یا چیزه از پیدا میشود یا بر ابر او چیزه دیگر در عالم موجود است و چون پروردگار را بالاتر از همه موجودات میداند تا چار این صفات را از او نفی میکنند و این بالاتر مرتبه عقل است و متباین معرفت او الله الصمد است یعنی الصمد چیست که سلسله احتیاج با و منقطع گردد و او محتاج دیگر نباشد زیرا که عقل را علم اسباب و سببها داده اند پس هر چه را محتاج بسبب میداند و آن سبب را محتاج بسبب دیگر و از همین مستکه تدبیر معاش و عاقل کار عقل است و البته ملاحظه اسباب است پس نهایت دریافت او در حقیقت ذات باری همین قدر است که ابداً از عالم اسباب و سببهاست و قلب که شان او مستغرق در کیفیت از کفایت معرفت است مثل محبت و خوف در عاقل و متباین معرفت او مرتبه احدیت است و روح که از عالم امر آمده و خلقت تشریف نفی من روحی پوشیده متباین معرفت او با جذب باصل خود است و از تکیه و افسان بد که اتم ذات او که احد است و سر که بالاتر از روح است غیر از جیت مستقله را نمیداند و علم او مختص در ادراک خصوصیت وجود است لا غیر پس در مشهور معرفت که متعلق به جمیع لطائف انسانی است از آن فرموده اند تا هر لطیفه از آن معرفت بهره یابد و نیز گفته اند که هر گاه و اهل ان ست که بسبب کمال اشتیاق در ملاحظه ذات غیر ازین قدر نصیب همین آنها نمائند و هر گاه الله نصیب عارفان است که او را در جمیع اشیاء و صفات میشناسند و احکام هر مرتبه را احاطه میدهند و لفظ احد بهره عامه اولیا است که در هر کثرت همان ذات احد بر صفت وحدت ملحوظ اندیشا نیست و معنی لم یولد ولم یکن لکن او احد نصیب عامه مومنان است که بقوت دلایل عقلیه و قلبیه تا این مرتبه میرسد و چون انبیه معانی را شخصی جمع کند موجود خالص گردد و باید دانست که انبیه را در حدیث تشریف ثلث قرآن فرموده اند و چنین قرار داده اند که خداوند این سوره برابر خواندن سوم صد قرآن است و در این فضیلت آنست که مقصد قرآن بیرون از سه چیز نیست یا معرفت ذات الهی است یا معرفت طریق و وصول از نازل کردن کتابها و فرستادن پیغمبران و یا بیان شریعت مایا بیان طریقه که بعد از وصول خواهد شد در جنت و نارا و این سوره برای بیان یک قسم که اشرف اقسام و اول آنهاست کافی است چنانچه واضح شد و الله اعلم

سوره فلق

فلق در لغت سفیدی صبح را گویند که طلعت شب را شگفته شود و میشود و منور و صبح در تاریکی شب منور ظهور وجود است از تم عدم زیرا که در حالت عدم هیچ تمیز و تشخیص نیست و عالم نهان است و چون نور وجود

تفسیر عزیزی عم

سوره فلق











بجانب با یکدیگر و اسباب ساطع از نظر باید انداخته شد از خیال فاسد و این متعلق است  
 با خود یعنی چاه میگردی خیالات فاسده و خیال فاسد بچند وجه مریض میکند اول با فساد و دوم در تیره نفس  
 سوم در معرفت چهارم در عبادت پنجم در استقامت از ابتدای عمر آدمی تا انتهای آن همین کارها را در پیش است  
 و چون این کارها حاصل گردد و او بر باد و در آنجا آید آنکه بگوید صفت وسواس است با عیب صاحب آن بر آنکه  
 شیطان از کلماتی و از لغاتی قرآن از حضور طایفه باطل بگریزد و در این صفت هر آن است که کار شیطان را  
 مشکل است از نظر و مخطوطات و غیره بجا بیاورد با آنکه هرگز ممکن نیست از یکدیگر دوری چون در مقابل استاده  
 شود و این آن آسان میگردد و چون استادی نکند و بار بار عبادت نماید و هر وقت با وسواس احتیاط باید کرد و باید گفت  
 خبیثه و شایسته و بلند از رباب ملک و است دفع معاندی که یکبار هجوم آورده جنگ ضعف نماید آسان تر است  
 از دفع قرآن و در آن که در اوقات خواب کار خود کرده غائب شوند و تدارک آنند دشوار افتد لایزال عالم الغیب الخبیثه  
 الهی و یومئذ صفت و بگردد بر آن وسواس یعنی آن خیال فاسد آورده که خطرات رویه را القا میکند  
 فی جسد و در آنجا در رسیدن با مردم و وجه تشخیص همین است که در اینجا آثار نفس ناطقه بجا نیست  
 مخلوط شده رنگ فساد و در تقوّل میکند به خلاف بعضی دیگر که در عکس خطرات رویه نیست نفس  
 ناطقه با نفس متعلق کار خود بگوید و در دفع هر چند فساد متوقع است که قوت و همیه قوت عقلیه را نتوانش میدهد بلکه  
 فساد آن بسیار ارتفاع آثار نفس جوانی میباشد چنانچه بر رباب ملک پوشیده نیست چون الحیوة بیان وسواس  
 است یعنی صاحب خیالات فاسده خواهد از بعض جنیان باشد مثل شایطین که بسبب غلبه غایب طایفه طبعی و اشیان  
 مستقر و واضح است و کشاکش با فاسده تدبیرات فحشاء طایفه باطل خاصه آنهاست و بسبب تراج نارینه طایفه  
 آن نفوذ آن اشیاء در مجاری اول حیوانی انسان بر او حاصل میباشد و چون آن اشیاء که حاصل آن تدبیرات  
 فاسده و آرای فحشاء اند و باطل غلطی شوند آثار آنها بار و افع میرسد و در اول حاصل آن تدبیرات و آرای گردند  
 و بسبب آن حرکت و سکون و در بدن پیدا میکنند و معاشی سر بر میزنند و لهذا فرموده اند که از الشیطان بگریز  
 من الانسان جمی الذی یعنی شیطان بجای خون در رگ پوست آدمی میدود و اعادنا الله منه و وسواس  
 شیطان را در و نهایی نیست و پیشتر بر روی و فتن و مجوز خواند و اگر با طریقی ندرت بطاعت و سبکی  
 و عت میگزیند و در حال بیرون میباشد یا سوار کند که طاعت عمده و مشغول کردن بطاعت سهل قوت نماید  
 مانند آنکه وقت نماز را در عبادت مریضی بی ضرورت بگذارد و بخوابد که بخی سبب بدی عظیم سازد و  
 دادن نیک بفریب و باز بر آن منت نهادن است و تضرع کردن حال بر فی الاقسام و وسواس او که بیشتر تخریب را میکند  
 تخریبی نماید از آنکه آنست که عوام مردم را خطره تحقیق ذات و صفات الهی و سایر نیت و امور اخروی و تحقیق

سنگ جبر اختیار و ستم قضا و قدر و تقشیر حق در جوب محاسن اشیان در وی اندازد تا بحدی که در تحقیق  
 انکار آن حقائق نماید زیرا که از مرتبه فهم آنها بالاتر اند و بعضی اشیاء و سمیه مثل حیدر شفاعت از بزرگان و امید  
 ثواب عظیم بر طاعت سبب عظم کرم الهی و اسبب از عذاب و تعالی در وی اندازد و بعضی را بالعکس تا امید و  
 یاس از قوت و ثواب تعالی در وی القا میکند و بت پرستان با تقرب با الهی قریب میدود و ترک عبادت الهی  
 و بر این جنیان از حقوق ضرر دهنده مثل قوت اطفال نقصان میسرساند و نماز خوانندگان را دل در شریعت  
 ریاضت میکند باز و شریکات و ولایه ارکان سهو و لیسان را راه میدهد و بعضی را در تحسین نیت و لغت و قنوت  
 و تجوید خارج حروف گرفتار میسازد و در دادن زکوة با بقیه میسرساند و اگر ایمان زکوة داده باشد بر او و همه  
 و عیب منت نهادن بر فقیران باطل میسازد و خرج کردن را در حرم نیک و ستیختن می نماید و در خیال جینان می اندازد  
 که لذت مختصر و شوق و جاه است و در وقت غم جینان بخاطر میگذارد که اگر غمهای غلط کنی دل غمخیزد است  
 بر تو بماند و در عبادت الهی هرگاه مشتته وارد شود از اضعاف مضاعف ساخته و در نظر جلوه دهد و نگار را در عبادت  
 بتان عمل ششبار و ششبار و آسان و سهل در نظر آورد و کشته شدن را در راه خدا محذور و منوع مینماید و بجا  
 جان فخر و کفران را قبل خود در راه جان و بر سوخته شدن در محبت پسر و شوهر را بگیزد و کسی را  
 که زنانش خوش صورت و مزین و معطر از وجه حلال موجود باشند برینا در چنگ باز زنانه به اصل و بطریق  
 و حبس و پاک نعت کند و امر او را بر حسب در اموال مردم با وجود و فور اموال نزد خود گرفتار سازد و در آنها  
 آنها تلف جان کردن یعنی خیال سهل گرداند و اینکه قدر که مذکور شد شملت قلیل از نیرنجات و وسواس  
 او و اگر شرح جمیع حقائق او کرده شود قدری بسیار طولی علاج اینهمه نیرنجات است و چه است اول آن  
 حیدر بانی نزد او که مجرور و ریافت آنکه این عمل شیطانی است شرا و کفر و زور و است تر میشو و بنسوزند  
 که چون میدارند صا حساند امید اندازد میکنند و بنسوزند عیار که چون شنیده را واقف تر و میرات خود دانست امید  
 شد و دوم آنکه وسوسه او را سهیل نگار و التفات نکند که درین صورت نیز شرا و کفر و بنسوزند و سبب بانگ  
 کنند که هر قدر استقامت و التفات کنند زیاد تر بانگ کند و الا خود بخود سکوت و زرد سوم آنکه اوست در قلی و  
 لسانی نماید و دل را از صفات دنی که شهوت و غلبه است پاک سازد زیرا که در حالت تهیلا و شهوت غلبه  
 اثر که کجاشی قلب بگریزد و لایزال وسواس شیطان در وسط قلب جایگیرد و کار خود میکند و الا کسی و خواه آنکه  
 وسواس قوت تخنید مردم باشد که بسبب اعتقاد فاسده و غلبه شهوت و غلبه خیالات دور از حق در جمیع قوی  
 و احوال پرگانه که هر چه بمسرتن مزاج با تدبیر نفس یا موجب کسل و عبادت و اسباب تقرب یا موجب  
 خطا و معرفت گردد باید دانست که درین سوره لفظان مس در پنج مقام مکرر واقع شده اما در رباب

نارینه طایفه طبعی و اشیان

تفسیر عزیزی











[illegible]

۱۲۵۳

31.15  
 31.15

از دین و مال

علت و مدرك حذوف

5	6
7	8

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲



